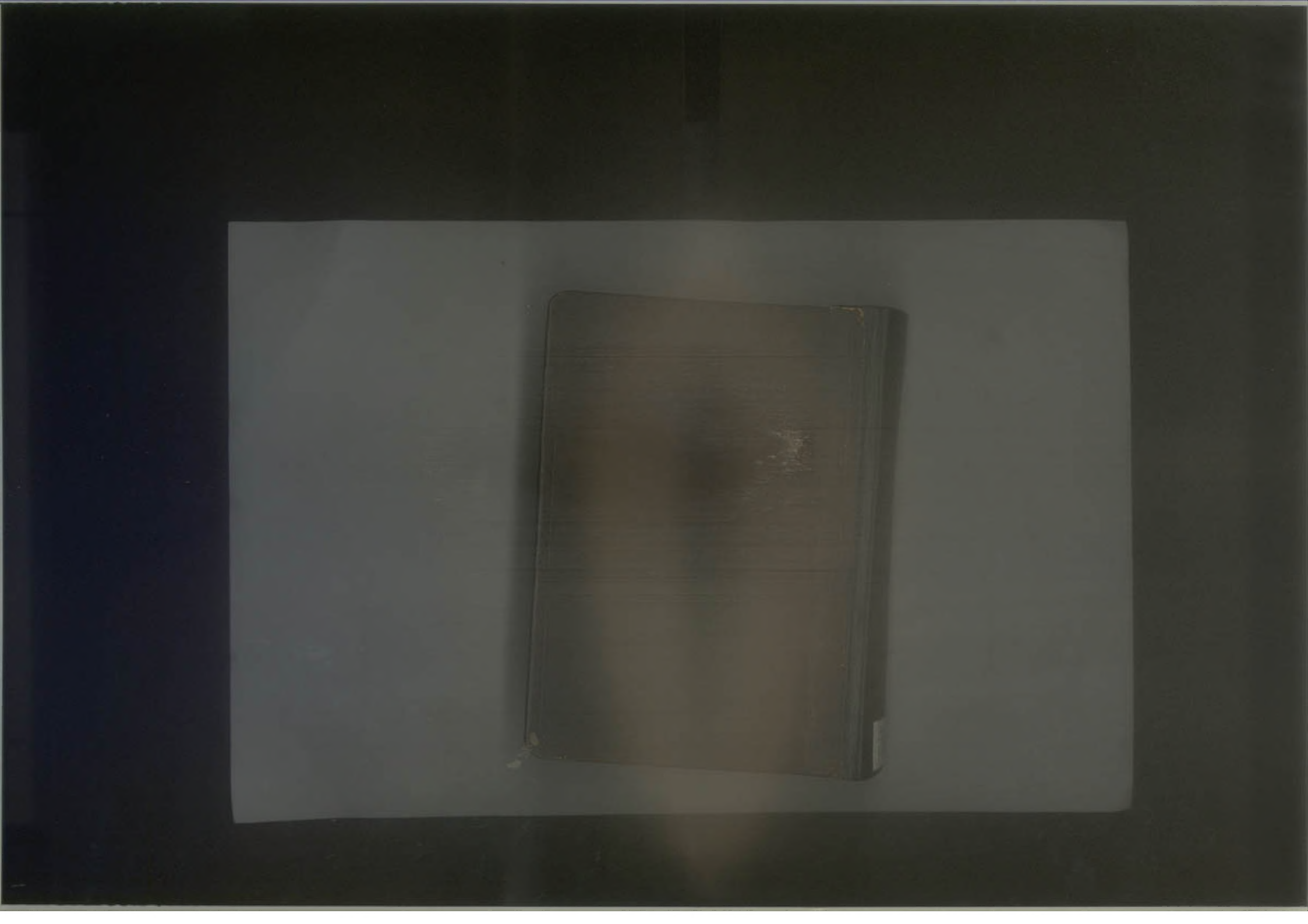

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب گنجینهٔ مراد / جنگ نظم و نثر

مؤلف سلطان محمد حسینی خوشدل

مترجم

شمارهٔ قفسه ۹۴ سرود

شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۲۲۷۷

اهدایی غلامحسین سرود

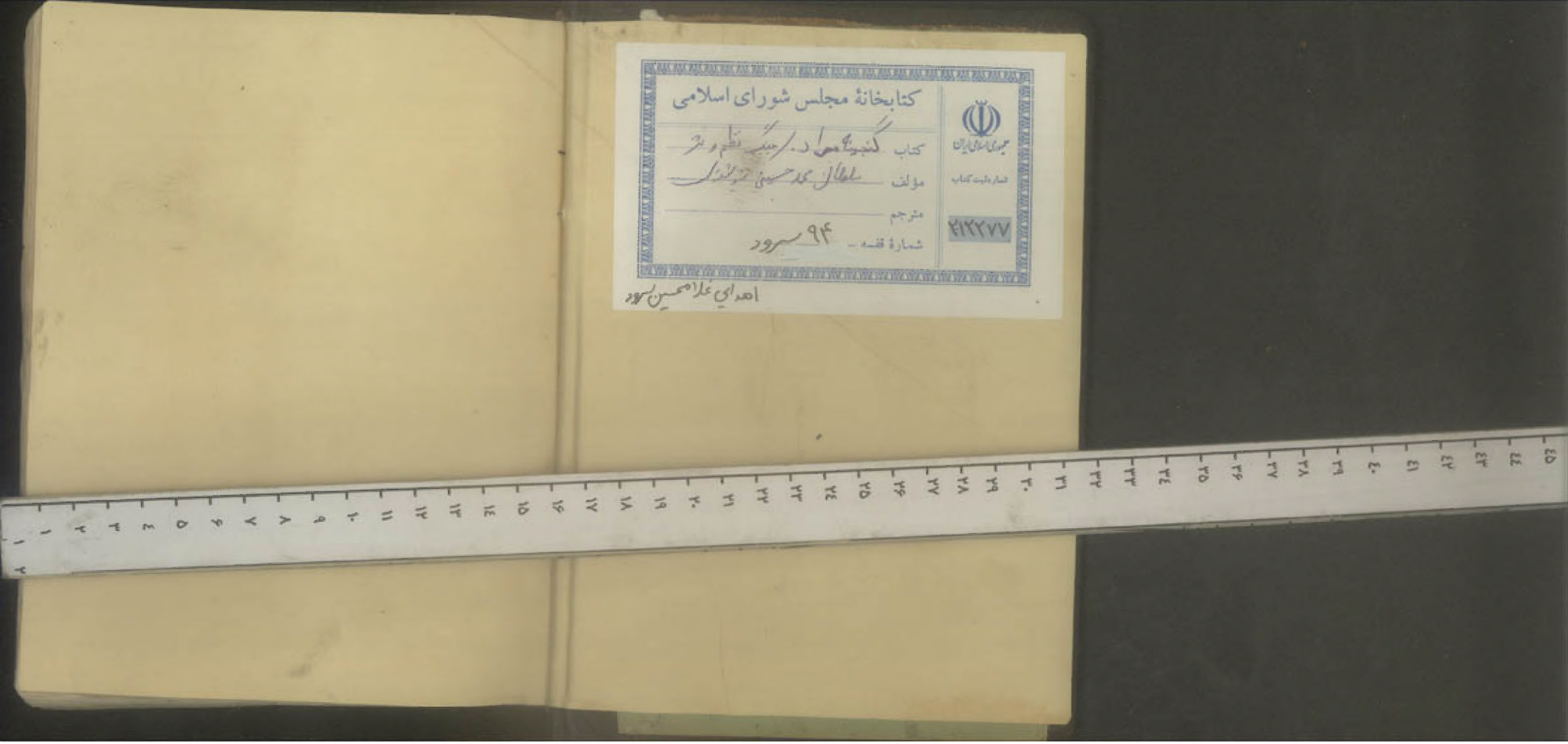
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب گنجینهٔ مراد / جنگ نظم و نثر
مؤلف سلطان محمد حسینی تیموشنک
مترجم
شمارهٔ قفسه ۹۴ سرود
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۲۷۷
اهدایی غلامحسین سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
ضیاء محسین سرود
در ۱۳۶۲

۹۴
سرود
۲۱۲۲۷۷

بسم الله الرحمن الرحیم

همه چمد و ثنای بیحد و کریم جلیلرا در حور جمال و فر انحور کمال است که عارض گلرخان بسیمین غبب را قبله گاه

مشتاق و رخسار جوانان شیرین لب را سجده گاه پیران مقبلت نداق حلقه طوق سجر پیاض گردن دلبران

چهرش را گلبن بوستان خوش بوی خال هندوی پرچمرگان دلکشش را جواهر سرمایه ده رسیه فتانان

بلکش چشم جادوی آهو نوازش امیدوار جان کمان ابروی طاوس بندش زیبا تیر غمزه رهزن ایمان موئمنان

مرغوله زلف عنبر شمامه تزا بخیر گلوی دلبران خم گیسوی عنبر بوی حور طلعتان کمند گردن عاشقان گرده

بروی آورد مجنون را بهوش به یغما داد زیخیر پریشش گیرد سر از جیب سکفتن بر آورد

زلیخا را دوباره راز جان بر آورد یکا گر دیشریکار و تتارش که شیرین تر و تیزین تر زکین نازش یکبار اشته بر سر دشمنان

که جان یکین تو فرهاد تعالات نه عاقبتون ناظر کرشمه عباس عباس عباس تخت شاهان را بتیرا

مطلع نزول اسکان تا مقطع بعود ت در آرامیت وحدت و مازدوات و بالا مضامین ترکیبات بهوالا تر

در بحر بسیط بر نگاه نیز نگ وجود مجوز از یکدیگر حق نگرد پس بشتقاق جها و انضمام ها از این تفاوت مجوز

واحد مصدر خاصی و ماخر و تدقیق طبایع دارگان و موجهه شد و مطلع ترکیبات مبدی جهات مخزن جواهر

و معطفات مخمه قوای باطنه و حواس ظاهره و هول عقلیه و فروع شرعیه و احکام فرعیه موقوف ماند

و بعبارة اخری متصرف کوه و اصول عقلیه

مراد عقاید دین اند در اصول این

و نشر آثار مرجات منشه و مشتات مرجه نگاه و به تشهات رسیر و مطلب مطلبیه مخزنیه و مخلصات تهزاجر

و زعاقات انقلبه ملطوف گشت شهود از واج مرکه و جهه فرد بسیط را دلیل آمد و حدهو بجور مرتبه

و در دو بحر محط رسید به تشبیه با بیش و تشبیه به آنیش زنده ع کلش شنیده و راه و خنجر بگذر بر آزار

فکر اجنبش بر هنر خوش افکار و زنین را راه پیش و رنش بحر ژرف از عقد گهر مقصد و در دل صدف دلبت پدید

و از تقاد قاموج رعد قبا شد و از هوا شرر کاهوان شانش را عذب لبسیان کوه با بحر شکر یا از ناز

چهرش با دل پر شرر یار سر آمد و در بحر جمال نخبه ها غایه و در بحر عمر مر آنکه ب و دشت با جمله لاله گ

از عارضش رهبر خاطر بر بینه و گاه بر سر با بالش مرغان خواب سمیر و مدلب از پی نهیر

چنبل گرش نبسته و کاکله از سر شانه ان است و دلان فصان خانه ذکرش را تر زبان و ترجمان هما

لعل آب گرانمایه دل و رفع خویش کامزه گلگله بندگر و یاقوت در خوش آب از خون چهرش

فاتحه میغر دیسفر منشی مرجع صنایع صور چون از تلفیق نام و ناقص این تجنیس که مطلع تابیس ریک

شهد بلیغ را جامه جلوه گر یافت از نشاء صورت نبات بتجدید مطلع مشحون از نکات

شیرین و جوامع رنگین بیوشت طلعتش لبار تقدیس و گلوش را اوراق بگشوده از سر گرفته

تا شجر بر ثمر جوش از بر خواهند و حضور بر اسرار بر هوانش راهبرد پیکر دل برآورده ی کشف

مبادا هرگز م ای کاج دل آزاد و زیارش و سرو بر سر با همین چهرش دل از دست داده از چمخوری

اه از این قوم و جهت بی دین — کز دو سی و تراند خصم ولی قرین
عاجز و مسکین هر چه دشمن بد خواه — دشمن و بد خواه هر چه عاجز و مسکین
دشمن ایشان بعیش شادی و عشرت — دوست از ایشان بآه و ناله و انین
تیغ و سنانشان ز کار عاطل و بیکار — دهر و چرخ بر شکاف و دراس علف چین
بر شمر شان دو رکاب زور و خراطم — خود همه بی دست و پا باد خراطین
ان بحصار حصون و فتح ممالک — این بحصاد زروع و ضبط طواحین
پشت بر شکین کرفته جاده بالا — سبلت مسکین فتاده جانب پائین
قوز بر آورده از تواتی عثرات — کوژ پها کرده از تواحی تعثین
مشته تا پای و صفر کله سر هاله — معده سر هنک و بول و غائط پائین
روی بجباه و کدو هند چو رسم — پشت بجبا عدو و هند چو کرکین
دست و لب بود شان بجای نماند — مزرع سبز و سپهر و حوض پر از طین
کالک نان سوز خون خور نکبه پشند — خربزه نخجوان و سیب و شربت
شاه جهان از سر ترحم فرمود — چند تنکچی بجهت غلت تعیین
لیک نه بخشید سود بلکه بفرمود — دادن کران روم تیل بتبریزین
با سپهی اینچنین و پاک دو بیه دار — داد وطا عهد تا بمعرکه کین
مهر بخار و دو مقابل صفین — قهر بکفار چون مقاتل صفین
نعره کوس و کمانچنان کم نعره بندند — حمله دو طرفانچنان کم حمله تبین

روسی و دیوانه با پیاده چو پیدق — اصف قرنانه با سواره چو فرزین
خیره قرونین بعزم رزم مخالف — آمده برزین نیان آمده بوزین
توب و تفنک و عدهای تو اهنک — تیغ حسامان و برقعای توابین
معرکه چون کرم کشت و از دو طرف خوات — آتش توب و تفنک و پنزه و زوبین
لشکر قرونین چو خسروی ازان دشت — بازپس آمد شتابید توب نخستین
ماند وطا عهد شاه و توب بعهد و کوب — غلغله افکند در عوالم ارضین
گفت کرا م حنیف باید و اورد — کرده کرم از تتور لقمه سنکین
لقمه سختی چنان کم هضم نکرده — تا نکند هضم روح حزب شیاطین
جاده و ماری کم هیچ بجون هر کن — و نکند همچنان تولد تنین
الغرض از رعد یافتند دو فی عهد — تاب تاری رسید و از دو طرف لخت
آتش توب و تفنک معرکه لشکین — پس خبر آمد ببارکاه و هر کس
واجب و لازم شد این نقب و تحصین — کو هر سر کرده کان جیش کم دارید
اسم خوانین دراه و رسم خوانین — آیین بکرفته با انامل مخضوب
غالیه افشانده بر محاسن مشکین — تا ز کشودن زبان کم بجنبد آن
آتش عمل بر روی زبن و نمدزین — مقدم مسکنان بعادت فرسان
بهبود از جنکنان بعادت دیرین — طایفه زیلوغ و نوخطه و فوکار
نوکلشان درع پوش سنبل پرچین

بوسف عصر ند در نکوئی و بابد ... ملک نشوان مصر و حریر سکتین

نه صف ابطال حرب و اصلحه کار ... نه هزار اعراب کفر نعمت کیتین

سخنه رسا کین بهل که رستم دستان ... چنگ نیارد کشند بدست نکارین

دست نکارین چنان سزد که فرستند ... العبد کوبم چون عدوی محترم سلاطین

فتحملنا ما لا طاقة لنا به ... بر خط خسروان کشند خطه زرین

ایکه شنیدی سخن ز دولت جانت ... خیز و قیامت بدشت هشتد رکابین

هشتد یک نه که صد هزار هزارند ... از دد و کات بحیمش امنه تضیین

خدعه ایشان که هدنت غساق ... لیسان کهلان که مشربه غسلین

تیپ سوالی فرشتکان که فرستا ... نامزد برای نصرت یاسین

توپچیان ان موکلان که سپارند ... کاهربائی بدین بدست مالک سجین

نهزه سربازو صالدات پیکبار ... از دو طرف بر لیسه امنه ظاهر صیحین

کفر فتاده بدست لشکر اسلام ... هیچ کبوتر بزیر چنگل شاهین

لشکر بتریز و اردبیل و ارومی ... خصم شکارند هیچ شیر ندارد کین

نشنه بخون دست و شمشیر تکلو ... قلع شرایین کنان بهوم شرایین

دیل و سراورده انقدر که شاه ... نرم قماش آید و نه خدمس و رنگین

ایزد دانا و پادشاه توانا ... کرده بما سوی شه توجه و تحسین

از پی ایلغار این بشارت عظمی ... نشئه بون سوم بمشرات و فراین

خلق و بادم بعیش و شادی و عشرت ... ملک سراسر بزیب و زبور و آیین

خلق بعهد شی هم شکفته و خندان ... چون که بر فصل بهار لاله نسرین

جلد باقبال خسروی که نثارش ... چرخ بلند آورد ز ماه و ز پروین

دولت این پادشه بپاید چندان ... کاین فلک دیر پا بپاید چندین

افسر او باد بر ز تارک کردون ... تا همه کانون بود بسر ز ثریین

روزگار است انکه عرصه دهر کرد ... چرخ باز بکرار این باز بچابا دارد

مهر اگر آرد بسی بچاوه هنگام ارد ... قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد

کبخو د چون ورق کیشا فهت اسلم ... کهور هان رکشتا جاب کفتا دارد

کر نظر یا بو لکو بنات و کپتپان و ابیه ... کاه باسر هنک و باسر تپ بار دارد

لشکر پراکه بکام کرکه مردم خوار خواهد ... کشوری کز بدست مرد مردم دار دارد

کر به تبریز از نظر هو ز ع اسهل غذا ب راند ... کر به نقیس از خراسان لشکری هزار دارد

کر بابن شهر چندار الغیاث سپاس جلبند ... کر کروری چندان ایغار بهیوان

بسم الله الرحمن الرحیم

خود کند در جهان جان بعون مبدع اشیا ... حسانت قطع میکردم زلا تا حضرت

هوالبد و طبایع راجنان ارهم طاب ... کز بسطی مربع شد یک نقطه سر خط

جهاز امر کری بهم محوطش بود پر کاری ... که کوته آخر هر دو اندر دور کرد پیدا

فلک را در اثر هر یک مؤثر یکی دانند بنسبت هر یکی والی یکی هر هر یکی را

کواکب را چنان دیدم روان بر صفحهٔ گردون کزان سیماب کوبی چند دوسیماب آن پیدا

یکی چون کاسهٔ مهین میانی یکون دارد یکی چون روزق زرین میانی یکون دریا

یکی چون لعل کون فام اتی والی دگر یکون یکی چون زمرد بن ساغر لبریز آتش سیما

یکی چون جوهر سیماب در زرین یکون دیگر یکی چون لاله نعمان یکی چون لؤلؤ لالا

میسر هر یکی یک سالی در سیر هر یک را نقاوتها ازین کرده جهان کون و روان بیما

ازاینها چون گذر کردم بمعنی عالم دیگر کماهی لازم سماوی را مسیر بود و استیلا

بیاطش بی زمین خرم فضایش بی هوا روشن ازو هر بی خبر واقف در و هم بی صور زیبا

بسوی انجمان بردم گهر کز نفس خود پیدا کز سنگی کآخر باشد هیئت جنبش اجزا

ورای انجمان یکسر سپهری نامور دیدم کم بودی از فریبش راه و وقت راه ما و ما

بقوت اخرین جوهر هیولانی بود نامی بپیرامون عالم مینی بمعنی حکمت اسما

مر او را نفس کلی روان نازم مراد کامل مقوی عطل هر وی را و این ارزوی ما و ما

با و قایم هر آنچه در صور عرضی عرض دارد هر محتاج چون او را و او در عین استغنا

درین عرصه چو قصد سیر کردم با هم خود را چو یکسر الکان ناند طواف کعبه علیا

حقایق باز میجستم ز قرب ساحت او را وقایق بقا میکردم از عقد کوهر کویا

ورای انجا چو نظر کردم ز حیرت وادی دیگر زوال مطلق او را کمال عشق را منشا

نه عقل از کنه او واقف نه علم از تعرف او نه کیفیت دران عالم نه ماهیت دران اقصا

ورای

قصیده من کلام مرحوم حبیب خراسانی

متخلص بقاآنی فی وصف اصفهان

دوشم چه سلطان چرخ کرد بعزم تسخیر مکین کفتم اول نماز انکه افتاد از آسمان دیدم در پیش صف پاک کهنه زاده

جانب مسجد شدم از بهر تکمیل دین سنت احمد چو ایمان ملت حیدر چنان فرش فرش نافته فرد ایزد چنان

سقف بسد دانه پیش منقطف آسمان حلقه بحلقه زنان از غمام تنه راست اندر رواق بوده اویس قرن

خرقه صد پاره اش منقطف مرجان حلقه زنان چند انق از چرخ برین بلکه اویس قرن بر سر خاک زنین

زند تکبیر او از پی بعقد نماز از پی تکبیر فرض بسمد را داد عرض برسمت قربان بیع محل کعبه وقف

مرجع اقطار جوار صفت ذوصفیر از پی اتباع یان مرجع صفت ذوصفیر از پی اتباع یان از بر بسیله بر ستعدین

یکباره انجا ندیدم تا بچشم اندر سپید معتکفین و نماز جمعه اهل آز موحد دیانت سنه جمیع یکسر پاک عقیده

کعبه دوم عرصه بیت خدا الله این عزم حضور بلفظ جمعه دل آباد یکین نفس یکسو نهاد خضر ستایع مین

کعبه دوم بیت خدا الله این بود و اهل کمان از صف ستایع مین ناکه پیر نماز پیر تاز اورد

پس دیگر ماند است پاس یکسر اذان آمد شه مرسل کمان بر یمین

ماسله رفته زکاه کشته هرم آنها خرقه زکاه بوده هرم خرقه زنان خرقه پوشان خرقه نشین

از ورش تنزلها بر مش جان نمین خرقه اخلاط خرقه نقاط خرقه نشین

موقع جهان اکبر خرقه خرقه زنی بر مین چنان سر فرو دعوتی نرمان کاه چو اهل نعم کرده ازرده

عزم کدیه انجنان خرقه کردیه انجمن نزد چنان خرقه کوی سلوک نکین نقوان ارابلند نالان نعم کرده

گفت مرا چشم تو داده فریب — چشم تو بیمار شد از بهر من — گشته ام از نیل خون رنگین بدن — تا نکنی سیر ز چشمت نگاه

عیبم ازان نیست که دارم غریب — ساخت مرا چشم تو از چشم خویش — دور شوم چشم تو گر چشم خویش — هست بچشمم ز همه عالم سیاه

لیک خدا نیز غریبان غنیست — گفت اگر دست نمی آید بدست — دست ز طلب چند نه ای بار هست — مس کبا ابر شود کیمیا

چاره آنست که زر گردد بدست — چون بدهد نیک و بد خویش را — چون نکند فرق بد از نیک را — چیز نیابد چو نکند کس بها

او زده کز مقصد خود شد جدا — تا ندهد حکمت دلالت چنین — چشم و دل از نقطه بپیچد بدین

گر کمی از بیم و هوا نیست ما — گفت نظر بر در چشمه مبند — چشم و دل از نقطه بپیچد بدین

خواجه نهاده طبق از زر بدست — او طبق از زر کمی زیر داد — گفت ترا بود چه چشمش بداد

بر طبق افکنده دو چشم سیاه — زر نه ز کس پرسش و نه خرج راه — بهر نثار چشم که آرد بدین

بر تو روان کرده ام این چشم از آن — هر که بدنیا بود چشم او — تا نبود چشم تو بر چشم او

تا نه نهی چشم بر اسباب کس — او ز دو چشم که نقش نگار — دور دو چشم تو ز اسباب کس

دامن او گیر و مران اهل و نیاز — لشکر و کس گر تو بری در حساب — گفت ز اعیان تو نبود هیچ باک

گفت بود از عجم گفتم در گذر — من بخدا و نه چکنم در حساب — بلکه از اینم کاف عجم می رسد

بود طلب دل نه نهی بر هوس — از اثر عشق تو نیابد خلاص — او ز کجا دل ز کجا تن ز کس

زان نکند خسته بهوسی کسی — دست فرو داشته نه از عجز است

شیوه نامحرمی و حجاب تکی — قطعه از نهرنا — ای ز تو سیصد یکی از صد هزار — از تو شود کز ره شوخی چو ناز

روز جزا از تو شود بازخواه — مطلع دوم — از تو بر صد چو منی بر دلی — بنشانی چو بخاطر تو

هر چه از زنان و از مردان را بخود نشدن — بر جان رعیت تو چنان دست مطلق — یا گیر ز ابلهان تو چو مردان حق

حق حق رستمان تو چنین مرو بشنوید — در ملک شهنشه تو چنین فتنه مخلق — با تیز تر از دیده ابلهان تو بینید

امید بال و پر و جان خلایق — بر کف تو کرد ایزد چو خط — انبیا را بر تو چون قرآن سخن

دشمنان طبع از چه شود تو چنین — یا اینکه تو چیز خوری کاین مرد چیز — همچو عیالان و کریزند بر تو

قوت ابد یافته از دیده قرین — شد ز خرد البتی از بهر پیاده — کز تاختن لاشه خر در جهان است

از ترکتاز تست گه یابکر میان — راست بشفاعت مژه اینقدر او مهتر — کز راکب و رخش و کران شد شبیز

چیز دهد محمد شه خوارزم و ری ملک — شاه ست محمد تو ابوجهل ملکش — در بوته انصاف بشد از آتش قهرش

در نهب و نثار ار چنانک قاعده چنگیز — بوجهل و ابوجهل بتر نیز — تر دیک بدان شد که کمان تو بپالاید

فرد دوس و مطلع و بیت کبیر و بدر آیین — دانی تو چه سان پرده اسلام دریدی — خصم احد و احد راحد کند دفع

ما بنیاد و مطلع و ماکر فروز خیز — چون نامه بخدا و خضر پرویز — با حرمت قدر احمد تبریز بشتر

که بدرست آمد چو فرود آمد حالتا ناطف — گویا که یکی بود و یکی گردد — در طلب می گفته ام این قطعه ملحق

چون ماه نو سوی بطحا قد کبریز — میل ان غزالان کن الفلک الدوار — چون زادا بود و چو دانش برتر نیز

گویند که بر خاک تو ابر تر درد — ایضاً قطعه — بوده از منت هر پیشه مباهی

بلبل ترو غا حلقه در گوش بیاویز — همچنه مباهی بوده از منت مباهی

گفتم بزنان فرستمت غرزنم — نزدیک شارع دین حق مسینه پیا — هر آنچ ان بوده تهران راست آمد

سعیل کاهن سعیل کاهن — نزدیک راه شرع رسالت پناهی — هر آنچ ان بوده ابرار راست آمد

شد کز کوش نش ز صد اژدها گوید — نه موس و غیرت و رانچه جهد — بر اسپ کون بپوشد بزیر قطنش

کز اینت نیست بشد نوع ملاهی — نه عار و حیت و رانچه پرتکاهی — کز اهرمن بدزد ره سیاهی

زد شیر پر زیت خشک گفت — زفر زند او بسر داشت نقرت — کهن قلنسوه ملک گفت مبارک

بسر جهنم چو بیفت راهی — مشو منکر از اندام من گواهی — زنبیل خلعت خطا و ختن

کز اینه بعضی از حق و کجا — بجز استان و لینعتم تیغ — ملک زاده جم خشم شاه خشمت

کز اینه بعضی از حق و کجا — مقدر مظفر کز زیر تاج — بر از تنگ تاج و اورنگ شاهی

شوه مهرش را رشته ام نیم زره
سرت بگردم به توفیق مولا
بدان سان که گیرند عبرت زغارت

منازگه دیو خواهان نخواهی
زشت لانیکه یم بعون الله
همه جور دانش و آهن مرغ و ماهی

تو در ریگزار بی خویش صابر
للا جرات که جوزا دران
جو در تخم و زر در رزق مقرر

از ابلق خر مسازی و زیاد و بیابان
حوالت شده بر کوه و سیاهی
بجانستان گاه رایم بکاهی

ایضاً قطعه
نفهمیدم منازا اهل خوزستان را
نه خرسند دیدم نه خوشنود روزی

کهنگی نبود است مورث زکی را
منازخلق و زقول شوشتریکی را

زکی زیرکی و پاکی بشنو و لکن
به اسماک لوا بدان پایه رسیدن
بود خوشتر ز شاهی و امارت محرکی را

شاو معتقد پاکی و زیرکی را
کداند نغمه جغر یکی را
که خواند بر او لفظ لوسکی را

تو فرط عفونت بغایه شبیهست
تو گوئی که از حشت از زاغ کلک
یقینم بود مادرش کلاغ کلک

چو شاه بحکومت کرپا زکی را
سیاهی النعام و پا زکی را
دریغا بقول علاوه دل علاوه شکی را

زبس کوشت تلخ است در دل چسبد
عمه صاحبا بر بینی کز خرورت
بخورد مالداریت مرمسکی را

کرماند بر عیسه قلندر یکی را
دهد بوسه کو هم خر باچکی را

مدارد حکم بر جوهر تظلم
عیداند از اسفرا اسفرایی
مرا آنیاز معتمد لس تعجب

براو بهانه کنند تیغکی را
غیضهد از مرحباشیکی را

به گیرند جوهر دگران جانلری را
من از شرح احوال ایلخی انجس

خدا گرمد فرستد جانکاری را
زبسیار گویم بیان ماندکی را

پیر از نور بدر سیکه نه
چو خلیل از خلالش خود رمیه

چهره پر زور زاشتی نه
میهمان شد بر خوان خلیل

گفت با اواب لازم یکره
بپیر برخواست کاین تیکه نهاد

انفه از عالم با لا خلیل
وهم که بر همه آفاق بخیل

گرچه این پیر شود دین تو بوده
عمر او بیشتر از هفتاد است
روز ایشان را نگی فتم روزی است

منعش از طعمه نه آیین تو بوده
کو درین معبد کفر آباد است
که ندارد حمل بد دین به روزی است

چه شود گر تو هم از خوان خویش
انفعت داد خجسته اوانش
پیر بر سبد حمایل بچه

دیش یکدو در انفعه کم و بیش
گشته مهمان کرم در مدارش
زاده مرغ علاوه چه

گفت با پیر خطاب آرسیده
وان جلد گوز علاوه چه رسیده

پر گفت انگه کنده کاه خطاب
راه پیکا نکنی چیز بپرس
رو در و قبیله حسان آورد

اشنا زاید پیکا زعتاب
زآخر ایشان چرا برنخورم
دست بگرفتش و بان آورد

قطعه ملاعباس

چهارده سال حین برسیدم
برسر و کله کوزه بشکست
داد منکه نه معشوقی ساز

چین مرچهارده در حسن تمام
برمان از بسنبل بر سمن است
شیوه عشوه گری کرد آغاز

او در فروزان چه حالی کرا هم
بر در بیگانش بپران چه کنم

نظر الف بجام بخشای
کهر بهشک تر کان می گفت
کاین پری با همه فر فرا نگیم

زکه اندوه زرجام برزای
دیده گوهر افشان می گفت
نام رفت از تو بدیوانگیم

نوجوان حال کهن پرسیده
گفت کای پیر پرانده نظر
حور دران منظر کل خسار است

بوی صدق از نفس او شنیده
رو بگردان بعفت باز نگر
حور جهان از نرخ او کل بازار است

او در خرسنه نفت می بسم
نوجوان دست بفکند از کاش
گاه گر پاره سود آسیبه

بر بجا آب دران منظر گست
داد جم میه بیک لرزانش
نیست لایق حور دیگر جا نگر را

قطعه ملاعباس

گفت در کعبه جاور بودم
در حرم حاضر ناظر بودم

دالی مظهر ولایت خوانان
او بسر از جفت شئون

تا کی تهمت بوانی بایم
للا غور زده شده چه لال
روز ایشان را نگی فتم روزی است

چه جوان شیفته جاودانم
کردم از دوز سر جور سوال
که خدا حمل بد دین به روزی است

گور با وی سخن گفت و برشت موسی آن صورت مایل چه بدید آن یکی کیسه پر زر برده کیسه آن برده بر این مرغ چرا است
زد بر او قهر کنان تیغ و بکشت گفت ای تخت کرمت پیش مجید آن یکی عزت صخر خورده پیش شرع و خرد این حکم خطا است
وحیش آمد که ایا خواجه شناس داشت آن کودک نورس پدری در عمارت گری بر وی سوار مزد نگرفته بیفتاد و بمرد
کار ما راست نیاید بقیاس مزد را بهر کسان کار گری گر یکی چند بمزدوری کار مزد وی بود در آن کیسه مرد

گور مقتول از این کودک پیش کشتش از روز پسر بهر قصاص
ریخت خون پدر قاتل خویش وز پدر روز جزا داد خلاص

وله قطعه

لبت بصد مهر مرا طراف شط شد بفراغت ز غم روزگار روزی از آنجا که فلک رست خوی طبع بطان از لب دریا گرفت
عقد محبت کشفی با دو بط قاعده صحبتشان استوار گشت ز بیمهریشان کینه جوی رای سفر در دلشان جا گرفت

کرد کشف ناگه ای همدمان خوبکرمهای شما کرده ام گرچه مرا پشت چه سنگ است سخت هیچکسم نیست بجای شما
وز الم فرقت من بیغمان قوت زخمهای شما خورده ام دارم از این بار دلی لخت لخت پشت نکوهم ز وفای شما

نی ز شما قوه همراهیم تنگ فرو مانده بکار خودم بود ز بیشه بلب آب گیر یک بط از آن چوب یکی سر گرفت
نی ز شما طاقت همراهیم پشت دو تا کرده ز بار خودم چوبکی افتاده چه یک چوبه تیر وان بط دیگر سر دیگر گرفت

برد کشف نیز بدانجا دهان میل سفر کرد بمیل بطان چون سوی خشکی سفر افتادشان بنگ برآمد همه کین شگفت
سخت بدندان بگرفتش میان مرغ هوا کشف بطان بر سر جمعی گذر افتادشان یک کشف اینک بدو بط گشته جفت

بانگ چه بشنید کشف لب گشاد زان لب خود بود و گشادن همان زان دم بیهوده که ناگاه زد جامی از این گفتن بیهوده چند
گفت که حاسد بجهان کور باد زوج هوا زیر فتادن همان بر خود و بر دولت خود راه زد زیر کیی و رز و لب خود ببند

تا که از این بادیه هولناک
از سر افلاک نیفتی بخاک

قطعه در کتاب نوشته شد

عالم همه بیدار و نهان ز نفحه
در بقعه زمین و آسمان ز نفحه
سوزم دار کوهی مقهورم
یک تن چه کند به یک جهان ز نفحه

وله

در غیاب شهید کربلا را دیدم که زد بدل سنگ ترا
گفتم ز غم تو ای که ناگه هر چشم ز گریه چشمه خیزات
باز این زیاد در جدال است با شمر شریر در ستیزات
گفتا که نه نالم از اعادی من ز احباب رستخیزات
خاصه خوکی که در تقاضا هر شام و سحر بقعر و تیزات
جوشد چه خم شراب انگور جایی که سراغ یک مویزات
اسوای آل مصطفی سر سبز بجست و خیزات
واندر پی اهل بیت زارم چون عاریتی از پی گریزات
که در کوفه گهی بشام است گاهی بمدینه که حجیزات
که گوید عابدین غلام رشید که خواند فاطمه کنیزات
سوت خشمش ز صخر شوم
چون صخر شمر بند و تیزات

باب شیخ ابوسعید

بدان ایدک الله فی الدارین که رباعیات حضرت سلطان السالکین و مرشد العارفین قطب الاقطاب شیخ الشیوخ شیخ ابوسعید ابوالخیر

خراسانی قدس سره که گوگرد احمر است و بسیار عزیز و وصول بحالات و حصول مقامات و جلب روزی و تسخیر قلوب و دفع عاهات

و سایر امور زیرا که آن حق است و در این رباعیات استخراج اسم اعظم کرده و در این ابیات [illegible] مهمی و مدعای خاص ترتیب یافته

که بعد از آن بیاید بلا قصور در آن شاهد مقصود و مطلوب بدست آید و تخلف نکند مگر آنکه قاری از اعراض نباشد و قاعدا

خواندن است که هر یک از این رباعیات که [illegible] اراده خواندن میکند اگر از جهت [illegible] است باید مظهر اسم شافی گرداند

و اگر از برای [illegible] مظهر اسم [illegible] باید گفتن هم چنین [illegible] مطلب [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] بشارت [illegible] و دال [illegible]

[illegible] الا الله [illegible] مطلب [illegible]

[illegible] و تکلیف [illegible]

[illegible] بسم الله [illegible]

[illegible] بر دارم [illegible] بر دارم [illegible]

[illegible] بر دارم [illegible] و روشن [illegible]

[illegible] و صلوات [illegible] بسم الله [illegible] یا مالک الملک یا قدیر یا قادر [illegible]

[illegible] الملک [illegible] ذلک [illegible]

[illegible] یا شفیق [illegible]

[illegible] جهت تسخیر قلوب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قصیده مشهور بقصیده الا قوا [illegible]

[illegible]

طریق ختم دعای یامن تحل به عقد المکاره آنست روز یکشنبه اول ماه بعد از
طلوع صبح شروع نماید و هر روز ده نوبت تا ده روز متوالی بخواند که
مجموع صد مرتبه خوانده شود و هر روز که ابتدا بدعا نماید ده مرتبه صلوات
بفرستد و چهل مرتبه یا الله بیکنفس بگوید و شروع نماید بذکر یا رب که هر سه
چندان بگوید که دهنش تنگ شود بعد از ان بسجده رفته مطلب عرض شود و سر
برداشته باقی را بخواند تا دعا تمام شود و بعد از ان که ده مرتبه بدستور خوانده
شود چهل مرتبه ربی بکنفس بگوید و مطلب عرض نماید که البته مقرون باانجاح
گردد و اگر قبل از ختم مطلب حاصل شود شرط آنست که ختم را تمام کند که مبادا
مقاصد ببادرات و اگر فاصله واقع شود دعا را ابتدا بعمل نماید و اعاده نماید
و همان شرطست و بعضی یازده مرتبه هم گفته اند
در ترتیب جمعیت خاطر و وقت
طهارت بسازد و سوره انعام را تا ربنا الله بخواند بعد از ان سه رکعت نماز
بجا آورد و نیت چنین کند که نماز سوره انعام میکنم جهت فلان حاجت الله اکبر
در رکعت اول بعد از حمد سوره محمد یکمرتبه و آیة الکرسی هفت مرتبه و سوره توحید
یکمرتبه و در رکعت ثانی هم بهمان دستور بجا آورد و سلام دهد و بسجده
رفته دعای یا رب بگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین انگاه سر بسجده
بردارد و سوره انعام را تمام کند و بعد صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد
پس اگر صاحب حاجت صحبتی کرده باشد بکمال سهولت از او یکذرد بنات الله
و ایضا در رکعت اول غسل کند و جامه پاکیزه بپوشد و چهار رکعت نماز بگذارد بیک سلام
در رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه بگوید الا تقوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
در رکعت دوم بعد از حمد صد بار بگوید الا الله بصیر بالعباد سوره در رکعت سوم

بعد از حمد صد بار بگوید نصر من الله و فتح قریب و در رکعت چهارم بعد از حمد
صد بار بگوید انا فتحنا لک فتحا مبینا بعد از ان سر بسجده نهد و دست بردارد
و صد بار بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه که صنوف سران سجده برداشته
است که خداوند تعالی مطلب را برآورده گرداند ان شاء الله تعالی
ایضا هر که را امری پیش آید روز پنجشنبه چهار رکعت نماز کند باین عبارت
رکعت اول حمدی عادیه قل هو الله رکعت ثانی حمدی بینت یکقل هو الله رکعت
ثالث حمدی سبی و یکقل هو الله و در رکعت چهارم حمدی چهل یکقل هو الله
بعد از سلام پنجاه و یکمرتبه قل هو الله و پنجاه یکمرتبه صلوات بر سجده یکبار
صد یکمرتبه بگوید یا الله بضرعا پس حاجت خود را بخواهد البته برآورده
ان شاء الله و اگر بعد از نماز ماه نو در اول ماه دو رکعت نماز بجا آورد
رکعت اول حمدی سی قل هو الله و در رکعت ثانی سی انا انزلناه بعد از ان
استغفار بخواند و صدق نماید بفضل الله تعالی و رحمته و فاین ما تولوا فثم وجه الله
ان الله واسع علیم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین
بسم الله الرحمن الرحیم و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان
یمسسک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور
الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا
بالله حسبنا الله و نعم الوکیل و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد کلمه
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر
رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین

مشهور میان علمای ما امامیه آنست که وفات حضرت سید الانبیا صلعم در روز
بیست و هشتم ماه صفر واقع شده است شیخ طوسی رحمه الله و جمعی دیگر گفته اند که شهادت
امام حسن مجتبی علیه السلام در این روز واقع شده پس جایز است بهر دو تقریب در این روز
زیارت ایشان از دور و نزدیک مناسبت دارد و در میان عوام بلکه خواص نخوست
چهارشنبه آخر ماه صفر شهرت دارد و در کتب معتبره عامه و خواص چیزی که دلالت
بر این کند بنظر نرسیده و احادیث معتبره در نحوست مطلق چهارشنبه آخر هر ماه وارد
نشده است و چون این ماه بنابر آنچه مذکور شد نحوست مکتسب دارد بهتر است چهار
شنبه های دیگر بیشتر باشد و اگر در آن روز از قضا اتفاقی طرفه است دفع بلا
با تصدقات و ادعیه و استعاذات که از ائمه علیهم السلام وارد شده است بکند و توکل نماید
و جناب قاضی تعالی شانه کفایت آن کفارد طرفه است مناسب دانی بلا متوجه
باشد باینها دفع میتوانی کرد اما اگر بدون اینها بعزم متابعت حجر ساعت کند و بلهو
و لعب و سرور و بساز و اعمال قبیحه مشغول شوند که موجب سخط حضرت قاضی الحاجات
اسماء و تقدیرات دیانی گردد احتمال دارد زیارت جناب سید شهدا
در این روز مکفی باشد طریقه در مدینه طیبه چنین است که نماز

از صفوان جمال منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلعم
بیرون میرفت با جمعی از اکابر اصحاب خود و هر پنجشنبه بسوی قبرستان بقیع
دو سه مرتبه میگفت السلام علیکم اهل الدیار الخ سه مرتبه میگفت رحمکم الله
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روزی
داخل قبرستان شده با او حضرت جمعی از اصحاب بودند پس ندا کرد که یا اهل القبور

ویا اهل الغربة ویا اهل الوحدة ویا اهل الوحشة اما اخبارکم عندنا اموالکم
قد قسمت ونساؤکم قد نکحت ودورکم قد سکنت فاخبارنا عندکم

و در حدیث صحیح منقولست که عبد الله بن سنان بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد
که چگونه سلام کنیم بر اهل قبرها فرمود که میگوئی السلام علی اهل الدیار من
المؤمنین والمسلمین انتم لنا فرط و در حدیث معتبره دیگر منقولست که همین سؤال
از آنحضرت کردند فرمود که میگوئی السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین
والمؤمنات رحم الله المستقدمین منکم والمستأخرین وانا انشاء الله بکم
لاحقون و در حدیث دیگر منقولست که عبد الله بن سنان عرض کرد که چگونه سلام
کنیم بر اهل قبرها فرمود که میگوئی السلام علی اهل القبور السلام علی من کان فیها من
المسلمین والمؤمنین انتم لنا فرط ونحن لکم تبع وانا بکم لاحقون وانا الیه راجعون
یا اهل القبور بعد شکی القبور یا اهل القبور بعد النعمة والسرور صرتم الی
القبور یا اهل القبور کیف وجدتم طعم الموت ویل لمن صار الی النار و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که چون داخل قبرستان شوی بخوان حق تعالی
ثواب پنجاه سال عبادت برای تو بنویسد و گناه پنجاه ساله از تو و پدر و مادر تو محو کند

بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی اهل لا اله الا الله من اهل لا اله الا الله یا اهل
لا اله الا الله بحق لا اله الا الله کیف وجدتم قول لا اله الا الله من لا اله
الا الله یا لا اله الا الله بحق لا اله الا الله اغفر لمن قال لا اله الا الله
واحشرنا فی زمرة من قال لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله

و از حضرت امام حسین ع منقولست که هر که داخل قبرستان شود و این دعا را بخواند
حق تعالی از برای او بعدد همه خلایق از زمان آدم تا قیام قیامت حسنات نویسد اللهم
رب هذه الارواح الفانیة والاجساد البالیة والعظام النخرة التی خرجت من
الدنیا وهی بک مؤمنة ادخل علیهم روحا منک وسلاما منی از حضرت
رسول صلعم منقولست که هر که آیة الکرسی را بخواند و ثوابش را باهل قبرستان هدیه
کند حق تعالی بعدد هر حرفی ملکی خلق کند که از برای او تسبیح بگوید تا روز قیامت
و هر که در قبرستان بگذرد و سوره قل هو الله احد را یازده مرتبه بخواند و ثوابش
بمرده گان قبرستان بخشد بعدد آن مرده گان ثواب یابد اللهم جاف الارض عن
جنوبهم وصاعد الیک ارواحهم ولقهم منک رضوانا واسکن الیهم من
رحمتک ما تصل به وحدتهم وتونس وحشتهم انک علی کل شیء قدیر

ایضا چون داخل قبرستان شدی بگوی الحمد لله الذی فی السماء عرشه والحمد
لله الذی فی الارض قدرته والحمد لله الذی فی الجنة رحمته والحمد لله
الذی فی القبور قضاؤه والحمد لله الذی فی البر والبحر والبلاد سبیله
والحمد لله الذی فی جهنم سلطانه والحمد لله الذی لا مفر ولا ملجا الا الیه
برحمتک یا ارحم الراحمین آداب نماز اول ماه روز اول ماه دو رکعت
نماز کند در رکعت اول الحمد و سی بار سوره اخلاص بخواند و در رکعت دویم الحمد
و سی بار سوره انا انزلناه بخواند و بعد از سلام تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بگوید و چیزی تصدق کند بانی نیست که سلامتی بدن خود را میخرم بانی صدقه چون
چنین کند سلامتی آن ماه را خریده باشد روایت دیگر واقع شده چون از نماز فارغ
شود این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم وما من دابة فی الارض
الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین
بسم الله الرحمن الرحیم وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان
یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور
الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا

بالله حسبنا الله ونعم الوكيل وأفوض أمري إلى الله إن الله بصير بالعباد
لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين رب إني لما أنزلت إلي
من خير فقير رب لا تذرني فردا وأنت خير الوارثين ايضا در وقت
ديدن ماه اين دعا را بخواند اللهم أهله علينا بالأمن والإيمان والسلامة
والإسلام ربي وربك الله عز وجل ايضا در حديث صحيح وارد شده كه در وقت
ديدن ماه مبارك رمضان رو بقبله كند و دستها را بسوي خود بلند كرده بگويد
ربي وربك الله رب العالمين اللهم أهله علينا بالأمن والإيمان وا
لسلامة والإسلام والمسارعة إلى ما تحب وترضى اللهم بارك لنا في شهرنا
هذا وارزقنا خيره وعونه واصرف عنا خيره وشره وبلاءه وفتنته
از حضرت رسول صلعم روايت كرده ابن طاوس در كتاب دروع الواقيه كه هركاه
ماه نو را بيني تكبير بگو سه مرتبه و تهليل بگو سه مرتبه و بگو الحمد لله الذي
أذهب شهر كذا وجاء بشهر كذا و بايد كه اشاره بماه نكند نه بدست
و نه بسر و نه باعضا و جوارح و رو بجانب ماه باشد بلكه رو بقبله كند و دعا
كند در همان مكان كه ماه را ديده و دراين اسماء نظر كند بسم الله الرحمن الرحيم

محمد علي فاطمة حسن حسين علي محمد جعفر موسى علي محمد علي
حسن مهدي و بخواند سوره قل هو الله احد را سه مرتبه ايضا دعا بخواند اللهم
إن الناس إذا نظروا إلى الهلال نظر بعضهم إلى بعض وإني نظرت إلى أسمائك
واسم نبيك وملائكك وأوليائك عليهم السلام وإلى كتابك فأعطني كل الذي
أحببت من الخير واصرف عني كل ما أحب أن تصرفه عني من الشر وزدني من
فضلك إنك أنت الله بجودك يا أرحم الراحمين وعن الصادق ع انه قرأ سورة
سورة الملك عند رؤية الهلال مؤتي من سعة الرزق وقضاء الحوائج وقرأ سورة
الجحد عند طلوع الشمس يقيه شر الأعداء ويكفيه جور الله وكفى وقرأ سورة طه عند
طلوع الفجر يؤتى سعة الرزق ودفع الخيانات وكفاية اللهمات وقال ما يأتي في يومه انه يؤتى

کیفیت استخاره ذات الرقاع گفت ابی عبدالله ع هرگاه اراده کنی امری را پس بگیر شش رقعه پس
بنویس در سه رقعه از آنها بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز فلان بن فلانة
افعله و در سه رقعه از آنها بسم الله الرحمن الرحیم العزیز الحکیم لفلان بن فلانة لا تفعله
پس دو رکعت نماز بکن پس چون فارغ شوی سجده کن و در سجده صد نوبت بگو
استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة پس راست بنشین و بگو اللهم خر لی فی جمیع اموری واختر لی
فی یسر منک و عافیة پس دست بزن و رقعه‌ها را مشوش کن و یک یک را بیرون
آور پس اگر بیرون آید سه افعل متوالی پس بکن امری که اراده داری و اگر بیرون آید
سه لا تفعل متوالی ترک کن و مکن امری را که اراده داری و اگر یک افعل و یک لا تفعل بیاید
پس بیرون بیاور پنج رقعه اگر افعل بیشتر باشد بکن آن کار را و اگر لا تفعل بیشتر باشد مکن
آن کار را و رقعه ششم بیرون میاور که احتیاج بآن نیست المحمد و الرحمن یا جامعا بین اهل الجنة
علی تألف من القلوب و شدة تواصل لهم فی المحبة و یا جامعا بین طاعته و بین
خلقه لها یا مفرج حزن کل محزون و یا مسهل کل غربة یا ارحم الراحمین ارحمنی
فی غربتی بحسن الحفظ و الکلاءة و المعونة و فرج ما بی من الضیق و الحزن
بالجمع بینی و بین احبائی یا مؤلفا بین الاحبة صل علی محمد و آل محمد و لا تفجعنی

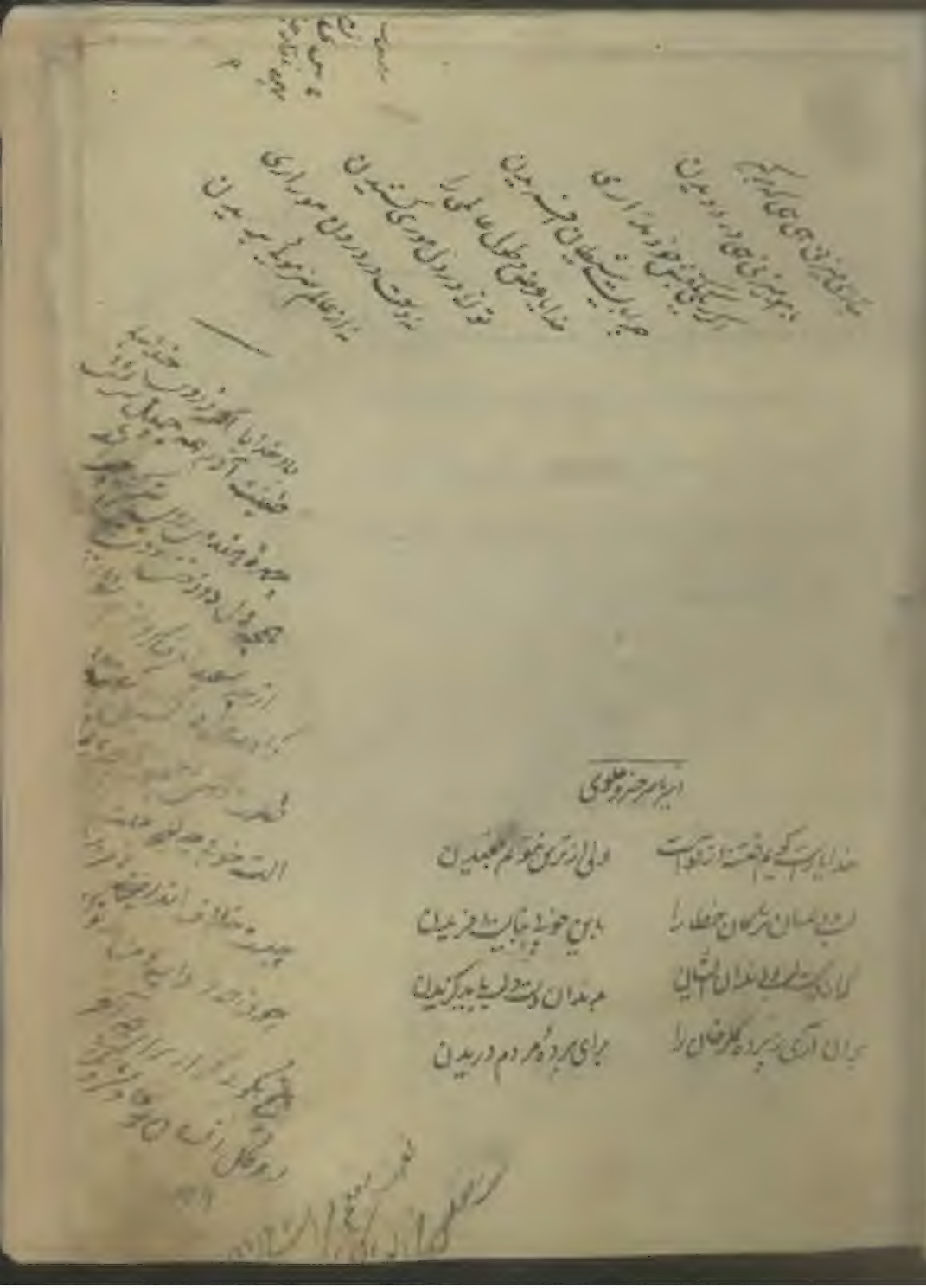

طریقہ بستن حرز جواد علیہ السلام اذا اراد شدہ علی عضدہ فلیشدہ علی عضدہ
الایمن فلیتوضا وضوء حسنا سابغا ولیصل اربع رکعات فیقرء فی کل
رکعۃ فاتحۃ الکتاب مرۃ وسبع مرات ایۃ الکرسی وسبع مرات
شہد اللہ وسبع مرات والشمس وضحیہا وسبع مرات واللیل اذا یغشی
وسبع مرات قل ہو اللہ احد فاذا فرغ منہا فلیشدہ علی عضدہ
الایمن عند الشدائد والنوائب یسلم بحول اللہ وقوتہ عز اسمہ بخاتمہ

يا الله	يا رحمن	يا رحيم	يا كريم
يا قادر	٩٥١٣	يا الله	٣٩٩
يا حي	[illegible]	محمد ٢٩٩	٠٠٠٠٠
يا قيوم	١١٢١٣٨٧١٢	١١٢١٣٩١٤	[illegible]
لا	اله	الا	الله
محمد	رسول	الله	لا ح
٢٢	٧٣	٢٧٣	٧٨
٨٨	٣٣٣	٣٨١	٢٥٨

لا اله الا الله
موسى كليم الله
لا اله الا الله
ابراهيم خليل الله

لا اله الا الله
عيسى روح الله
لا اله الا الله
محمد رسول الله

لا اله الا الله عيسى روح الله

لا اله الا الله محمد
رسول الله علي ولي الله
علي علي علي علي علي

[illegible]

يا مصطفى يا مرتضى علي

يا حنان
محمد رسول الله
علي ولي الله

لا اله الا الله موسى كليم الله
الله
الله
رسول
علي
الله
لا
الا
محمد
الله
ولي
حقا
حقا
خليل
الله
يا من بك حاجتي وروحي بيديك
لا اله
الا الله
محمد
رسول
الله
٤١٧
٩٨
٩٩١
٦١
١١٢
٧٢
١٢٨
١١٧
١١٨
١٢٧
١٥١
ح

قل
هو
الله
احد
الله
الصمد
لم
يلد
هو
الله
احد
الله
الصمد
لم
يلد
ولم
الله
احد
الله
الصمد
لم
يلد
ولم
يولد
احد
الله
الصمد
لم
يلد
ولم
يولد
ولم
الله
الصمد
لم
يلد
ولم
يولد
ولم
يكن
الصمد
لم
يلد
ولم
يولد
ولم
يكن
له
لم
يلد
ولم
يولد
ولم
يكن
له
كفوا
يلد
ولم
يولد
ولم
يكن
له
كفوا
احد
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

آداب روز اول ماه چون شب روز نزد شود اول رکعت نماز گذارد و در رکعت اول حمد سی مرتبه قل هو الله
بخواند در رکعت ثانی بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه بخواند بعد از آن نماز تمام کند بعد از آن سجده شکر بجا آورد و در آن
بسم الله الرحمن الرحيم وما من دابة في الارض الا على الله رزقها ويعلم مستقرها ومستودعها
كل في كتاب مبين بسم الله الرحمن الرحيم وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو وان يردك
بخير فلا راد لفضله يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم ما شاء الله لا قوة الا بالله
حسبنا الله ونعم الوكيل وأفوض أمري إلى الله إن الله بصير بالعباد
لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين رب إني لما أنزلت
إلي من خير فقير رب لا تذرني فردا وأنت خير الوارثين
بعد از آن بقدری که توانی تصدق نماید که آن را در آن ماه از هر بلا محفوظ خواهد بود
و ان شاء الله خواهد بود بنیت مستجابت دعا سوره یاسین و خوشبو سوزند

کتابخانه [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم ايها الخلق المطيع الدائب السريع المتردد في منازل التقدير
المتصرف في تلك التدبير امنت بمن قدر بك الظلم وفرج بك الهم وجعلك
آية من آيات ملكه وعلامة من علامات سلطانه واستهلك بالزيادة والنقصان
والطلوع والافول والاستدارة والكسوف في كل ذلك انت له مطيع
والى ارادته سريع سبحانه ما اعجب ما دبر في امرك ولطف
ما صنع في شانك جعلك مفتاح شهر حادث لامر حادث
اسئل الله ربي وربك وخالقي وخالقك ومقدري ومقدرك
ومصوري ومصورك ان يصلي على محمد وال محمد وان يجعلك
هلال يمن لا اغتمت الايام وطهارة لا تدنستها الاثام
هلال امن من الافات وسلامة من السيئات هلال سعد
لا نحس فيه ويمن لا نكد معه يسر ولا يمازجه عسر
وخير لا يشوبه شر هلال امن وايمان ونعمة واحسان
وسلامة واسلام اللهم صل على محمد وال محمد واجعلنا من ارضى من ملكت
عليه وانك من نظرت اليه واسعد من تعبد لك فيه ووفقنا فيه للتوبة واعصمنا
فيه من الحوبة واحفظنا فيه من مباشرة معصيتك وادرعنا فيه شكر نعمتك
والعافية من جنن العافية واتمم علينا بانكمال ما عندك فيه المنة انك
المنان الحميد وصلى الله على محمد واله الطاهرين

این صفحه دستور العمل روز نوروز سلطانی است اعمال روز نوروز

مسلمانست و بوشیدن پاکیزه ترین جامها و بوی خوش و روزه و چهار رکعت

نماز بعد از نماز عصر در هر رکعت اول بعد از حمد سوره انا انزلناه ده مرتبه و در دوم

قل یا ایها الکافرون ده مرتبه و در سوم قل هو الله ده مرتبه و در چهارم معوذتین ده مرتبه

و سجده بعد از نماز و دعا کردن و صلوات و بسیار گفتن یا ذا الجلال والاکرام و سجده

شصت مرتبه اللهم هذه سنة جدیدة وانت ملاك قدیم اسئلك خیرها

وخیر ما فیها واعوذ بك من شرها وشر ما فیها واستکفیك مؤنتها وشغلها

یا ذا الجلال والاکرام و وقت تحویل شمس در وسط حمل سیصد و شصت مرتبه اینها را بخواند

یا محول الحول والاحوال حول حالنا الی احسن الحال و در روایت دیگر یا مقلب

القلوب والابصار یا مدبر اللیل والنهار یا محول الحول والاحوال حول حالنا الی

احسن الحال و در روایتها الدعوات از حضرت امیر المومنین هم روایت شده که در وقت

تحویل هفت سلام را بشمارد و زعفران بسیاید و با آب باران بنویسد و بخورد که باعث

حفظ از جمیع دردها و هفت سلام اینست سلام قولا من رب رحیم سلام

علی نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم سلام علی موسی و هرون سلام

علی الیاسین سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام هی حتی مطلع

الفجر و بعد از نوروز چهار روز مرتبه بگوید یا وهاب و بیست مرتبه یا وهوه

کارهایش همه نا روز نوروز دیگر بندهای او شاد و بیش از حرف نزدت روز نوروز

سال نکبت سال بخور و بسه قطعه شکر بخورد که شفا از هر دردها و هر کس صبح روز نوروز

پیش از سخن کسی شکر بخورد و دهن زیتون بر بدن خود بمالد دفع هم بالهای سال است

و زیارت احیا و اموات و تصدق فرمودن برای دوستان و توسعه و اظهار خوشحالی بر عیال

و صدقه در آقا و اباب استحقاق و صله رحم در هر باب مستحب است

آداب نماز شب اسباب وسعت رزق و فتوحات شب زنده داری بنماز شب و لطف

امرزش و راز گفتن با قاضی الحاجات است ربانی یا دوست شب نشین که وقت راز است

هر دم هزار عرش هم آواز است شب بود و دوست رو کرا نبود دل شب و دعا هم

اندر نماز است و در کتاب روضة الواعظین از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده

که هر که بر نماز شب این نیت بندد که بخیزد از خواب شب بیدار بیاید و وضو بگیرد

شفع و بگوید است و تو استغفار کند خدا و ندهد او را در قبر وحشت و ظلمت او را استغفار

و توبه کند و بگوید که بنا دارد و ایمن شود از عذاب قبر و عذاب آتش دوزخ و عبور او

از صراط و روشنی دهد بر او اول وقت نماز شب اول نصف خوب است و آخر وقت آن طلوع

و بهتر از جهار رکعت از نماز شب بجا آورد و دو رکعت باشی و صبح صادق طلوع شود تعقیب را تمام کند و بعضی

بجهت نماز در هر رکعت حمد را با سوره اکبر از چهار رکعت کمتر بجا آورد و رکعت نافله فجر را

نماز را بجا آورد و بعد از آن تعقیب نماز شب را بدانست تمام کند و بنا بر مشهور تقدیم جایز

برای معذور مثل مسافر یا ترسیدن از غلبه خواب جایز هست که نماز شب را پیش از نصف شب

کند و لکن قضای نماز شب افضل است از تقدیم که آخر شب بهتر از اول شب است کیفیت نماز شب

که اول هشت رکعت نماز بدو رکعت دو رکعت به دلیل سلام پیش از تکبیره الاحرام نیت بدل هر

کند دو رکعت نماز میکنم از هشت رکعت نماز شب قربتا الی الله و بعد از این هشت رکعت دو رکعت
نماز شب نیت میکند و میگوید نماز شفع میکنم قربتا الی الله و در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه سوره قل هو الله احد
بخواند یا در اول نماز اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس پس یک رکعت نماز وتر را میکند
به این نیت که یک رکعت نماز وتر میکنم قربتا الی الله و بعد از حمد سه مرتبه قل هو الله احد را بخواند
با قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس یکبار قل هو الله هم عیب ندارد و در قنوت نخواند
و در قنوت دعا و استغفار برای چهل مؤمن بیشتر بدین نحو کم بگوید اللهم اغفر لفلان بن فلان
و حالت دوازده چهل نفر شرط نیست لیکن باید همه مرد باشند و اگر خواهد بودن زن هم دعا کند از چهل نفر مرد
باید زیاده باشند والا از چهل نفر مرد کمتر جایز نیست و زیاد بودن زن از چهل نفر عیب ندارد و در کلام
یا خواندن دعا بطلسام مرتش معتبر نیست بلکه میتوان برای هر یک متناسب احوال او دعا کرد
پس از قنوت هفتاد مرتبه میگوید استغفر الله و اتوب الیه و هفت مرتبه میگوید هذا مقام العائذ
بک من النار و سه مرتبه میگوید العفو و بعد از فارغ شدن از نماز وتر دو رکعت نماز نافله صبح را
بکند و به این نیت که دو رکعت نماز نافله صبح میکنم قربتا الی الله و در رکعت اول بعد از حمد
قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد قل هو الله احد بخواند و بعد از هر نماز تسبیح حضرت فاطمه
مستحب است

باب پانزدهم در حقنها و فتایل و فوائد و خواص حقنه عبارت است از استرسال مایعات بطریق مستقیم
در مخرج و فتیله استرسال جامدات بر وجه مذکور و در عرف شافه نامند از برای انچه زیان از راه دبر داخل
در رحم بردارند و چون اهم از فرج و احتمال در قبل از بیماری است و واجب حقنه بقراطیست و آلت حقنه باید جلوه
باشد بهیئت کمیه نه مدوره طرف دیگر بهیئت کرکوبن کرده باشد و از اله بر طرف باریک او وصل نمایند که او را
جریب گویند در مقعد کنند و آب حقنه را دران کمیه کرده بهم آورده بفشارند تا آب بردوده گردد باید حقنه کنندگان
بردار بگذارند تا آب حقنه باستقامت برسد و باید قدر هر آبی که در امعاء بریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد
و بعضی استفاده گفته اند که کمتر از انها هم نباشد بلکه جایز نیست و اگر اطبا صحت اعضا را شرط دانسته اند در آنجا
اعتدال آب او دیه مدنظر است چه ملایم باشد و طرز و صع میکرده و بیمار رفیق باشد انتظار وقت میکرده
و اراده مولد ریاح و حالت غلیان و کرب است و منافع حقنه بسیار است از انجمله امراض مزمنه مقعده بدفع و اعضاء عالیه
و دفع بادهای اعضاء و دفع اقسام قولنج و در فتایل سه شرط است که طول او بقدر انگشت میانه شخص باشد و در وسط
زیاده از قدر میانه نباشد و چون آب حقنه برگیرند قدر نیم آنست که قدر نصف اول او را بروغن
کاو و روغن باید قبل از حقنه با آب او دیه را دران مخلوط کرده حقنه کنند حقنه چند نوبت احتیاج گردد
در هم و شانزده مرتبه است حقنه اول روغن بادام روغن گرده گاو روغن حب البلسم گنه اوک روغن زیتون قالب آب
نوزده جوش کرده شانزده آب خلط شده در قبل و دبر بکیت احتیاج حقنه کنند و بگاه بردوت غالب شده روغن مرکبوی
و بعضی استفاده نمایند حقنه چند قرصه اماده بیچ نهایت نبیدست حقنه سفیدات تلی گاو گنه سوخته حنا هر یک
الله زرده تخم یکعدد سه اصاب آب برگ بادنجان مطبوخ چوشانیده کرده بزروغ گل سرخ کنند اوک و بگاه قابض
تقاضا نماید روغن بید بنه کنند و گل سرخ اضافه دارد و گلنار را مطبوخ کنند حقنه چند قولنج منزل از کامل الصناعه
حقنه طلاب بهتر نمایند کنه چهار مویز سفید یک تخم گنجشک گنه ده اوک سه سوس کوبیده اوک قطن پوست خاکه تخم از زبانه

غایت آزموده است حق اول تخم حنظل سوخته بالسویه نرم سابیده او زن مجموع سکنجبین سرکه شراب غلیظ
بسازند فتیله که جذب از عمق بدن نماید و محلل باد و سکن درد و ورق الذهب است
حق سنا مکی تخم خیارین غار بقول لسفاج ترنجبین تخم حنظل سرکنجبین خوش نمک منفی بعسل
یا انجیر چنته فتیله بسازند فتیله چنته قطع خون و ابیر مجرب قدماست حق پشم کهنه را
فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس برگ کتب را که ورق الخیال گویند نرم سابیده بران
فتیله بغلطانند حول نمایند فتیله دیگر که در قطع و ابیر اکثر اطبا مجرب نوشته اند حق اقاقیا بازنجان
که بنار بریان کرده باشند یا مغز او با دام تلخ نرم کوبیده حول و طلا نمایند حرق جهة اورام
حار و باره رحم مجرب است حق کهنه را کوفته بار و غن گل سرخ حول نمایند و قدری را نرم کوبیده
بالله و ضماد نمایند جهة ادرار حیض است حق تخم انجرة و مرطبات مکدسه ۳ ل فوزجه
بطریق کاسنی اسب بسازند حول جهة کشودن خون و ابیر مکرر مسدود مثل بابونه و دوسیب جهت
کرده حق اول مقعد را بروغن تخم زردالو و مغز بادام کاده و روغن گاو تازه شتر یا قدری مغز طلا
کنند و لته را بران آغشته بردارند پس عوطنیش آلکه قدیم آ تخم حنظل ج ۱ بازهره گاو سرشته حول
کنند و مکرر بسیب تندر او و بیضه مرغ مقعد و رحم را بسه بروغن دو سر کهن کبوتر و زهره گاو طلا
کنند فتیله جهة رفع عرقت البول و قطع جرک او بغایت نافع و از مخرجات صغیر است و غایة تجربه
و بدستور جهة زاجر بعید بر است چند فتیله را در سوراخ مار پیر گذارند در اب آلکه بیرون آمدن مار
باید نخته نگاه دارد از بیرون اندازد حق صبر زرد خوشبا مغز او مرارت مغز سفید آب تلخ
مغز کلغنار کل ارمنی سوخته هر سوخته کنند افیون نرم سابیده از هر کدام بآب کنیرا
سرشته فتیله بطول ساخته و در سوراخ قضیب بگذارند فوزجه جهة طرد مجرب است جهة ازاله حیض
سیاه روز متصل بردارند حق زهره و گوش و سرگین او و طلا کنند آلکه فوزجه ساخته استعمال نمایند

حق سراب و اسهال دارنیانه تخم مرد بازهره گاو و فوزجه بسازند فوزجه جهة نقوان حیض منقول از
او جناکه حیض بلغتر بهفت ساله را ادرار نموده حق مرصاف بیوند کهن مویز منقی سداب خشک
ابهل فربیون گاو و بتدر سرشق فوزجه بسازند فوزجه جهة اخراج جنین زنده و مرده شیره و طبرالادت و علت
ریا بغایت مؤثر است و نامبر جنین حق بادیشر فربیون سیاه مر و السویه بازهره گاو سرشته فوزجه
جهة ادرار خون حیض مجرب است حق فربیون را نرم سابیده و پنبه آلوده استعمال نمایند فوزجه جهة
کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مؤثر است و مجرب دانسته اند حق عصاره قناد و انجار
هفت قراط بازهره گاو حل کرده بالله کبود بردارند فوزجه کوره بغایت و تنقیه است جهة اخراج حیض و شیره
بعید بر است منقول از ندکو حق عصاره قناد و انجار سداب تخم حنظل از بیرون اشق بخور مریم مویز ابهل
فوزجه بسازند و اینها قاتل جنین است فوزجه جهة تحلیل اورام صلبه حق موم پیه اردک پیه بز مغز تخم
حنظل تخم کنان ابهل مازو مس خیارشنبر برشته فوزجه جهة قطع خون حیض مجرب است حق صمغ عربی
ماخوذ کلغنار کثیرا زاله بالله حول نمایند و ازجهة احتباق رحم مجرب است تخم مرد کنیر الاصفر بالسویه
در شیر بیضه بالله حول کنند فوزجه جهة قطع خون حیض و ازاله و فواق و حضرت و رطوبات سابله رحم
حق افشار شب یمانی سرمه کاغذ سوخته ریزه کرده در سرکه خیسانیده باشند کلاری ساده سرکه را بتوته
با آب برنج بیبه یا آب کنیرا یا آب مطبوخ مازو بدهند فوزجه کده در قطع سیدان حیض مجرب است
حق ازرق برشته دم اصفهانی برشته مرد کلارس کلاری با سویه از هر یک گذارنده پوست انار ترش را
هم کوبیده طبخ نمایند ابهل اشنه و تخم بنگ را با آب او سرکه با او دیه مسوخته اشنه حول نمایند
فوزجه که در قطع فتح حیض عدیم النظیر است منقول از جناح حق سلیخه بذر البنج الیون فوزجه
کرنجایت قویست حق مرارا سپیغ زاج کلغنار کل ارمنی کل ختم سرمه السویه فوزجه کراهانت برحم نمایند
و ابهار اثر است حق مرصاف ابریسا سرگین خرگوش و عصاره زهره و گوش او مجرب است فوزجه

که بایل بر کرده و راین وقت کمید مارا بین حب مهارتر الفعل خواهد بود و دفع اوقاط اسهال اوجب

سفید اول میکند باب بیست و دوم در ذکر بعضی از معالجات مخصوص بچارپایان ۲۲

دارکتب بیلوستی نگاه نخفی نماند که عروقی که قصد او در امراض بهایم حاجت می افتد بیست و یک

رگ است باین تفصیل عرقین باد زنین در دو طرف پهلوی کتف است و ضدان جهة تحریک سر و کوان

خیزی و جنون نافع است عرقین مخرین در دو پای پیچ است جهة امراض شکم و بند و کوش و دهان

مفید است عرقین وداجین در دو طرف گردن است جهة حمی و جرب و دربی و ریختن مو و امراض عادة

و رئیت نافع است اذ دعان اذوالی الیه از دو طرف کتیف تا باطن رانغ و جهة درد دستها و حمله و ظفر و کام

تزویف زدن نافع است صافنات چهار عرق است در دو طرف وضیع دستها و پاها جهة ریختن مو

کرده کردیدن صعب قوایم در دو است ارکان و جواست سم اوسان ۸ دو عرق است اذ دو طرف

کتف کتیف تا برانه جهة امراض پشت و کمر صوت خوابیدن و برخواستن و تشنج و بند نشوار فضله

ادرار نافع است عرق ذنب رکیت از زیر دم جهة امراض رحم و خصیه و قلة نیرو و بند شکم فضله کند

عروق وحشات چهار عدد است در باطن دستها و پاها و مقابل صافنات جهة امراض قوایم و سینه

کیری و حرارت سوزش باید فصد نمود ضفدعین دو عدد است و رحمت زبان جهة بند نشوار و سیلان

کف دهن و دوم کلو فصد کنند

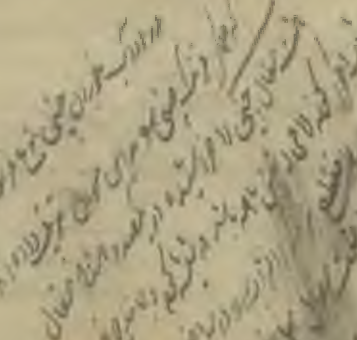

نمونه نسخ ایقغ بکو جلش دمت لنث وسخ

۳۲۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

زعذ حفض طصظ قلم هندسی اعداد سطر زیر سه و عشرات بخط نسخ میشود و آحاد

۹۰۹۰۹ ۸۰۸۰۸ ۷۰۷۰۷

از خط میکذرد و الوف بعد از کدشتن حلق میدارد اعداد ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ هزار ۸۷۶۵۴۳۲۱

آحاد ~~۹۸۷۶۵۴۳۲۱~~ الوف ~~۹۸۷۶۵۴۳۲۱~~ قلم بردار بیچ نسخ شبیه است و اختلاف

حروف در تحت هر حرف نسخه مبارکه بترتیب حروف

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط

ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی

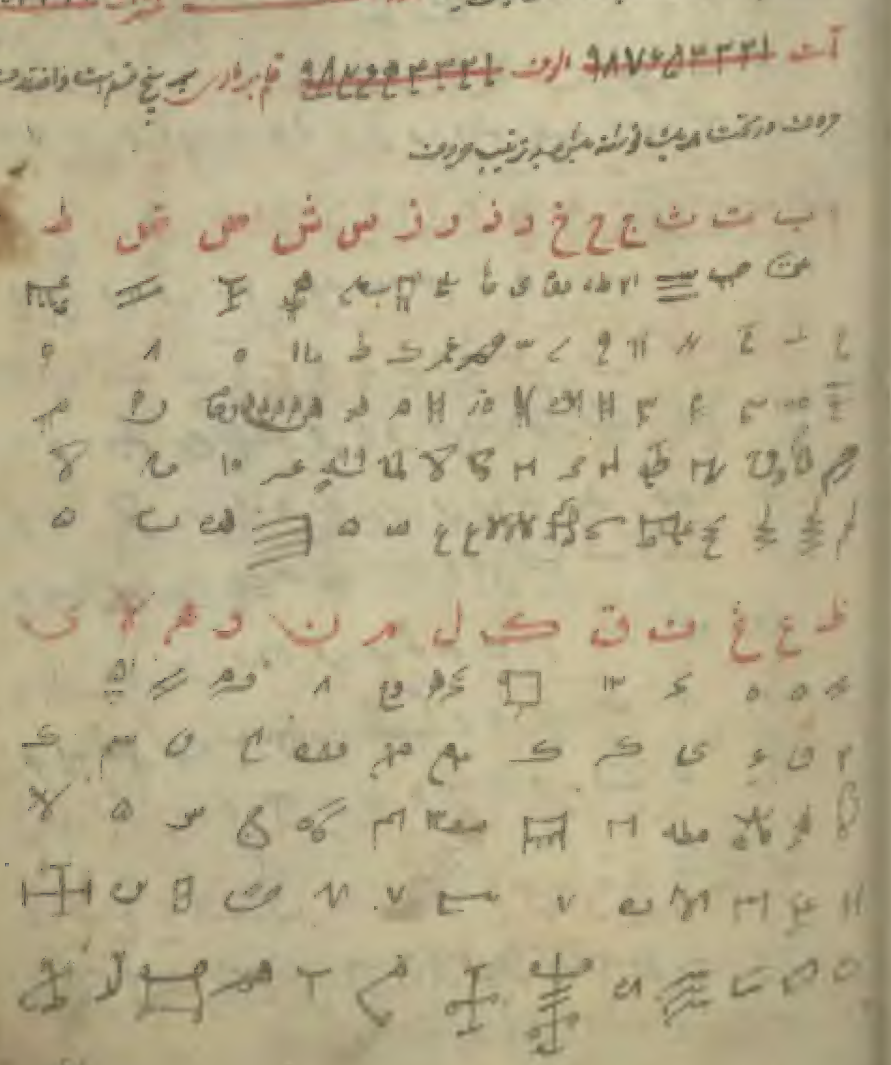

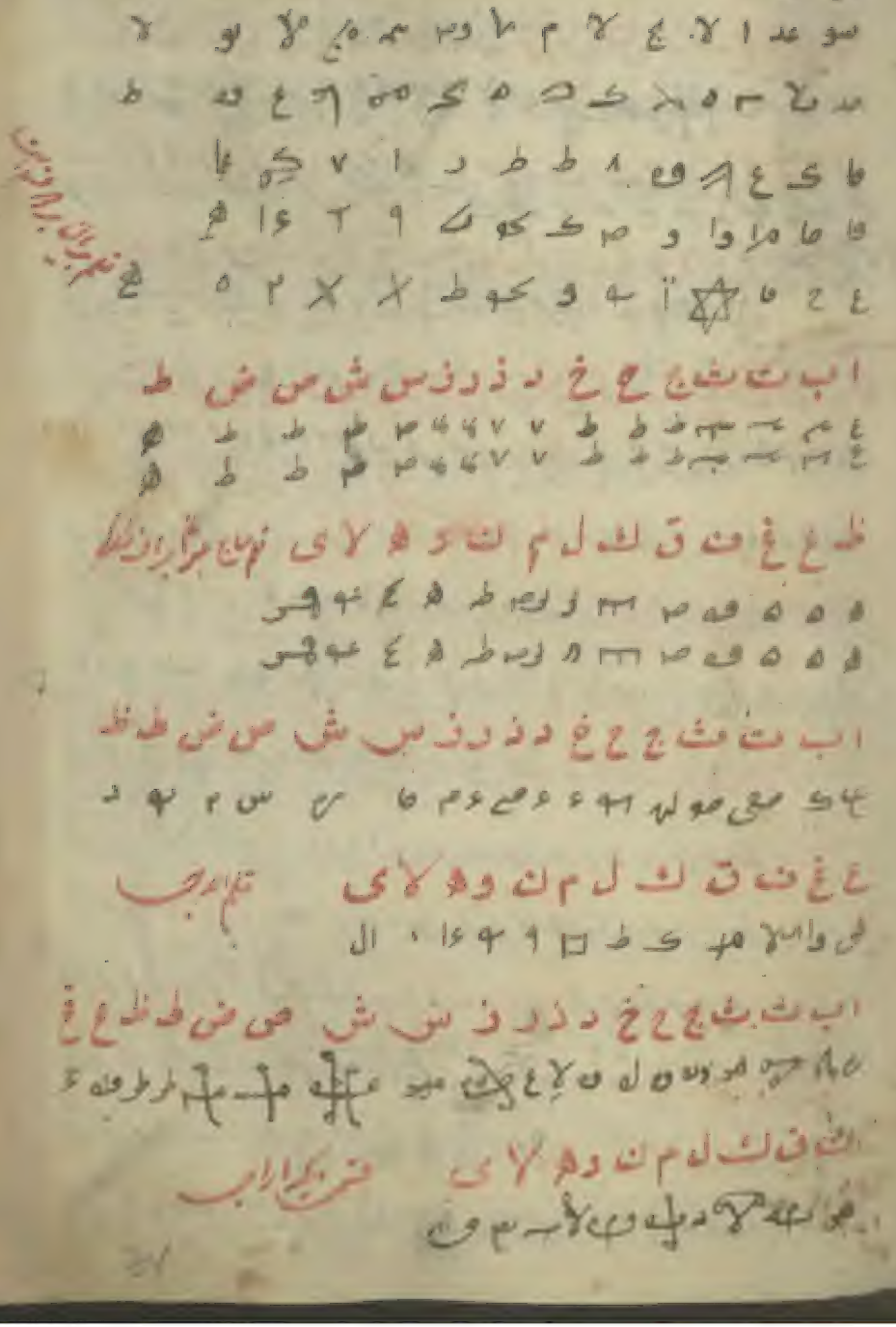

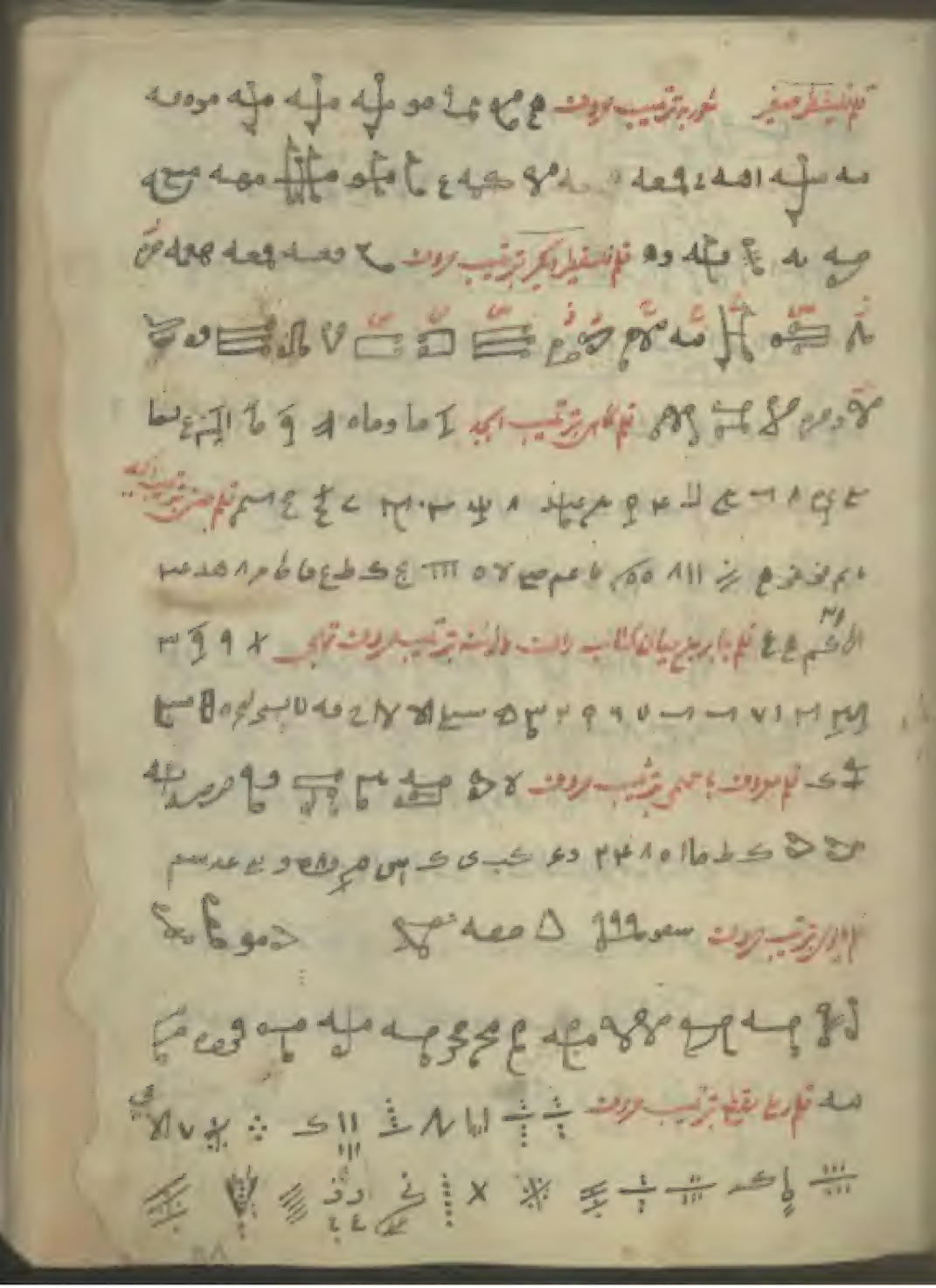

قلم سیمیای صغیر بترتیب حروف

العقول بترتیب الحروف

قلم الصالی بترتیب حروف ابجد

قلم اسرار بترتیب حروف ابجد

قلم اسیعلی بترتیب ابجد

قلم الطبیعی بترتیب حروف ابجد

قلم صغیر بترتیب ابجد

قلم جمیل بترتیب حروف

قلم منجمی بترتیب حروف ابجد

افضل الصلوة و السلام اجمعین و مولد و مسقط رأس او نیز واسطه از جمله بلاد جبل عامل عالم عامل فاضل کامل شیخ محمد ابن شیخ حسین بن شیخ عبد الصمد حارثی همدانی جبعی و شیخ مذکور از اکابر صوفیه و اعاظم مجتهدین شیعه اثنا عشریه بعد و بابت بر تو صلی سعید مذکور بحضرت شیخ ان بلده که چون عمر سعید بچهار ده سال رسید و ختم قرائت قرآن نموده و خط نوشت و مقدمات از علم نحو را از پدر خود طلب ازان دیار خصوصا نحو که در حلقه تدریس شیخ مذکور داشته در مدارس اماکن تحصیل علم نهایه و چون پدر او بضیق معیشت دچار بود لهذا او را ازان دیار بوطن خود طلبیده و چون بدیار او رسید شیخ مذکور را نیز با خود بوطن خود برد و در مدارس آنجا بتحصیل علوم مشغول گردانید و در اندک زمان بمراتب جلیله از علم رسمی و اشتهار او از اقران گذشته و در اندک زمانی در مجالس و محافل علماء او را بعزارت علم ستوده و انکه بمرتبه رسید که استاد او در اجازه نحو که در اوقات غیبت و بغیابت او در درس میگفت و بدین جهت در مراقی رفته و در وقت تاسیس و تحریر عربیه بر حسب مراد خود توقع نحوی موجب دلخواه بمدارج رفیعه فائز گردید و شیخ را کتب و از تالیفات خود بوی مشتمل بر علوم غریبه و نکات عجیبه و کرامات سنیه و مقامات بهیه و چون شیخ را عرض بوده است طاهر شده و بمکاشفات غیبیه بر او معلوم گردید که این مرض مرض رحیل از سرای فانی بدار باقی است ان کتاب را یکی از قدوه معتقدین خود داده و وصیت باو نموده که بعد از وفات او بنسخه از ان کتاب بنیداز تا کسین بر مقاصد ان مطلع شوند و چون این وصیت بر سند معلوم کرده باطلب کتاب دامن همت و عظم بر منطقه جد و اجتهاد استوار نموده در کمال سرعت و ثبات و انتباه و اجتهاد و بعد از فوت استاد خود را بان خادم ربانی از هر وسیله و بهر نوع از انواع حیله ان ذخیره نفیسه را از او استفاده نموده نظر بران گنج گران بها و بس نهایت شعوف و شادمان بوده پس ازو در کمال تیقظ و تحفظ تر ترجمه نگاه داشته و بمطالعه ان اشتغال ورزیده و بطریق خفیه و استتار کمال بعض مقاصد ان عمل مینموده و گاه بعض اشارات

در وقت بسیه شناخته و عرض حال و شکایت احوال باو نموده بسیه بایشان گفت چاره امر شما نزد من بعنایت اهل و آسانست این مردم را از شما دفع میکنم اگر مرا تصدیق کنید پس بایشان گفت قدری استخوان پهلوی حیوانات و چوبهای یک پارچه سبز لیاز خوب بیاورید چون آوردند اسم بایشان تعلیم نمود که ان اسم مشتمل بعدد اسم عما چون ان اسم را خواندند تشعبی بین جمعیت در ایشان پیدا شد و بدان نام ایشان چون سنگ بجنگ گردیده که یکدیگر را میکشتند و انها کار کرده و نیزه در انها تاثیر نمیکرد پس یکدیگر ایشان شمشیر بسینه را بر پوست یکدیگر میکشیدند و بقوه تمام فرو میبردند و بهیچ وجه متضرر نمیشدند و از یکدیگر مرکب امر عجیبه و معرکه غریبه میکردند پس امر ایشان محقق گردید و بقیه ایشان حاصل نمود کار بر مطلب و مقصود خود رسیده اند پس رایت رایت برافراختند و بعظم ثابت و راسخ خود را ظاهر ساخته و مجرب امرا و در دستها پیدا شده و جمیع حکام ان نواحی و بقدر سیاه و احوال و مقدمان ایشان بضبط ضبط و تصرف در آوردند

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا موجود یا واجب الوجود و نصلی علی رسولک محمد صلی الله علیه و آله

و دوستان قواعد شریعت و حقیقت مقصود را ایجاد عالم و اخراج بنی آدم بعد از ایجاد جواهر

زواهر ایشان و ائمهٔ هدی علیهم صلوات الملک الاعلی وجوه و بعض الجهول این طایفهٔ کرام را

کرام کثیر از اعاظم بین الانام است که بمیامن توفیق از ادانی مراتب خاک بمعالی مدارج افلاک ترقی

نموده اند و از حضیض خمول بشریت باوج قبول ملکیت ترقی فرموده از بزرگواران و مقتدایان شناخته

شده اند و از حقیقت حقوق بشریت بادرا

ابن فارض و تنقیح شرح او از شایعه عوارض ابن فارض و تاریخ خصوص آورده که بسیاری
از مشایخ و علمای عرب قصیده تائیه نسبت او بالحاد کرده اند و تألیف کرده که ابن فارض
نام بایت کرد و گفت که سبب قصیده تائیه نسبت او بر نفی نموده اند و در تاریخ مذکور
مسطور است که در زمان شیخ نجم الدین کبری رحمه الله بوده و شیخ صدر الدین قونوی

الشیخ الموحد العارف عارف بن عارف العصر از اکابر متألهان روزگار و اماضل فضلای
بلاد غربت آثار است کالبش رویت او از مجالس ارباب سیر و کوکب دریت او از مطالع انوار
نامستغنی از ارباب بصر از بعض اخبار او چنان مستفاد میشود که اباش علوی نژاد و موطن
بوده و بواسطه مجاورت فرقه ای از اهل ولایت بنا بجاور جده آنجا شهر و در سیوطی روم اقامت
فرموده قصیده تائیه ابن فارض مرغوب گشته بر کمال
ذوق و حال و موافقت حال ارباب بیمار است چه آن قصیده فریده الادبیات
که مشتمل بر خیالات صوفیانه و اشارات لطیفه است بسیار معارض و چنانکه خود در ضمن
او گفته بکرامت نه تعارض سحر و بکرامت لا تعارض بدر علیا از مابدی اضع سهم الغارضیه
الحق قصیده ایست غرا که ابیات عبارات آن بر این استعارات لطیفه مبنی شده اند و در ملاء
زمرا کر رضیان جدا اشارات لطیفه از بیان توحید خورده اند و الواقع از لخستان بصره

هر عشق سر که دو دلی فرمود جمعه الهی در بیان بوانش فرمود دل از ره علم هدایت بر خوانت
علم الله کز بی جمله قرآن مقصود روز بی نفع تو کشت بینا دیگ آنچه او که نکفه طلبش سود
بی جبکرم که جهوت بی زوال السنا عاطف راه خدا ساکن در گاه شوق رفت از بی زار رضا جانب بحر
دو به دیدار خدا کرد که تم الوزر یا الهی کرم عاطفت جانی بیاش میر خشم که شد عاصی بسیار و زار
هر کاور دو کند کرد نظر کرده افتاده شود از نظام او کبت مسعود یا مردان خدا باشی کز الدنت یعنی
هم جا جام روقتا هم جا الذ فرد تو زالا کا خداوند کریمی ز بیت ای چه از الا کنهی و بدر حبت کشود
هر عشق م چکرم کرد بیکاره دنگا تا سم خسته دوان بکند از دیار او ورود الشیخ العارف

الموحد ابن الفارض الحموی الاندلسی المغربی ثم المصری قدس سره بکنیت و اسم او
گار نداریم و آثار او را مخصوص خلیفه ادیم میکداریم از جمله نیز سوداست که علیه رضوان الله
پیغمبر صلوات الله علیه از ایشان بوده و بدر وی حسن بن علی بن رشید حموی و اصل از اندلس منسوب
بوده و در دار مصر متوطن و ساکن بوده و در علم قرائض مقصب السبق از اقران ربوده و گویا بجهت
نسبت جناب شیخ ابن الفارض افتخار نموده تا کلمه در اشتهار بحر اشتهار عرض فارض ابیه
نماید سلوک شیخ و ریاضات او در کتب متداوله مذکور است او را در ابتدا حالت مستغرق بحر
معارف و منزل الطایف کوکبی از سماء قصیده قرشیه بوده است و دیگر قصیده تائیه
که ترتیب بعضی قصاید بنجاه بیت است و در این قصیده جدا از ذکر اول و ثانی و ثالث
و رباعی ابیات الحاقیه کشته سخن او واضح التاویل با کان مشکلات علم نامه الرحمانیه

ابن فارض

وكانت البقية بعد آتي ... وأخرجت من ظلمة الجبلي نقية يدعى بيضاء من حذف حكى ... وأتى لي ما لم يجد بقدرة

آلة رسالك عين القمر الزهر ... فقدرت في البر والبحر السواح ... بها حتى وجدت كل السعة حية ... ولي صار دارنا ذو الفقار بيده

أقدرنا بالعاقر من ناقتي ... ولي ردة الشمس الخير إذ ... فاشرقت الدنيا بها بغرة ... وما سترة الأذان عن ظلي

أذا ما هجر القارئ وصلني ... وما هي عجلى بك خواذة ... وحاولت أن أجيء دعت بقرني ... ولو ما كنت نفسي بترك الذي

أما محيا فاسمع اعاجيب قصتي ... ولفي من نور وفي نفحة ... لطيرت الأكوار أعناق نجدتي ... وحنت لما قرنتها

لما حمل اسمها بعثة ... فاشرق من سرها أنور بقبر ... تضيء به الآفاق في كل ناحية ... فحرف الحرف أن غطت لغيره

سلك الوحي طرا الملك خطابة ... وهو نضيات متى ... فزها وبدا لكل روح بحتمه ... وأم أتى من قبله أن كما

أتى بين يمم كاظما وقدرة ... لتنير العقل وروح ونظم ... بكان في الأكوان سر الإمامة ... وعقل وروح والمؤلى وطبعها

كلام وهاء بعد كلام وهمزة ... جعل على بين أوجز وجوها ... لقد أعظمت تلك الحروف وعزة ... وكل أشارة الحروف التي أتت

تضاهي في القرآن من كل سورة ... لتنير الأشياء وشكلها ... بلغيانها في الصورة البشرية ... سرا برايات تعالت بنورها

عبيد منها غير نفس جليلة ... لقد دفعن الجهود فرض فحوها ... فرض لذات الفرض من شيء ... فإن شئت قلها قلت أو تقولا

البيت الثامن عشر في الجليلة

النور الثاني عشر في البدء والمعاد وإعادة الأشياء كما هي بأعيانها وذكر القيامة الصغرى

وفي صور عجيبة العدد ضبطها ... وجمع بصيح عند نفخ نوري ... فأبدأها في صورة بعد صورة ... وآخرها تبلوه أول تالي

فبانت الصغرى بحق واقعا ... فيا لذة الكبرى بجم دونه ... فأحيي بها ما عم هلك فوزي ... وأبدلها أفدت في حال بدالي

وذا المعاد حق في قراءتي التي ... لقوم لوى المعبود فيها بعشق ... وليس إذا حققت ذا منا سخ ... فتختلف الأشياء في كل عودة

ولكن إذا ما زال حكم وجوده ... مضت بقضي فيها سرمدا ... فنفني ومني مثل نفسي باطل ... ورجع شيء غير عودي لصيغتي

ستوجد أشياء وتبدو وتظهر ... وتكمن أخرى في مجلى ... وصار الكون فانيا بحقيقتي ... كما كان في الوجه الأولية

فأبدأ كما تبدأ الوجود وكونها ... وأخفي كما تخفي سر الأهلة ... فأعاد من بعد الظهور فكان ... وما أظهر عند العدم فهو لبعثة

ليظهر بي ما ظهر بعد كتمه ... وبطن بي ظاهر بعد كتمه ... فمحي ظهوري عن بطوني كما بدى ... بطوني ظهوري عند تبديل نوبتي

وأرجع من بعد استتاري بأمرنا ... إليه كما قد كنت بدأ فأعلن ... فأنهض جاثيا مثل ما كنت قائما ... وأعجب شيء الأمر سيرتي

فلم تعدم الأشياء قط وإنما ... فتبدو وتبدو تارة بعد تارة ... النور الرابع في معاني الوجود وحقيقة في القرآن وتأويل حروفه

فحرفي كما سمعت الإلهاء آية ... مثالات سر ربطها بمحقق ... فهم ما معنى الوجود فإنه ... بأطلاقه من كل قيد وعلقة

ويعلم ما معنى المعاد وما الذي ... يراد وبدء آية بعد صورة ... ويعلم ما خواء وكيف احتواؤها ... على بركة منبعة للإحاطة

وهل كان بعد الطين آدم وحده ... من الطين أم قد كان من نوع نطفة ... ويعلم ما الذي الذي جوزيا ... صبوطا فأبانت منهما كل سورة

وما الورق الفصل الذي عطيا ... عوارها حتى اختفت كل عورة ... ابن شجرة كان أم من اللبن ... الجنان وهي بالجنة السنية

وكيف استواء الله رفرف عرشه ... على الماء بل الماء بالأولية ... وهل مخبرات الأنبياء بتلاعم ... انتظام بالفاظها معنوية

وهل خوق العادات بالوحي انفض ... معدة في كل مجدد دعوة ... أم الكل نفس التعين واحد ... مستهة باسم ورسم وكنية

وهل كان معراج النبي محمد ... الى القدس أم بالقوة الملكية ... وكيف أتى وما ورق وما ... كاكان في تنحيه بالحرارة

ولم أشبه روح الأمين وفعله ... محدة بالوحي صورة وجنة ... وجبريل شيء منه أم عنه فاق ... كأخذة الجهود من غير خبرة

ولم أخص تكوين السما وارضها ... بستة أيام تولى سوقه ... ورتقها هل كان أم هو كائن ... لكل يوم فتقة بعد رتقة

وهل خلق الوزن الذي عند أم ... وأي ذكر يا كان من أب حنطة ... أم الوحي ذاك الوزن كان أتى به ... إليها إنها من عند ناشر رحمة

وهل كان لما كم الناس عمده ... هو الجسم بالتخصيص أم هو عادة ... وليلة القدر التي جعل عقدها ... على ألف شهر فضلت لمزية

ومم لم صار لهرون اخته ... وفيها في القدر اطراد علة ... وما السر في عيسى لغير أب أتى ... وذا لقب المختار أحمى مكة

وما ذلك البحر الذي قد توعرا ... هو الطارق المحفوظ مشقا ورقه ... ثلاث سنين مع زيادة تسعة

أهل قدم طبع كان بالعادة الذي ... جرت أم شاء نوم جل غفلة ... وهل ذاك حرب بعد أن صح عندنا ... خمتعها وبين القدمة

وهل ألهم العلم بالجهاد وقتله ... الغلام وهو الصبي بحرف النبوة ... وصحبة موسى عبدنا وأخيه ... عدية الأباق بغير دولة

وما صور القرآن في البدء الذي ... عليهم غروب الشمس في عين حمئة ... وما هو وادي النمل والنملة التي ... تخاطبهم وتنزل بلطف أشارة

تنزل أدخلوا يا أيها النمل ... مساكنكم من جهل جند بدته ... وما هو ذاك الهدهد الطائر الذي ... يحي سليمانا بكل سرية

وبالفيل تلجاؤا إليها بغيها ... وقد نكروه بعد نقش نقشته ... فقال الناهل كان عرشك هكذا ... فقالت نعم نحكي غير رسته

وما ذلك الصرح المرد أذ غيت ... له يكتابا يصلم ورايه ... وكيف أتى العرش قبل ارتداد طرفه ... وموسوعة من كل قطنية

وقالت لنا قولا وقولك صادق ... سأبكم في صورة ملكية ... فجل الذي تخشى ترك فلذة ... الحب لقاء المحبوب بعد عصية

وقالت يزور العرف في جزيرة ... فجاءت بكفها سابع جمرة ... وذبح منها كل كاد تأكيا ... وقد عطشت فاسود فوها فسقته

ولم يردها الا الالفاف فجدير ... ولو شربته ما آل الفلك ورطه ... وها انا في امواج بحر سابح ... لا رسو لي الا على ساحل او خورة

فان سلوتي نفسي فقد دها ... والا فعد وقت لكم ان تؤوبه

النوع العاشر في خواص النفس التي هي العقب الاقام

واعلم انه ذي اشخاص نوع من الكمالات

لك النقطة الاتي بسيطها ... عليها ومنها كالخط والبقعة ... لك النقطة الاولى التي ليس قبلها ... بدت نصف حرى وهي اصل الاثيرة

والتكبير دائم بالتوكل ... يدور عليك النوع دارة حالق ... فنصف نحوس الامر لك حقق عزه ... وجال ونصف حوض منه ميسورة

ظهرت لنا في صورة عيسوية ... ومن بعدها في صورة احمدية ... خمت به الاديان عند كمالها ... فدار زمان الدين دورة حلقه

وقد آن ان يبدو الذي هو كامن ... بلا مرية في صورة اوحيه ... ثماطينا منها بما يبهر الحجا ... لاقضنا انفاس لطف كيبة

وتوقع هذا القول بالحظ وقته ... سيذل بوس الدهر منها بتعة ... لاقضنا انفاس لطف كيبة

النوع الحادي عشر في ذكر قيامة الكبرى وبيان احوالها

وكل ذلك رموز ... تقيم جهادا دورا في فيافيه ... تخص جميع النوع منها بقيمة ... ويذبح عزرائيل عند قيامهم

بصورة كبش ابلج خيرة صحة ... ويفخ اخرى بعده بترنم ... قياما كما كانوا بنا في نفخة ... فذاك قيام الناس في يوم بعثهم

باجمعهم من كل لحد وحفرة ... خفاة عراه من جميع تعلق ... كما جاء آنا في شرح يوم التغلق ... يعيشهم مع عريهم فوق سهام

يحوزون فيها الصور اصلا ودورة ... ويذهب بين النار والنور عندها ... حليف جهد لحكمة شفرة ... حريد الميزان بالعدل قائم

تجاوز جبال الخال من كل جنة ... وتنهى اعمال العباد بأسرها ... كبيرها مقرونة بالصغيرة ... فتقوم لنار تلتظي وخورها

وتوم قرنون بذات جنة ... عنا للسان نصت غير اشاره ... وارد بك شرا تبتلي بمليه ... النور الثاني عشر في

الآداب وحسن الاخلاق والتحضيض على تحصيل الكمالات الانسانية

فمن يسد خيرا فهو منه يوله ... يجده وفعلا الخير خير بخيره ... تحلى باخلاق الاله تعبدا ... لتقتدي اوساط كل ورطه

تبت فارغا من حلية الخلق ذا ... حماه باخلاق الاله الاشرفه ... وقم بحقوق الدين واحفظ حدوده ... وداع له نوعي به حق حرمة

والاتم الباء الوجال وكرهم ... خذ وما اليها تحط ضم بحدته ... وراع حقوق الاهل والجار والعشيرة ... الخيانة فترى سره حفظ ودعته

وعف يتقوى واعف عن تعد وكن ... حليما رصينا ذا وقار وهيبة ... وحدث بجق ان نطقت بفرقه ... والا عد اشطن يجدل وانت

وايال والسلطان والبحر طالبا ... لديا سلطانها بكفايه ... نكر خليفا في جال امنك منهما ... وفي حال خوف سوليمان سلامة

ولا تك صفادا للطبع طاغيا ... فيلقيك يا مسكين في كل كبته ... ولا تتوكن يوما الى العبد جانب ... وها هن في تلقيق كل مكيدة

وايال ان تمسي اسير القينة ... وايال ان تغدو اخا بطنة ولهو ... ولا جد للدام مدادها ... فيصبح منك العقل اية صورة

وخذ باعتدال في لطايف ذوقها ... وان كنت ذا ذوق بذا فاتقه ... ولا تك بالتطريح والنوم منهما ... فتزمع مغبونا باخسر صفقة

ولا كلفا بالصيد والخيل ذاهبا ... ولا غرقا في بحر هو وفشه ... ولا تكثرن الهزل في كل مجلس ... ولا القول الا في امور مفيدة

ولا تك مغلاقا ولا مسكارا ... فتصبح مقهورا به شر مقته ... ولا تك عبد البطن والفرج ... بتقليل قوم هم كثير وباضة

وحن عنك عرضها وابذل المال دونه ... تفظن من تعادي ان فعلت كذلك ... ولا تك في سفك الدماء محورا ... فقتل بقتل ان خلا من جنابة

وحارب اذا حاربت بالحزم والحجى ... بفكر وراي واختيال ولينة ... نكر سيدا للخصم ضل يشاشة ... ولا تبدين يوما له وجه غلظة

وقابل بحلم عند ذا الجهل منهجا ... بان لا تقابل عند جهلا بمثله ... وخالف هوى النفس الدنية ... ما نفس حر في هوان وهوة

فذلك دجال الله والله غزة ... وغر بحي الدنيا مشوب بقاة ... ولا تهين الموت بعد حلوله ... ولا تحش عند ان اتاك بجهة

فكل امرئ يوما وان طال عيشه ... لمائل بالي لوقته موقت ... ولا داعي عند له ان دعا ... تمنع عند بالحصول السبعة

وعلم الوزا بالي امور عظيمة ... كظم الوزا بالي امور جسيمة ... وكن ناطقا بالحق في كل حالة ... كليما مقداما به ذا بها هيبة

ولا تحش الا الله في كل حالة ... فعيك وكن خوافا وعاة ... فدو الجهل الا موضع الحلم سيئة ... يعوش بنفس جرة مطمئنة

وان نلت في نيل المعالي شقة ... فان المعالي هكذا وهي شقة ... اذا ذقت في كسر بيت بكسرة ... فجرد عن الاشياء نفسك واقنع

ولا تحرون يوما على الموت خوفة ... ولا تامنن يوما على ذوق الممات ... وساعد اذا ما ساعد الدهر قبلان ... يقوك امكان تضيع فرصة ... ولا تمش شبعانا وجارك جائعا ... تقبح موسوما على فخاتمه

وكم فطنا شها بيبا منذبا ... اديبا كريما موئرا غير فحاشة ... وصاح اخاك الحق فان اخا الوفا ... اتى ذلة واغفر له جرم هفوة

وكم ابدا هشا رشيقا متيما ... ولا تل صحبا كالاهلة سيرة ... يدم لك صحبا فاتحا وعاطفا مودة ... ونسيج معروفا يهد ودونه

ولا تل مكتارا اذا الدنى صاحبا ... ولا تا وفنانا غاير فعله عشيرة ... ولا ذاكرا بالسوء من ذل عثرة ... ولا تاسيا يوما العهد ومحسنه

وسر لغا حفظه وكن كما ... تمشرف اهلا ان من اذ وى عدوة ... وكن آخذا بالحزم في كل حالة ... تمام الغنم من سهام ندامة

ولا تل حقارا اذا صاحب اتى ... اليك هوايا وى الغدرة فاضغنه ... ولا حاسدا خافا على محمد نعمة ... ولا ناسيا حقا لمسدى صنعته

ولا نا فضا عهدا لكل عاقد ... ولا قاطعا حبل الصفا ووصله ... ولا تا طعانا في حال القتال محاله ... اذا سر ثغر مظهرا لكابة

وان يا تخطب حل فا بنت مرة ... بصبا سل عندا دل مدته ... وعن حين صرح الغول فا فصل حاله ... فتبك في حال مقام ورحله

ولا تل ذا خبث وكن بنا نقا ... فتبلى بذي مكر ونفس خبيثة ... وعود بصدق القول فا ثبت حاله ... انك واحذر ان تقوه بكذبة

ولا تل سفسافا محزن امره ... ولا طل عن رغبة اول همته ... ولا تك وغدا عالة على الناس غالبا ... بصورة ايدا وفقل فمنهمه

ولا تل هجانا على عرض ... فتدعى نفيلا اهوجا فا حاله ... ولا تك جلبابا عرض تكابدا ... لاسباب ذيان رجوه خسيسة

ولا تل كسلانا على الكسب واهنا ... من الذل للاخوان في سبل حاجة ... وكن حلاما لا تقال عوثرا وافقا ... بسعيك عنهم عم كل محمة

وكن راعيا حق الخليل فان اجى ... اخوك فصل واحفظ حقوق الاخوة ... فقد الايام اجمل اسلبه

ولا تل حيا را اذا دولت ... ولا تورطنها اذا هي ولته ... وكن ابدا في صحبة الناس هادرا ... فقر الغنى في حال تراه بعزة

ولا تذر عن عمر الزيادة واتقن ... الفضايل والجد في الفضل فتنة ... وكن شاكرا لله في كل حالة ... ولا تنظم الشكوى اذا النعل زلت

لمحة الى شرح طرف من احوال الناظر وما القى من المشاق في مطالبه وبها يتم الفصيل

واذ فقد فاد تخلى كما اشتهى ... عصى علم خصم اجتذاب شكمه ... وان حسن ذو فضل على عالم ... سا صنعه ملال ونفسي ونفسه

كما في من قوم هم ذيبة الورى ... وهم بقياس كالحشيش لزيدت ... هم القوم لا ينفي الجليس هم اذا ... دعاهم الى جلاد يوم كرهة

لنا الشرف الاعلى الذي جوه ... تقدم لنا اعنان كل فضيلة ... ونحن لاهل الترف والعز قبلة ... يصلي الينا سجدا كل ملة

واي يد للفخر ملقت علم اكن ... لنا خصها بوحي فخار وبجدة ... وقفت على الوحي جايدة لنا ... حوت كل شئ من طوم لغزة

تقدمنا في الامر الموت بعده ... فما فيكم من كل با احبتي ... لقد شرقت نفسي جلا الاوزعة ... وما فزعا هام كا ضيقة

سمت على اوج العلا فبلغته ... ولكن بكد متعب ومشقة ... وشاهدت الاشيا والوجود بعينها ... كما هي جرات ذات الصفيلة

واتلت مجدا دونه النجم شاخا ... دعايمه رصت باحكام مكنة ... وقد تدرك الجد المثابل من مله ... اذا بعثتها فوق مثل هيتي

علوت تعالى ان جاوزت تعلي ... وطلت الى ان نلت كل طويلة ... وضاق بالاقليم من غضي به ... فلم اشتري غير الغاية قيمتي

فان اصبحت رجلاي تمشي على الثرى ... فعزتا الثريا مدا طمات خطتي ... ابيت ظل البال رغدا وكثرة ... فجاد رخي المال من غم قلة

فلا بات يطفي الغني الى بغيته ... ولا بت يثنيني عن المجد فاقتي ... وان قابلتني بالمحول سفاهة ... بقابلها حلمي بعيد ورزنتي

ولن قم صرغام اصيح مطلق ... محب عليه الحدثان غرخنة ... سيعرف من لم يعرفنا اليوم انا ... مقام عذاب كان من اجل شيعتي

تحاطبني نفسي باشيا وما لكر ... اذا عاينتها عين غرت بقرة ... ومن خطب العليا ايوعا وكم يكن ... صبورا على وقع الظبي حالة سنة

فليس لدقران يعرض نفسه ... لها ولدفني عنها بادنى معيشة ... وما ما في منها ونفسي ابية ... وغرض باض والليالي بمعدلي

وقد شغلتني عن الهي عنايه ... وايدني منها الزمان بسنة ... سخاء وعلم رابح وشجاعة ... وحزم واقدام وادهاف عزمة

ولحاظة اخرى خلت بعلها ... وان عنت منها نالت غاية بغيتي ... اصد فلي عنها فتسري بي صلني ... وان انا ابديا هين بالوصل صفة

فيا فقر جدي في طلابك صيحة ... ولا تقطني ان كنت نفسي بحوجة ... اجابتا ان الليالي بعقد ... رمت بسهام البين شملي فانتثر

تفتت مذ بتم فوادي بالنوى ... واي فواد بالنوى لم يفتت ... لان كم يوما اقسم بغيرنا ... فعندي لكم والله اعظم قسمتي

وان تقضي الحمل الاعباء وانهضا ... تحفظني لذاك الحمد واني شجعني ... اقم باكتناف العلى وصدعها ... فبسواعد ملقون ربا ابية

تجوب جبال الروم في طلبانه ... يؤوم مراعا دونه كل صعبة ... بعيد عن الاوطان فرد شريده ... طريد عن الاوطان في كل بلدة

نفور اذا ري عن هوى كور شلة ... وطوعا اذا ري عن هوى كور شلة ... وطوعا اتراني فارسا وتفوقه ... وطوعا اتراني راجلا بين رجلة

وطوعا اتري الدوبل قوتي ... تواني لغرفاني كساء وشملة ... ولستا الى اهل اطلته لفقر ... ولست بالى اهل اطلته لفقر

ولا فرق عندي بين يابن كثرة ... اذا نلتها يوما وبين قلية ... ولا بين نومي فوق خوص مرقد ... وبين مناي فوق صعب نوتر

نذوق بذاق دائما ومعارف ... وشوق وعشق للمعالي وميثاق ... لساني قوس والتفكر جعبتي ... ونفثي سهامي والمعاني سهام

وعقلي سلطان وخطي حكاية ... وجسمي تخيلي والمدارك رعية ... ونفسي بديعي والمباحث تقتفي ... وذهني كاسي والقحافة خوذتي

تخيلني عجلو على وابيا ... بلا جاحسر والتقي شعتي ... وصدق صديقي والمعالي صاحبي

وصبري معيني واحتمالي سايسي ... وحلمي انصاري وسلمي وسيلتي ... وفكري غنايي واشتغالي فرهتي ... وعالي تجريدي وكري قتالي

وخوفي وغرمي صاحباي وقبلتي ... جناني وتفويضي الى الله جنتي ... ولا عمل لي عمي على بغية ... ولا ثاني لي غير لا الهي نلتقي

وما شئت من هذا السوى واما ... خطوبي بصبري ذا القوام تشرقي ... لعمري لئن ولى الصبي ولى الهنا

تجرعت احداث الزمان فنلتها ... بطرفي جنايا حاصلوه بعدة ... فلم ار في الدنيا اشد نكاية ... بقلب محب من فراق احبة

مدادي وكفي يابس الفم باسق ... مطاوي قواها لكنه بعد نكثة ... لعلم ان تذكو الفؤاد بلمعة ... اذا بعاقبة مامورة من يطيق

واما خطوب الدهر اصداك نكبة ... اقاسكم مسيا فؤادي بحرقة ... خذوا دون انسانا سنى شعاعها ... يزد الدار خضابا الا شعلة

انتكم بادواء الجهالة مرضية ... مشقرة تطوي سنا الكوكبية ... تبيل محي عين الذكي وتذهب ... الغشاوة عنها عاجلا فرة كحلة

وكم مبتاحيت وتحيوده ... عليه قوى روح الدين بعد فرقة ... انتنها هادي كلها بعماية ... عرائيد بصيرة عامرية

لها زي مسكين لضعف معينها ... على انها سلطان كل قصيدة ... وبكر ان لا قار بيدار علمها ... اذا ما بدا اخفى سهى القاري

تمال معاينها خلال الجوانها ... كواكب تبدو في حنادس ليلة ... كان قرايها درر وصفوفها ... وما نثنته من شريف فضيلة

عقود لال وصف يزهر ... كزهر نجوم او نانها ورد ... ولبست اذا عد لها عقود ... على بعد الاوى ولا بقصيرة

ولكنها ثم تم تنظمها ... ليبواسق في ذا التاريخ محجة ... على هذه اعنيتا يا اخلاء ... بما قلته فيها بصدق مودة

فكم لي فيها فضل علم وحكمة ... ولله كم فضل على ومنة ... سعيت بجد بالغ لذوي الحجى ... يكشفه عان كمين وقد خفت

فان كنت في سعي مصيبا فانني ... والا فحسبي ان معذار طالبي

الحاتمي الاندلسي قدس سره

اوحد الموحدين محيي الدين ابن علي العربي الطائي الحاتمي الاندلسي قدس سره

انخا من فضل وجوده وادر خضيض تعلقات وقبضه ... اوج اطلاق وبسطه سبحان من

والصلاة على خير خلقه محمد وآله الطاهرين وصحبه اجمعين ... وبعد فقد وجدت

عليهم ... وعلى آبائهم وامهاتهم ... يفتنون في الارض ... رواية كريمة

كتبه كرم الله وجهه ... وارضاه عنه ... وعن ابنائه الطاهرين ... وعن شيعته

كل ذلك ... ثناء ... وعرفه ... وعلى الخلفاء الراشدين ... رضي الله عنهم

بتدبر ستم سوار رخش دلدل ۔ بدل غواص دریای توکل ۔ علی الفطم افضل ایتام او بتول ۔ علی
ملقب بحجة الاسلام او بود ۔ منادی سلوک در جهان داد ۔ بیک دم راز دو عالم صد نشان داد
جنان شد در نهانخانهٔ جانش ۔ که رو پنهان درون کرد بدگمانش ۔ چنین تا چند ناز اصل رازی
که تا تو بنازیت بی نمازی ۔ ز جوهر شو بدریا در که دریا ۔ بچشم عالمی زو جوی بودی ۔
بی صدق که تا بدیا دین بود ۔ دلش اسرار یقین بود ۔ نطفلی تا که خود بین کردی
بدین دنیا مدون تکیه کردی ۔ چو دنیا اتش و تو پر بودی ۔ از بیغمبر زدنیا سیر بودی اگرچه
کفشش کرسنه شبها ۔ خود ان دنیا بایمان شکم بنیاز از چیزی ز دنیا فقر و فاقه کرده بود
پیشش سه طلاقه ۔ و در کتاب مصیبت نامه در مدح منقبت حضرت امیر ع گوید شعر ۔ رونق
کان دین بیغمبر رفت ۔ از امیر المؤمنین حیدر گرفت ۔ لافتی الا علی از مصطفا آوز خداوند
بحمانش حل اتی است ۔ از درد ستش لافتا دیدند ۔ وز مدحتش حل اتی خواندند بدیده ان سه
چیز قرحا و چو پیر دشمن زاد ۔ سر نکون آمد در قعر مهر و ماه ۔ چون نبی موسی علی هرون بود ۔ کی بود
شاه نکون بخت بود ۔ هر دو هم لحمند و هم دم آمدند ۔ موسی و هرون هم دم آمد ۔ وان چند بیت
هزار اشعار شیخ بزرگوار است شعر ۔ ای پسر نور دل نشان از دل ۔ مهر و لام و با بدان نازل
ازدم عیسی کیی کو زنده خواست ۔ او بدم و دست بی یاری گرد راست ۔ مصطفی گفتش تو مجی ادم بعلم
نوع فهم انکاه ابرهیم حلم ۔ همچو یحیی زهد و موسی بطش کیست ۔ کو بمیدان شجاع دین علی است
همچو عیسی جان دوست دید ۔ هر کجا دل دکان اوست دید ۔ گفتا او سی هزار و شش هزار
جلم اسرار بیشمار ۔ سی هزار اسرار گفتا این بگوی ۔ سی هزار اسرار بکر بیش گفتا این مگوی
در علی سی در کن اشکار ۔ کز دین اسرار باقی پایدار ۔ چون محمد باز جای خود رسید ۔ هر دو عالم در
درون خود تنید ۔ محو گشت فانی مطلق شدند ۔ در بحار علم مستغرق شدند خویش را کل دید و کل را
خویش دید ۔ همچنان کز پس بدید از پیش دید ۔ سی هزار اسرار ان سر کلام در بیان اورد از هر نظام
سی هزار اسرار با حیدر بگفت ۔ باز حیدر رفت با هر باز بگفت ۔ صاحب و زوج بتول و مرتضی است
بعد از و پیشوای اولیاست ۔ در دل او بود مکنون از عجب ۔ وان بر او رو دید و بیضا ز حجب ۔ راز خود
[illegible] ۔ [illegible] یک ساعت نخفت ۔ صوم هر روزه در دنیا گرفت ۔ [illegible]

حدیث مشهور که ترکت فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله وعترتی
اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض چه حاصل حدیث است که عالمان بجمعون کتاب خدا
اهل بیت پیغمبر او بدین اسکام انرا از ایشان باید شنید نه از جای دیگر و هر که از جای دیگر طلب
ان نماید همانست که کلام الله دار در جای خود که خدا مغرور نموده تهاده باشد و مستولی بود که مراد
شیخ تعریف باشد بعثمان بن عفان که ترتیب کلام الله نه بر وجه دلخواه نموده چنانکه معترفند اهل
سنت و جماعة مانند مدی و غیر او و تصریح باین معنی نموده اند و مؤید احتمال ثانی است انکه در
کتاب اسرار نامه در مقام مدح رواند و عثمان گفته شعر ۔ زیس کو خون و ان خون در زاغانه
مکن زان خون مجو ان خون او باز ۔ فافهم والله تعالی اعلم ۔ و در کتاب محتار نامه که جامع رباعیات
شیخ بزرگوار است این رباعی ۔ در مدح قابل سلوک و صاحب منزلة رفیعه هر طبق مذکور است
رباعیه صدری که بکل معنی طارم اورفت ۔ در قصر صدف قلزم معنی او گفت ۔ بود و نبود و کون
سایلان در او بود که از جمله سلوک او گفته ۔ اگر کون پندگر شیخ عطار و چندین موضع از کتب
خود بیان کرده است در اعتقاد حقیت خلافت خلفای ثلثه او در ۔ بر چکونه او را از زمرهٔ
صوفیه بشمرند توان شمرد نه بلکه از کجا بدان انکه چون سخنان او در این باب متعارض و متناقض باشد
بساقط قرار دهیم و انگشت بتعین در جمیع مواضع از محتملات اعتقاد او نهیم ۔ در جواب
میکوئیم که تخصیص بشیخ عطار جهت آنست که اکثر عامیان فقهٔ انانی که باتفاق غیر بعض مشیخی بامامی
بودن او این کار کرده اند خصوصا در مقام اضطرار چنانکه مکرر پیش گذشت اما سخن در این است
که اگر کسی کلام اشعار و سنی خلفای ثلثه کند و مدح ایشان نماید و کلامی را بتوفیق عدالت و وثاقت
بیابد و عقل محمول بر ان نتواند بود که ساحت آن اظهار عداوت و ذم شیعه بود و اظهار دوستی
و مدح را در موضع دیگر از وی تقیه نمود و اما سنیان که تقیه را جایز نمیدانند و صحیح بود
استدلال بر اهل سنی مذهب در عهد آمن نبوده اند ایشان را باعتقاد نیست ۔ [illegible]
[illegible] ۔ و کاهل طریقه و اداوه و ذم بیمانند ۔ [illegible]

واقام مرکز دایره و ابطل بحث جناب شیخ عطار از فضایل یار غار و بکر اضیار در کتب خود ذکر نموده
از سه قسم بیرون نیست یا امری هستند که اهل سنت از جمله فضایل نمی شمارند و شیعه
انها را داخل فضایل ایشان دانسته اند مانند مصاحبت یار غار یا مضمون حدیثی موضوع است
که محققان اهل سنت نیز اعتراف بوضع ان نموده اند مانند حدیث ما صب الله فی صدر ابی بکر
الا وضیعة فی صدری یا از جمله امور بیست که شیعه نیز اورده طاعن و نقاب بحث ایشان ذکر نموده
و اهل سنت تکلیف بسیار میکنند که انرا از مرتبه طعن و نقص بسر حد ابانت رسانند و نمیتوانند
همچنانکه ائمه مدح سازند مانند انکه ابو بکر بر سر منبر گفت اقیلونی فلست بخیرکم فکر و یکی نیکم و مانند انکه عثمان حزبش و اقربای خود را مثل مروان و ولید بر مسلمانان
حاکم ساخت و زرهای بیت المال را زیاده از قدر باستحقاق بایشان داد تا انکه اعراب بدینه
ایشان موجب ان شدکه مسلمانان بر و خروج کردند و او را هلاک ساختند و در کتاب تزویر
اشارت بانچه نموده و مزوره و تزویر عثمان من ظهر فسقه حتی اخرجوا قاتل المسلمین
فاحمدوا واثراهد و اقاربه بالاموال العظیمة و همانا جناب شیخ باید ادای این اقسام قصد سخریه
و استهزای ایشان نموده و توضیح این مرام را هم کرده باشد که جناب شیخ در کتاب
منطق الطیر در مدح ابو بکر گفته شعر هزار بار گاه کبریا و رفعت در صدر شریف مصطفی ان همه در سنه صدیق و رفعت
همچنانکه ابو مازق محقق رفعت و در کتاب مصیبت نامه در مدح او هزار گفته شعر یک بقبل خلق را
عادا مداحت خاصه آن او را فعال ایزدی و حالانکه شیعه مصاحبت ابو بکر را در غار محض عار
و موجب از سیاه بر شمارند و هیچ نبیند که او با کفار در هکذ در و همراه شد و اظهرت
از بیم انکه مبادا صورت فرار او با کفار خاطر نشان کند با خود ریا ساخت و چون او از حقیقت
کار و فرار بیخبر بود همراه نمود و بعد از انکه بر کیفیت فرار او اظهرت
از کفار و امدن ایشان بر اثر ان بزرگوار رسید از موافقت اظهرت بسیار محزون و گریان
گردید که او از کرده و زاری او موجب گرفتاری اظهرت در دست کفار

وجود روی بنی سود نداشت و اما ما جهد بهت غار اشارت باین حدیث مصنوعی که ما صب الله
فی صدر بی شیئا الا وضیعته فی صدر ابی بکر و شیخ محمد الدین فیروز ابادی شافعی که مصنف
کتاب قاموس اللغة و از اعاظم مشاهیر ان امه حدیث دست در باب فضایل ابی بکر از کتاب صفر السعادة
کفته اشهر المشهورات من الموضوعات ان الله یتجلی للناس عامة و لابی بکر خاصة و حدیث
ما صب الله فی صدری شیئا الا وضیعته فی صدر ابی بکر و حدیث انا و ابو بکر کفرسی رهان
و حدیث ان الله لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر و امثال هذا من الاکاذیب باطل المعلوم بطلانه
بالبدیهة العقل انتهی کلامه و دلیل بر وضع حدیث ما صب الله فی صدر و آنست که مالف و مخالف
متفقند بر انکه ابو بکر بسیاری از معاف قرانها مانند کلالة و اب و غیر آن فما لا یحصی ندانست
چنانکه شیخ جلال سیوطی در کتاب باتقان باب تصریح نموده و کفته اخرج ابو عبید فی الفضایل
عن ابراهیم التیمی ان ابا بکر الصدیق سئل عن قوله تعالی و فاکهة و ابا فقال ای سماء تظلنی
و ای ارض تقلنی ان انا قلت فی کتاب الله ما لا اعلم انتهی و ظاهر است که معذاب را نعلم در
صدر بیغمبر بیشتر بود پس اگر حدیث مذکور در شان ابو بکر صحیح بودی باید که معنی او نیز معنی
دانستی بکر انکه کوید ابو بکر دانسته بود و فراموش کرد یا انکه حجت حفظ شان الزام کند که حضرت
بیغمبر بعضی اب را نمی دانست پس و مؤید این احتمال است انکار از کلام سیوطی معلوم شد که او را ابو
بکر الجهل یعنی اب از جمله فضایل او داشته اند پس چیزی که در ذات ابو بکر موجب فضیلت او باشد در حضرت
بیغمبر موجب نقصان نبود و اگر شود حجت خاطر ابو بکر التزام ان نتواند نمود کما مر و بیت قصیده نامه
ان است بعضی حدیث ان الله یتجلی للناس عامة و لابی بکر خاصة کم شیخ مجد الدین از اداخل موضوعات
شمرده چنانکه از پیش کذشت و از این قبیل است انچه در کتاب جزو و کل در مدح ابو بکر کفته که شعر
بی زان کفت اکو ایمان صدیق ۰ بسنجند انکه از ایمان خلایق بیشی امد ۰ پس این جمله کم
اول بشر آمد چنانکه این حدیث بعضی حدیث موضوع و بکرات کرشوبه اهل حدیث را در هم یافته اند
و از حضرت رسالت روایت نموده اند که کفت کم ابو بکر و عمر را با سایر امت وزن کردند و ایشان راجح آمدند

خراسان بود بسلطان یعقوب پیشکش نمود چون شاه قاسم بصحبت سلطان
حسین میرزا رسید و ببرکت قدوم او میرزا از آن مرض خلاص گردید او را و بیگم
حرم او را ارادت عظیم بخدمت شاه بهم رسید تا آنکه قصبه بیابانک را بسیورغال شاه
تعیین نمودند و همواره در تعظیم و تکریم او نهایت مبالغه میفرمودند چون مشایخ
و علما و متصوفه اهل بیت و جماعت مانند شیخ الاسلام تفتازانی و قاضی جامی مشاهده
آن امور نمودند عرق حسد و حمیت ایشان بحرکت در آمده از روی عداوت دینی
در آن مقام شدند که وسیله انگیزند ابروی آنحضرت را بر خاک مذلت ریزند بنا
برین از خدمت میرزا التماس نمودند که چون خدمت شاه قاسم باین ولایت تشریف
آورده اند میخواهم که خاص و عام از برکات انفاس قدسیه ایشان مستفیض گردند
و روز جمعه بر منبر رفته موعظه فرمایند که همگی از موائد فواید ایشان استفاده
نمایند و غرض ایشان آن بود که چون خدمت شاه قاسم در علوم رسمی دستگاه
ندارد در مجلس وعظ از هر طرف او را مواخذات کنند و سؤالات
مشکله در میان اندازند
تا شاید عجز او را ظاهر
سازند

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروه

احوالات سادات مشعشع

سید محمد ابن سید فلاح ابن
سید [illegible] سید حسن ابن
سید علی المرتضی ابن سید حمید [illegible] ابن
سید علی فخاری [illegible] احمد ابن
ابو الغنائم ابو عبد الله الحسین ابن
محمد ابن ابراهیم المجان ابن
محمد صالح ابن امام موسی الکاظم علیه السلام

کتابخانه خصوصی
[illegible] - سروه

کیفیت شجره طیبه سادات مرعشیه [illegible] و احوالات ایشان و بزرگان ایشان

فصل [illegible] بر عبد الوهاب و بر سید علی که بر سید علی هم سید بود و از جهت [illegible]

و کیفیت روضه رضویه [illegible] و ایشان در ایام حیات والد ماجد و بعد از آن در تعمیر [illegible]

[illegible] و احداث [illegible] زیاده از زیاده کوشیدند و در [illegible] حکمران

[illegible] و چچه گران و [illegible] انهار متعدده از رودخانه [illegible] و [illegible] اموات [illegible]

ساختند و رعایا و زراعین از اطراف جمع نمودند و [illegible] و [illegible] ساختند و [illegible]

و باغات مرغوب [illegible] آوردند و [illegible] سلاطین [illegible] ایشان

[illegible] و از [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] مضمون حدیث [illegible] بنو عبد المطلب [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] روزگار غدار

خلف زادگان ایشان را از آن [illegible] و املاک و [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] از اکتساب [illegible] و [illegible] آبا و اجداد

[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] و فنون [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] مستفیض است و [illegible] ایشان [illegible] و شجره طیبه ایشان

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

شناختن باز خوب

خلق و بینی فراخ و سینه چو قاز | باز گردد کشیده روی و دراز
کتف و جبهه گشاده و منقار | کنده و جسته هم تمام عیار
شاه پرها دراز و با انگشت | سبز باریک کنج لب بدرشت
چشم در کو فتاده و پر و دم | جمع باریک و نرم چون قاقم
پهن باید میانه شانه باز | تا بود تند و تیز هر پرواز
وصف باز نکو چنین باشد | باز بد را نشانه این باشد

شناختن باز بد

دم و لبها قوی و کله بزرگ | چشم بیرون فتاده همچون گرگ
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

علاج کردن باز [illegible]

[illegible] | چشم او سرخ چون [illegible]
[illegible] | [illegible] کرد نگاه
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | باز یابد شفا از آن هم درد

علاج آب آمدن [illegible] باز [illegible] آب [illegible] باز [illegible] باز [illegible]

باشد این درد زاد و کو نرود تا بازخواهم یکان یکان بیرون

چند از آن نخاوه بخواب برند تا بیابد فکند تش بدیده سداب تا شود دفع از چکد در آب

خوز کحل اندر آب بیاز خلط کن تا ز کش بدیده باز

کم بقرمان خالیان دماغ تا بیابد دو دیده چون بیغ

علاج زکام کردن باز

تا ز اکر تا کهان زکام شود چشم و دوش فسرده خام شود

چکد از بینش دمادم آب مثل باران دو بینش اندر جوی

این مرض را علاج دانی چیست دارد اطفال موزج کوهیست

سنبل و قسط جلک نام تا بیابد از هر یکی یک درم

کم بکوبند درچ چیر کنند بعد از آنش تبی خمیر کنند

آنکه از طلا بکام باز تا شفا یافت و رنه دیگر باز

چند سر پیچ را بگیرند آب مزج سازند شربتی بکشند شراب

کر دبینی و چشمش افتاند سوی حمام بعد از آن آیند

ساعتی در میان خانه کوم تا باز دارند تا کرد دنرم

چون کنندش دوا بر و نازه در میان خانه اش نگه دارند

از دارندش از سحر تا شام تا بگیرد دوا مقام آرام

چون بدو در زیکدگر بنضب نرم کردد دو دا عروق عصب

طعم سازندش از تن عصفور کم شفا بخشدش خدای غفور

علاج کردن باز از توله

چون شود باز توله اش نازل باشدش این علامت اینها قل

تر بچشم و بینی و منقار دارد عطسه دمبدم بسیار

این مرض چون بفهمی اندر باز تا خوشم تر اعلاجش ساز

جوز بی لکت جوزی ار فلفل این مرض را نکو بود عامل

پس بسایند شر دو بر ابر خود از کلاغ سیاه بر کن پر

پیش اندازند تا زهم بدرد در سر مغز کله اش بخورد

چون بیابد شفا ز مغز کلاه بایدش داد سه جای کرد زدا

کله و زهر دو جانبش ناظر تا نسوزد زیاده شود ناظر

کم بقرمان خالی از عقاد باز یابد شفا تن بیمار

علاج کردن باز از دستی

باز اکر سده اش شود ناکام خواهی از این مرض شوی کام

منبع باش تا دوا سازم موضش بقطران دوا سازم

باز را چونکه سر کران کردی ابتر از دیده کاندوا کردی

× در نسخه بجای بد شود خشک شود ، گردد باز نیاکو در نسخه

× در نسخه بجای بد شود خشک شود ، گردد باز نیاکو در نسخه

دو بندی آورش بیرون

چو نیکو کرد درمان کلیه را خون

رگ او باید الولو شهپر — چست باید بدان رو زد نشتر
خون کز فتن بقدر قدرة باز — اصل حکمت گشاده اند از راز
که کلما جزر رگ در زانکت — زان یک انگبت بهتر بیرون زدت
که خدای چهان شفا بخشد — زان مرض درد مش شفا بخشد

علاج افسردگی و زردی و پژمردگی باز

باز اگر باز کرد و افسرده — شود ش تن زرد و پژمرده
متصل خون بر لیفشانند — پر و عضو ش ز هم جدا نماند
سر بر دو مبدم میانه دو — اوفتد در پیش ز لرزه خو
از علامت نشانه قصرت — واقفش باش و ورنه در خطرت
برد و باز اسوی حمام — هم از ان که کرد گشته بهر زکام
در بصر اجتنش شود واقع — باز را این عمل بود نافع
جثو باز دان ز روی قیاس — باز بیش بود صله کرکس
طشتی از آب گرم پیش آور — پوستی بعد از ان ز میش آور
باز را باز دار بر سر آب — تا دسد از آب گرم بر وی تاب
پوست را بر فراز طشت انداز — تا کند اندران میان خویشتن

علاج مرض از حصر سرگین و ریزه

چون شود باز را ز بیض مرض حاصل — شود از بیوقوف طاهل
زان مرض شود این بیاورد بیرون — اوورد در زیاد قی تخم
طعم در طبع او خراب کند — تخم کرده در فرو خورد از آب
کرده ش طعم پاره پاره کم — زرده مزوج گشته اندرهم
باز دارین در دچند گونه دوا — باز خورنم علاج آن دنیا
باید از اب پر خیانند — باید از اب پر خیانند
باز با او دش نکو بحریر — در نخستین بعد از ان بحار ضریر
که شود باز در زمان ابهال — نرم کرد در طبیعتش فی الحال
حکم کوسفند تخمی باز — باشکر در میان زیت انداز
قدری در نخیل سا بیده — باش بر دوش ای پسندیده
بده از ابا باز کاند رحال — باست این نیز داد و ابها
تخم تربد و کرفس با شونیز — فلفل و راز یانه با کشنیز
باید از هر یک یک درهم — که بکوبند جمله تا هم

هست باوی ز خشک تخم — کز زاسراف کرد ز طعم
دو تن باز این مرض حاصل — شود از بیوقوف طاهل
که کهش کسنه دارد و کرسیر — زان مرض شود این بیاورد بیرون

جوز بویا و زازیانه و فیل دارچینی و زنجبیل و میل

جوزوی از هر یکی جوزی تند جمله را داده بیکدگر پیوند

خورد ساز صبر هر کرچون رود بر سر طعم دیزش از سر کار دد

بد هش طعم دهد بدم کم کم کر خدا نخشدش خلاف آرد زم

علاج کردن باز از استفراغ

باز استفراغ اگر شود ناگاه خواهی از ان مرض شوی آگاه

متصل شستن دهنش باشد کر شود هر مرض ز استفراغ فاش

استفراغ از سبز باده باده کم خشک ممزوج باشد اندر هم

سر بزند مبدم سوی سوفاج خارد انجا اباس منقار

باز ز این مرض چو شد محصول چون تفاول کنی شود مقبول

باز خوند علامت استفراغ بر علاجش کنون شود اتفاق

جمله را خورد ساز دو ناشتاب بر سر طعم دیزش از سر کار

دهن دو من کنجدش دوا باشد زیت نیز اربود روا باشد

دو من زنبور اربود حلال بهتر از هر دو باشدش شاهال

دو من زنبور کر بیاد کردم هر کدامش کر باشدش خورده

زان بیالای بر سر انگبت باز ز اچوب ساز دخترت

سر انگبت کو چکین فالحال نرم نرمش در ان محل در مال

قدر کاپنه بر سر میلی نوم بر سنبه وجت بر قطع

خلط کردانش اندر ان ترکب بعد ازان میل زابدان تر عبد

باز زا باد کش بدیده وپشت باز دارش دمی دکر دوقت

باش تا ان فیله بکداز زد باز دیکر همین عمل سازد

چند نوبت کند چنین تا باز کر شود خوش بدولت شه باز

بعد ازان منع پاچر باشکر بایدش داد در خور منعم

کر بامر خدای خالق فرد باز یابد شفا ازان نعم رد

علاج پر کندن باز از تن خود

باز چون بر کند پر از تن خود باید این را بابا نای نجود

کر جوب کشته مورد را پیدا در طبیعت ز خشک سودا

باز را چون شد این مرض پیدا باز کیر این علاج جز از استاد

هر محل کز بر کند پر از د در زمان ان محل بر کرد نو

باز کو کرد زرد باز نکار بود پیرا و منی سیاه و پسار

جمله را یکدکر بکوب دیاو خلط کن بعد ازان بروغن کاو

دار طلا کن تمام در اجوب کر جوب کر بود بقول عرب

وانکهی شیر خشت و پر نخو خود در یوند جفت یکدکر

باید از اخش نجود باز دهد علاج کردن باز

بعد از اخش نجود باز دهد کر بامر خدای باز دهد

باز را کر نجود از شغال باز را کر نجود از شغال

باشد این را علامتش طلاق باشد این را علامتش طلاق

که پلید و میدم زند فریاد هر دمش شوریش بنهاد

نخط نخط و دهان چه بگشاید دود از حلق او برون آید

دهنش جوشد از خوارهٔ حص کر نه فهمی روان شود ناقص

لیک چون نیست این مرض در باز زان چه گویم ترا علاجش ساز

ترب و شیر خشت شیر زنان باز بالائم جله را بکنان

دهن باز را زهم بکشا در کلویش ان شراب شفا

بعد از ان محم بیجر مرغ سیاه باید ش داد تا بامرالله

در زمان ان دهن شفا یابد وان چنان درد را دوا یابد

علاج دهن جوشیدن باز

دهن باز چون کند جوشش زود کن در علاج او کوشش

باز اگر خاره در دهانش باز از بخار حرکند آغاز

باشد او را علامت تابیر کند هاضمه چه دانه انجیر

جوشد و دانها برون آید گویا اندر دهان همی روید

مخرا شد بنول و شیر و چنگ کند از خون دهان همه قیفو رنگ

خورد زنجبیل نیز نتواند باد دارد و در بدن فرواند

بر تو شرح از خوتم اینها فل کز چه میکرد د این مرض حاصل

چون ز دم خون از ان بکام نوشند درد شش جمله درد ها ببرند

در دهنی سیر ش از سر تعجیل کو دش شکنش تخم خیار

باید ش وصله کتان و کلاب قدری سرکه مورد و ناب

که بجوید بدان دهانه باز بعد از ان شیر خشت آب پیاز

قدری شیر خوار باد بیوند جمله را داده پاکدل پیوند

بعد از ان آب سرکه دبش کرد هاضم شود خوبیش

وانگه کلاب و سا بیده دهنش پاک شای چند بده

کز بفرمان خالق غفار باز یابد شفا ز حق جبار

علاج صرع و صفرا از باز

دفع صرع از زیادت صفرا چون غلیان شود علاج شما

باز اگر ناگهان رود از هوش اوفتد مرده سان شود خاموش

از علامت ز علت صفرا در دهن باز میشود پیدا

باشد او را علاج اسرو زهره خشک کاو صبر ستد

کدان یک فیله ساز ند شافشان باز را عمل سازند

شاه زین عمل ترا کافیست زانکه این شافه شافه صافیست

بعد از ان زنجبیل سا بیده عسل و شهد آب نادیده

باز اگر شک نفس حاصل کردش چون نفخی ای عاقل

باید دانکه بداند باز کین شود از بهر چه و از چیست باز

اول از کرده و دود و بلغم یا چه خود بر زمین زند محکم

زین مرض داند و بد باید دهنش هم همیشه بگشاید

آورد کرد و دود و خشکیها لیک بلغم کند تنش بپیاد

یک بیک باد و ابیان نامش برنهادم چو نامها دانا نامش

بشنو اول علامت بلغم شاد مانه باش کور کودانم

باشدش این خشانه ایطاس کز چو بلغم شود بروغالب

سرخود متصل بجنبانند بلغم چند باز کرو رانند

چونکه کودی ز علتش واقف باز دانم علاجش ایعارف

آب تر بکنیزه کرد انصع سوی مزدار دیگر مانع سمع

بعد از آن صمغ سرکه اش کرنا سیر کرنا بخیسد اندر هم

وانکه او را بوصله والا نرم در حلق جانور پالا

کز بفرمان خالق عالم تی کند پاک کرد د آن بلغم

علاج دردی که از بلغم باشد

تی باز اگر دسد دردی این علاجش بکن اگر مردی

این سخن از کینه کن در گوش در زمان دردی علاجش کوش

قدری مشک مورد حاصل کن کل خطمی هر دو داخل کن

جمله را در نمک بطشتی دد آتش و نیز اب کن برسر

چو شود پخته بعد از ان دد حال برسر طشت پوش یکدم بال

باز را دار بر سر ان آب چون رسد بر تنش ز ابان تاب

از تنش چون رود بیرون نرم گردد درون عضو شخود

مومیا اب و روغن گل زرد بدهش تا بامر خالق فرد

هوفتا ز جسم او رود بیرون حکما ز ان منزه بچون

علاج باد اوردن حوصلهٔ باز

فصل در باب باد حوصله اش اینچه کویم بکن بمکر کله اش

باز را چون فتد بحوصله باد این روایت چنین کنند اسناد

که دو کوزه مکر که از طعرات لیک باد است علت بخارات

قدری زنجبیل و تخم سپند جوز بویا و دار یانه فند

جمله در یک کر بکوب و دباز باز را ده در ون بطعم بساز

کین مرض را بامر حق نافع باشد او باد محمد را دافع

علاج باد از بال باز

باز اگر باد بر بالش افتد در بالش بکن ز بالش افتد

بر سر ان بیضه بالش بنشان تا بیابد ز بیضه بالش جان

بعد از ان بیضه را بکن بیرون بر فروزش بنه بجای کنون

ان بیضه را بجای خود بنهد تا بالش بیابد از سر نو

قدری بوی روغن سوسن — طعام او چو نکرساخته زنبار ده
بیار بالای طعام او بریزن — دو نخود بوی روغن باید اینجا
تا بیاشامد از آن ضعف دریابد — روغن خود را هم بخورد باید اینجا

بدو دیبا بچه کبوتر باز — کز کش سر دو کند پرواز
دو پرست و دو هم بدست آید — هر کدامین که باشدش شاید
باید انگاه دو غن بادام — تلخ شیرین بهم بود ما دام
کز دران طعمه را بیامیزند — بعد از آن در دش اغشانند
سنبل و دار چینی در بوند — تخم پاک کرفس و جوزی قند
قدری داز یانه با انیسون — از جویرش نکو کنند بیرون
انگه او را بخورد باز دهد — کز بر خدای باز دهد

علاج باز او ردن پشت باز

باز اگر پشت باز کرد باز — زود او را بیاد از بنیاز
بفکند سینه او فتد از پای — می بجنبد ز درد پشت از جای
این مرض زان درد شود پیدا — که بر و باز نتواند کز ما
باشد او را علاج از زیر دستو — کز بگیرند بچه عصفور
بکشند و کنند از پر پاک — بفکندش زدست بر سر خاک
سنبل انگاه دار چینی هم — باید از هر یکی یکی درهم
تخم خشخاش کرفس با انیسون — از جویرش نکو کنند بیرون
بر سر طعمه پاش از آن قدری — وانگهی کن بامر حق نظری

هزار این جمله را مهیا ساز — که دو چ بعد از آن مهیا ساز
تا ترا از چو خانه باز نبود — همه سوزاخ کن شواز وی دود
چون چنان کردی ایکیا یا — انگهی باز را بگیر و بنداد
در کدو دیز انگه انجلاب — ان کدو را بگیر سر بشتاب
باز داوان فراز پشت باز — تخم وصله بر پشت انداز
تا چکاب از ان کدو بردو — باز زیر تخم برادوخوی
یکشبانروز جای او بر شکاف — باز بند این تخم بر او مکاف
کز بفرمان حق خالق فرد — باز یابد شفا از تخم درد
بدهش طعمه مرغ و موغ آب — تا خلاصش از ین مرض دریاب

علاج سست شدن پشت باز

باز اگر پشت باز کرد دو — زود دیرا علاج باید جست
این مرض را علامتی ان باشد — کز و را سغنه و اماب باشد
دم بدم سغنه زو بیالاید — جمله مردم برا و بیالاید
در زمین تمرا فشاند باز — و ز دهان چنین کند آغاز
بشنو اکنون علاج از آن سخن — سنگ اندر میان نار انگبن
تا شود کرم نیک ای فرهنگ — بعد از آن سر کدو بر بر سنگ

بدن باد آورد پیکر باد — این علاج است هر سه را باد باد

باد اگر شد پدید در تن باد — باشدش این علامت ای دانا

کز قلم اندرو شود دعا — چون نهد دست بر تنش حالا

میل بر یک طرف کند بر باد — کند از هم کری سازد

بود آن باز پیشکی بیمار — نبود نیز سنغداش بقوا

باشد این درد را دوا روغن — بیم کوهیر و روغن بادام

همه در یک یک بجوشانند — وانگهی صاف سرد کردانند

نیم کفچک در وی انداز — باشکر طعمش از آن بسازد

کز کند لطف حق مر ضعفا — وز تن باز باد کرد دفع

علاج باد افتادن بسنغار باز

باد چون اوفتد بسنغارش — این علاجش بود نکو دارش

چونکه سنغار باز کرد باد — این دوا بایت چنین کن استاد

کز قصر بر دو است سنغارش — این علامت بود نکو دارش

کز بد و دم بدم بکاهاند — کند طعمه نیز نتواند

این مر ضرا علاج خوب باز — صبر کوهیر را بآب انداز

بعد ازان باد و بنا تا شوئی — قدری را زیانه تا شد نیز

باز اگر ناکها ن طبیعت باز — بر اجابت نمیکند اغاز

چون خورد طعمه زود بگذارد — سنغداش نیز قطره اندازد

باید ش زهره علاج سیاه — کز بدست آوری صباح بگاه

جوز بویا خوش مزاج آنجب — خوش شقراق اگر بدست آری

همه را سفید خام مغز قلم — جمله را ساز مزج باهم

طعمه را در میان آن انداز — بده ان طعمه را دو وقت بباز

کز شفا یابد او بامر خدا — قوت ها حاصل کند پیدا

علاج غبار اوردن چشم باز

چشم باز از غبار کیرد باز — ایچنان کز شکار ماند باز

پرده گیرد و کر دچشمانش — باز خوانم کز چیست درمانش

لحم موشی ده و دم عصفور — در نظر کش و را کز حق نور

ورد شی زان مرض شفا بخشد — چشمش از نور خود ضیا بخشد

علاج درد جگر باز

باز را چون جگر بدرد آید — تا جز از صید و خواب خود آید

بگشاید زبان ز منقار — شود از حال خود تو را خبردار

باشد این درد را علاج سه چیز — مصطکی را زیانه با کوتیز

بدهش درد در جگر باز — بازرا نفض چون شود پیدا

کز شفا یابد او بامر خدا — زنبور خانه با انبه

هم این را نیز بجوشانند — بعد از آن صاف کرده بنوشانند

بعد از آن طعمه را بیاغازد — کز شفا یابد او بامر خدا

زان شود حاصل ازین هر دانه کز خورد طعم پیکر و دیدار
کرم سنجد هم بدین اندازد هم چو برف اندر آب بگذارد
قند و مثل و ترنجبین با ناز بدهش در درون طعم سه بار
کز بفرمان خالق اکبر پاک گردد ز کرم جوف انور

علاج سرفه از اندرون بال

باز اگر سرفه باشدش مرغو در درون علتش کرد خروج
باشد این درد از سر کوفتگی اول از قلع باید از اسفیداج
کز درد و دغن گل امیزند باز واصد از ان محل زیرند
ثانیا انکه مس چو در اتش رود اید روان شود بخش
ز بعد چون خلاص کرد دکا پوستی او فتد ازان مس باز
فتد ه پوست ز ان بکوبی نیز مع کافور در غسل آمیز
لحم شش یک دران میار انداز بده ان طعم را بخورد و باز
ثانیا لحم مرغ و دو دغن گل بر سرش باشد اندک مثل
بدهش در میان طعم باز کز بخشد خدای جل اعزاز

علاج باز فربه که پرواز نمیکند

باز فربه چه سست پرواز این دوا بی شریک لنباز است

هر دو با هم بکوب در هاون بعد از ان نرد را نکیر ان کن
خود طعم بخورد باز ش ده باز بندد دو دو قطره باز ش ده
کز بفرمان کبریای کبیر تیز پرد چو تیر در نخچیر

علاج کرم افتادن در درونهٔ باز

کرم چون از فتد در درونهٔ باز کم کوچک ز کرم سرخ دراز
کردش در درون سنجد یا سازم ای درد علاج بیا
کرم بینی چو در مجاسهٔ باز زانچه گویم ترا علاجش ساز
دو بهر شلغم و بکن ز آب منزج ساز بعد از ان بشر آب
طعم را در میان ان انداز صبح و شامش ازان بخورد میاز
کز بفرمان خالق افلاک کردش اندر دمند کرمان پاک

علاج کرم افتادن بمعدهٔ باز

باز کرم او فتد بمعدهٔ باز تمسان او فتد میان کداز
سیر دهد مبدم سوی سودا مجرا شد به فتر منقاد
چون شوی واقف از علامات ان باز خونم که چیستش درمان
زهره گاو تخم شلغم و صبر ده عدد شافه صرف کن بر باز
سیر از ان یک عدد بمالت شام تربتش هم بده میان طعام

چون شود باز در پریدنت باز ان حال از دو نوع بیرون
حبت الحب و زراجت یا فعیفت باز باز دو نوع
هر دو با هم بکوب در هاون بعد از ان نرد را نکیر ان کن
خود طعم بخورد باز ش ده باز بندد دو دو قطره باز ش ده
کز بفرمان کبریای کبیر تیز پرد چو تیر در نخچیر

علاج کرم افتادن در درونهٔ باز

کرم چون از فتد در درونهٔ باز کم کوچک ز کرم سرخ دراز
کردش در درون سنجد یا سازم ای درد علاج بیا
کرم بینی چو در مجاسهٔ باز زانچه گویم ترا علاجش ساز
دو بهر شلغم و بکن ز آب منزج ساز بعد از ان بشر آب
طعم را در میان ان انداز صبح و شامش ازان بخورد میاز
کز بفرمان خالق افلاک کردش اندر دمند کرمان پاک

علاج کرم افتادن بمعدهٔ باز

باز کرم او فتد بمعدهٔ باز تمسان او فتد میان کداز
سیر دهد مبدم سوی سودا مجرا شد به فتر منقاد
چون شوی واقف از علامات ان باز خونم که چیستش درمان
زهره گاو تخم شلغم و صبر ده عدد شافه صرف کن بر باز
سیر از ان یک عدد بمالت شام تربتش هم بده میان طعام

علاج باز فربه که پرواز نمیکند

باز فربه چه سست پرواز این دوا بی شریک لنباز است

باشد این درد را دوا و علاج دو غرنیذ و دو وغرز برکاج

دو غرز تخم وضاص وکاهلهٔ تیز جمله را جمع کن با شونیز

بعد ازان خیر و نیم کوبش ساد باز را لعقه کن کرد بزباز

این مرض زاد کرد و ایخند ایخنان درد زاد و ایخند

علاج شقاق زیر پای باز

پای باز از شقاق کرد دهان باز ماند زصید و از پرواز

کفها کرد دش قوی زانها شود از درد او طعیف و بنا

این مرض زو درو شود بیدا که کند چون شکار دور کرما

خون بحر دو کفش فتاده بود در کف و پنجه اش ستاده بود

اندرون دم موتب بالتراب هم در آبش مکن ولی در شاب

کین مرض زان شود درو نازل با تو گفتم بفهم ای عاقل

چون درو نیز با قبض خنان شفا باشد ش این دوا با سعفا

عاقه قرحا باب سر کرد بیا زهرهٔ گاو را بران بفزا

موم و شامش بپای باز اندار بند ها او را بپای وی بر بکشا

سرده او را بخانه غالب طعمه کن مرغ فربهش بالی

کرد و ایخند ش خدای کبار کرد او تیز چنگ و گرم شکار

باشد او را علاج ازینکونه خاک شنبید و با بونه

جمله را در فکر بطشتی زدود چون ازان ادویه برآید دود

بر سر طشت پوش بگذر بالا باز را بر فراز ان فی الحال

بنشان سامتی نکو بکنار تا برآید بروزاد دیه غبار

وانگه ان ادویه بپا بندند بر وجای خوش باز ش بندند

خورش مرچکبوتر ساز کر نواند نمود او پرواز

مغز بادام انگبین شکر بر سر طعمه باش کن مضمر

بعد ازان ش نگاهدار زود کر شفا یابد ش دگر مبعود

علاج کف پای باز از اماه

باز چون در کنار بود تا گاه کف پایش اگر کند آماه

کنده و سخت هم چو سنبل بود باز معیوب و پای لنبل بود

این مرض نفرش همیداند بلکه بنما له نیز می خواند

چون بفهمید ای امیر شکار مرض باز را چنان مگذار

سعی کن در علاج ان پر حیر پاره ابکنه سر تیز

نار جو و نمک بپایش زدم کف پا تا سه جا کن او ودم

تند دی موم و زعفر بر کبر خود درو کرد او بکند ان زیر

باشد او را علاج ازینکونه خاک شنبید و با بونه

چون ازان ادویه برآید دود باز را بر فراز ان فی الحال

تا برآید بروزاد دیه غبار بر نیاید زین علاج شفا

باز را زیر پای خویش بنند از شفا زان پای خود نیابد بند

خورش مرچکبوتر ساز کر نواند نمود او پرواز

مغز بادام انگبین شکر بر سر طعمه باش کن مضمر

بعد ازان ش نگاهدار زود کر شفا یابد ش دگر مبعود

علاج کف پای باز از اماه

باز چون در کنار بود تا گاه کف پایش اگر کند آماه

کنده و سخت هم چو سنبل بود باز معیوب و پای لنبل بود

این مرض نفرش همیداند بلکه بنما له نیز می خواند

چون بفهمید ای امیر شکار مرض باز را چنان مگذار

سعی کن در علاج ان پر حیر پاره ابکنه سر تیز

نار جو و نمک بپایش زدم کف پا تا سه جا کن او ودم

تند دی موم و زعفر بر کبر خود درو کرد او بکند ان زیر

چوب پدید تری بیرون از داغ آنگه زن کهنش بدان کن داغ

خون مرغ سیاه ای دوربین خود آن او بیرون کن هم بدین

کاسنی و بنفشه اندرهم خورد سازو فکن در دارمهم

زان طلا بر فراز داغ انداز کز شفا بخت تو بفضل خدا

علاج عضو شکسته باز

کز بقدیر خالق جبار کز او قوت یابد این بیمار

خانور را چو بشکند جائی بال یا کرد دان و یا پائی

اول این ادویه مهیا کن بعد از آن جمله را بیجا کن

ضیع اسفید کاذر یا مو بیضه و پیه مرغ و صبر و هیو

هر سه آتش مده اندر دود تا بکرد و بیکدیگر مضمر

بعد از آن جای بشکسته را پاک گردان ز هر خراش و جراح

سعی کن تا نکو بجا بندد یاد کن این فن از هنرمندی

کز حکیمان شنیدم این قصه تا نزد خود کردم این ترکیب

بکن استخوان شکسته راوقتیکه استخوانش بجای خود گردد باز

وان طلا را بموصل کن یکبار تا نگردد ز پیش و پس دیدار

معتدل ساز هر سه بر سر هم بر دو تا تخته زیر بالا بند

علاج بروز آوردن باز آنکه شود قوی و دراز شاخ

باز را چون بروز رود آنگه شود آنگه دی قوی و دراز

متصل باز پای بر دارد دست بر پای خود ز بگذارد

باز ماند و صید در نخجیر بکند تا شد ش همه تدبیر

از یکی باز مرده جنگال ببری و بیاوری در حال

ناخن هم ز جنس ان ناخن بتراش نکو مهیا کن

سوکن تا بجد خود باشد کز زیاده از آن بد باشد

بعد از ان باز را بدین گرداد در قفا جه کن و بیکبر و مداد

ناخن و صل شکسته هم بر سر شم بر بند شان محکم

قدری مصطکی بیاور و بساو خود و روزی که کارد کوفتد کاد

دسته کارد را بدان محکم میکند ان مدار داز نم نعم

هر دو را با سرشم ای فرزند باز چنان بکردان بپوشند

بعد از ان کارد را دو آتش نه کرم جوشد بنه بر روی کاه

روز تا مصطکی شود چونکر باز ماند چه موم و کرد د نرم

جلد کرد د بکردان بپوشند تا نیابد ز آب تیره گزند

وانگه او را بموصل آنگن چون بگیرد دعای کن بر من

علاج بروز آوردن باز آنکه شود قوی و دراز شاخ

علاج شپش کدر افتد بجامه باز

چون شپش در فتد بجامه باز — باز نخوتم کن چو زعلاجش ساز

قدری شحم حنظل از خواهی — خرد و زنج و داد وی ماهی

جمع ساز یکدگر آمیز — بعد از آن یکو بکوب و بیز

باز زار کن ای جوان زیاد — بر تن موضهای وی افتاد

طوق از بهر اش بکردن نه — تا بمجند کلاش بر سر نه

تخته سنگی میان نار کن — تا شود کرم و سرخ چون آتش

بعد از آن سرکه و وق تاب — بر سر سنگ ریز همچو آب

باز را بر فراز سنگ بداد — تا نهاد در سنگ و سرکه فتاد

شپش از وی همه فرو ریزد — وانچه ماند بر بلیه بگریزد

پنبه بگشا و جت کن بر تاب — باز را باز بند بر سر آب

تا خورد تاب غوطه سر — تن خود را بشوید از آن کرد

پاک کرد د ز جوله و از تاب — دفع کرد د وی از آن فارغ

علاج پر افکندن باز تا گاه

باز اگر پر بیفکند تا گاه — متمع باش تا شوی آگاه

کین علامت ز خشکی سودا — در پر باز میشود پیدا

بعد از آن بگیر یک چند آب — در کلوخ ریز و خیر و در وی تاب

طشتی از آب در زمان در ساز — هم از آن تو بر نشسته باز

که کند قی در و ز میانه آب — فکند در میان آن قی خوار

پاک کرد د وجود ش از اخلاط — کم کمی طعمه ده مکن افراط

که بقرهان فالوج کند — باز یابد شفا بر زود بر

علاج چسبیدن باز از کلنگ یا عقاب

جانور از کلنگ یا عقاب — چون خورد باز زخم از و بشتاب

زخم از آن دگر بود باید — سوده و سنگ زخم را در ساید

بر کنند روز رخش پر — تا کنان زخم وی خراب شود

چند روزی ز جا نجنباند — بعد از آن طعمه بر خواند

اول طعمه چون زیر دجت — نبود در شکار کردن سست

در دو دیده پیش بود بسیار — سوده و سنگ زخم را بر بار

زخم را بر کن و سرش بر دوز — باز بندش بگوشه ده روز

بر مقراض بر فواحی زخم — قطع ساز و بگیر لحق شحم

خود سرش بر نکو جوشه مجت — حرب کن تا نفکند کهنت

چند وقتی دگر بکن تاخیر — منکنش رود در تجخیر

اوره بردارد هم بیاراید ... تره شاخ سبز سازد سفید

جمله بوست جمع کرداند ... پس بآتش بر بسوزاند آنش

خاك او با آب کبوتر تر ... نصف خرما داده اش با کند در

قدری نفط بتوهم برکن ... هم بایکدگر بسازخمیر

کرم سازد بر بپاید زیند ... بیرون جای خویش باز نشیند

چند روزش چنان بنهند بجای ... کاندرو مرض ره کند بام خدای

چون مرض ره کند بیاساید ... جو پسته بیکدگر بساید

بنهد بر سر جراحت باز ... تا شود بر کند شکاد آغاز

علاج طعمه زود کردن باز

باز چون طعمه رود کند ناگاه ... خورده زیاده و تا پگاه

معده اش گشته سود بیقوت ... نیست بر هضم طعمه اش قوت

قدری زنجبیل و نمی خود ... کله تره یا بهی فی الفور

جمله بایکدگر بکوب ای یار ... در حویرش فکن بکوب بشار

وانگه ان آب را بریز باز ... تا بیارد سه چار سنگ دراز

طشت آبش دگر بریش اود ... بدهش طعمه تا بروز دگر

محم شیشک بقدر یکباره ... بدهش تو جمع و میل تا شام

علاج سرده از دماغ و کله باز

چون کند باز سرده از دو دماغ ... دو علاجش بکوش ای دانا

باز اگر طعمه دیر سازد هضم ... معده اش سرد گشته باشد هم

حوصله پر ز طعم چون سازد ... روده از باد قوه اغاز

زود دویرا علاج کن بنیاد ... ور نه بازش روان زود بباد

باشد او را علاج از پنکونر ... که کله زرد و خشک بابونر

قدری زاد چینی و کشنیز ... قدری زاد یانه با کومیز

جمله بایکدگر بکوب بریز ... در میان سه لقمه کوشت بریز

صبح چون باز سر بجنباند ... قوه خود را چه باز گرداند

بلغم چند دیر دارد پی آن ... باید ش باز ار نخست دو دانه

شش و نیره دوان بکوب بریز ... خود قندش بطعمه در آویز

در صباحی بگاه وقت نماز ... بده این طعمه را بخورد باز

که کند قی تمامت بلغم ... پاك کردد ز بلغم و از غم

وانگهی اندك اندك طعمه ... بدهش تا بکرد داز تخمه

چون شود معده اش ز بلغم پاك ... خواه یاری ز خالق افلاك

بعد از ان فتح بر بصید افکن ... که بود هم چه صید پر افکن

افتابش بکلّه در تابد تاب کرمناش کلّه در یابد

فی‌کاد کز کمی دماغش تر یادهی ناکهان بادش سر

سنده بندد دماغش از کارش افتد از کار و او شود بیمار

چون چنان یابیش مرو بیرون باید ش جمله کلّه و منقاد

جوب سازی برو نخ بادام وانچه او را سر در آید نام

زان بچوبنکو بکوب بهتر دره میان یک قلم فی دیز

بدهش در دماغ باد بدم کز بطسر فتد وی اندر دم

سنده اش از دماغ بکشاید جمله از بینش بروز اید

کز دکادش دهد دوازده بنکهد باز تازه هم چون بود

علاج اماه کردن عضوی از باز

عضوی از باز اگر کند اما کشت باید ازان دو دم اکا

کز بود سوخ زنک بد باشد نیست بد کز برنک خود باشد

این مرض را ادو تو مرخوانند انکه اینکه طب نیمدانند

باز چون لحم زهر خورد و چیا شود ش از دو تو برتن دیبا

هست کرم بزرک اندر نی تا سر تب جمله در هم کوبد

آب ازا بیکرد و انکاه زان همی مال بر سر آماه

کر بفرمان خالق اه باد تن تهی کرد دش تمام زیاد

علاج رمیدن باز اول بنخیر

چون رمد باز اول بنخیر با آخونم کر چیستش تقصیر

ان قلق زود زود شود پیدا کر چه صیدی بکرد و ان شیدا

کر کند یک نفس نفس زدنت سوختر ماندش نفس نفس زدنت

کر کندش رد کو قفای شکا شود از صید زیب پیزار

انکه زین نکته بود فوز بود جانور دار نیت یوف بود

وانکش باشد این کانکه کبر باید ش کرد اندک لاغر

چون فرود آورد ش کوشت تیلا شود اندر شکار قلب و دلا

چون بدین حال کشته باشد باز زین طریقه بکارش آور باز

فربهش ساز مدتی بکنار بعد ازانش شبی ببر بر دار

تا صباحش ز خواب ماند شو بر سرش خواب کیر قانع شو

هفته با آفتاب حاقه بخواب دکلی بر او دکو به سراب

چون بکیرد سپاو سیر شد ش بدکل یک دو نخ دلیر شد ش

یک جوی مسلخ الصرتا ناد بدهش در دو رو ز طعمه سباد

از قفاش بر بصید انداز چون بکیرد ز صید سیر ش ساز

طعم زایی خورد یکدستور می کند هضم طعم مذکور

لیک یک لحظه می نیارد تاب که نباشد همی میانه آب

چون شود باز باده در دندان بعد از آن خورد سنگ و خرده نان

چون کشد از حوارت گرم در تف دل شده چو موم نرم

شود زین رو سیاه و بیمار نام این زحمت خورده کزاز

این مرض زان شود که در دندان که بهند ش بصید در کمتا

وین بیاید باز از اسباب باز کوتاه جان شود اطعام

چون چنان بینی در محرور خیز والقصه در علاجش کوش

محم بر فالوده را بر سر نهاد لقمه لقمه فرو برو بر داد

بده اندر انجورد جانادو تازه تازه صباح شب دیگر

بعد از آن ساعتی بدام انگبد پرودم را از و روان بر کند

لحم او را میان خوزانخند سرخ کردان بده بخورد باز

لیک این طعم را بده همه روز نتوان داد بلکه دو زبروز

چون زده این دوا بخورد باز روز دیگر بمرخ سیوش سان

چند روز این مداومت فرما که بخشدش ز لطف خدا شفا

شود ش تن زکه چنان قوی کز او اول بصد مراتب به

علاج باز از کردان و رام کردن آن

از الا گوشت و آب پیوسته بیک جا نود کند خسته

وو قتیاد دهش پی در پی کند ش خون ز جمله دانه

تن زمین دان و تخم بر جو آب تخم کن رو ید از زمین و آب

چون کبر رو ده بر بخور کرد خوز چی شد خشک پر زبود

چون زد خنی کز و بر یزد بر ز خنی کپو د از تن وی بر

باز بر ها هم کند بیرون یک چی و تاب خورد خشک

نا رسیده بحد خود یک بر افتد از پای هم چو نخل تر

باشد ش علم و صبر هم بنیاد باشد این درد را دوا او شو

صبر باشد دوای هر دردی مرد بیصبر هست نامردی

مرض آن بر بود که بنشانی تا خلاص شوی از این مرض فانی

تلم باچه فضای بقر شکر و مغز آن بر و نان آور

باز داده بقدر یک بادام مده ش طعم دگر تا شام

پوست از یک تلم دگر کن باز وانگهش در کلوی باز انداز

باز بندا مده ش بجای خواب تا کند جزو بلغم و زرداب

روز دیگر همه سر بخیانند اگر او از معده باز گرداند

کهتر او را ز اش کن بعسل بده ش رو ی سینه را بادل

چون نخورد یک تمام چون نخورد یک تمام

بده ش نصف یک تمام کهتر او را ز اش کن بعسل

بده ش رو ی سینه را بادل

کتابخانه مرکزی

میدهش انچه کرده ام تکرار دوزی این دوزنی آنرا بده بقرار

لیک باید کبوتر جلد یاد مخلف ود در سید و فن یاد

جمع کردان همه یکجا کن طعمشان زین صفت مهیا کن

یک دو من جو سیاه و پر زبوت پی بنیان بشر کاوایدوت

نا سه روزش شیر در بکدا بعد ازانش ز شیر پر وزاد

خشک کردان بسایه خانه کعتر زایده ازان دانه

هر دو روزش بده یکی کفتر که مترزه زجفت وخواب وخور

پر و بالش کر بخشد باز بهتر از ابتدا کند پرواز

باش واقف که معده زاکند نکند ای برادر دیده

ورشوی یکقفز از و غافل باشدت سعیها همه باطل

بعد ازش تعفن آب آمیزد تا خورد قوطی و پراکند پر

علاج حصبه پیدا کردن دو دونر باز

حصبه پیدا کند درون باز کند از خشکی این مرض اغاز

دوده اش خشک و پر زتاب کند متصل باز میل آب کند

طعم را نوشد از سر تعجیل هضم کرده ولی نه با تعجیل

حوصله سازدش پر از طعم شیب سنکو نه بندد از تخمه

چون خورد طعمه دو روزه نبرد باز پیدا کند از تنسان درد

کوشتی کاندو روزه ماند باز کرد و طبع هم چو سر کرد بناز

ترش و سرد و خشک چون کافور چون خورد جانور شود رنجور

چونکه کشتی ز علتش اکاه زود بر خیز و دوا علاجش خواه

تخم خشک بنفشه پیدا کن وانچه کویم ترا بهبا کن

قدری رفت و ریشه سوسن همه باهم بکوب در هاون

ریزا نجمله را نکو در شیر چونکه پخته شود بعد ازانش بکیر

دو بدستار و صله والا آن دو الاحتمام در پالا

حقنه کن باز را بدان جلاب نکند دیکقش شتاب

تا کند اندرون ویرا نرم نبود تا کمان زیادت کرم

بعد ازان یکو شه خالی باز بند و بر و بر و حالی

چکر کوسفند و لخته باز خورد کر داد بقدر لقمه باز

بعد ازان وصله کوزن نو بوهاش ده دبا و این نیکو

چون تنک بر سر چکرها پاش دار زا با تو من بکفتم فاش

شیر بخشش کن اندکی در سر بده اورا بخورد جانا ذوذ

تا کند او اندرون ویرا پاک از کچ و خشک زیاد و زخاک

آب در دیدهای جانادُ چون فرو آید این زمان آرد

باشدش انفعالها ای خود نبود چشم او محالات خود

نکند درد دیده هم نادُ پس مالد بدو شنم بادد

مرکب در چشمهای او بندد باشدش انچه جامه او بندد

نیل آنرا ستاده بپذیرد قم ابر سیه را بر خورد

کشته آب سیاه خاصیتادُ دیده نا کشته روشن کرد

طعم چون او در چشم نظر وانچه آید ز نیک و بد بکذر

سر مرا سد زین ندان خواهد زین سر نیز نا هم چو کر نخواهد

باشد این علاج ای فرسنک زهره آدمی ز خاف فرنک

قطره آب ابر بنیساف چو بجنبک آوری با ساغ

هر سه نا هم بروی سنک سائی نیک در ساعا ز سر اشفائی

پس بجنبک آر میل نا دیک نا ز بندش بجای نا دیک

نا ز محکم نیچم سا دانم این دوا را دو وقت صبح و شام

نیک او را بر انداقد کا نا شود پاک اندرون این نا

ببرو نا ز بندد و دمادم انچه کفتم ز پیش آن کم

سفتش را ندانم نیکم هم نا شود بر تو حال کس مبهم

چه شدش پاک معده از اخلاط باش واقف که نا کهان افراط

کر کنی کاه دان طعم چشم نا کشته بر شود نجم

طعم سازش ز ترمی کنجنک داغل طعم کن خیال مشک

کر بفرمان کرد کار غفور نا ز یابد دو دیده پر نور

علاج افراط کاری طعم و باریک شدن روده نا

چون ز افراط کاری طعم جانور یک دو نا رشد نجم

کرد دش معده نا ز سرد نرم روده نا دیک و خشک هم چون نجم

شد انکر کم او بود طاذق کینم مرض نیت مقلوا نو

چون کند دیک معده را تمام خشکی معده اش کند پیدا

رو بهپا درد شود مشغول نرمی معده اش کند مقتول

مشکلست این مرض دوا کردن نیک اساسان بود دوا کردن

سر بر بندی بقوت مردان این بلا را کند بلا کردان

از حدیث رسول پاک خدا کفته است الامور اوسطها

چون شدی واقف از امور و طرق منفق باش باش و کم بغلط

از ریاضات نفس بین ان کوش خیر این نوع در علاج بکوش

بیرش مغز پاچه ده موجود نا کند دفع خشکیش ز وجود

به آن طعمه را بخورد باد و در نوشد تو در کاوش مباد

روز دیگر و زاجباح بگاه سیر گردان بلجم مرغ سیاه

بعد دو روز دگر هان کیب باید شد زاد هم بدان مرتب

متذکر شو از گفته سخن زین طریق بقش ملاحظه بکن

تا زمانی که طبع خوش و رکار کند و سنه هم بود بقرار

بعد ازان هم بروشی دیگر برقش کن فکن پی نجچیر

که بفرمان خالق غفار بهره مند شوی تا بچون

علاج کرحرص شدن باز از کوفت و کبر صید

جانور را چو دید کرنجچیر حرص کم کرد از کوفت و کبر

نیست این حال از دو نوع بیرون یا ازش قوی راست و یا الاغر

کو بود لاغر از ضعیفی حال کمتر آن صید را بود دنبال

زانکه او فربه است الاغر صید یابد بر او دو کوفر ظفر

اولا انکه از برش نجچیر بگیرد زود دست تیر

نرسد از ضعیف در گرد و رسد هم کجا بود مردش

ور همانا که بگیرد او صید نتواند ز ضعف کرد رشید

لاغر او را اگر کند قربه کرد ش حرص او ز اول بر

در توصید نوبتش بر پراف نکند رو بصید تا داند

بلکه باشد که او فتد در دو تو بگو اینکه راه زفت انگو

او در اوج سما کند طیران تو بسان سمک در و حیران

گفته ترک چرش شهود همران جانور کرشده مفرود

تا حدنده خوش اینده گرگ او کدام اسله کار اید کرگ

جانور بیل و زاد هر دو یکنفر مکدار

روز تا شب بکار کرد مدام باز بردار از سحر تا شام

بعد ازان وصلت ش شبیک خورد کردان بروز کار از دو

پیر و زن آورد و در آب افکن شامگاهش بده بجا ناو

که بفرمان خالق افلاک اندرو فتر کند ز روغن پاک

روز دیگر ببر و از انبار که بود بنده وار خدمتکار

علاج خط و بلغم در گذر بندی و سر بندی باز

جانور چونکه در گذر بندی با نخواهد بر چه سر بندی

کو کنی باز دار غایت چون که بگاه آید از گذر بیرون

باید اول گذار و بعد سپال بدهی باز زاد در اول حال

چونکه گردد ز خلط و بلغم پاک سیر خوم شود نمی جوید

تا بود در امان ز دود ز گرد آب می زن که جاش گردد سرد
تا بریزد تمام پرها زود طعمه زینسان برآورش موجود
سعی کن تا میسرت باشد که دو تا برج کفترت باشد
میکشش متصل بکفتر سیر که نماند بتو لک اندر دیر
هفته بایدش دو نوبت داد روغن شیر شب ای استاد
تا برآید پرش چه اطلس نرم نشکند در شکار چون شد گرم
روغنش چون دهی بده با دل تا شود حال او دمی عاقل
آنچنانش بده که در گه شام معده باشد تهی در آن ز طعام
قلم زنجبیل و آنگه باز بتراش و بحلق باز انداز
زانکه من آزموده ام همه سان فصل اول نکوتر از همه دان

علاج پر ریختن باز و بیرون نیاوردن آن

فصل در اول آنکه باز زبون پر بریزد نیاورد بیرون
~~بکف آور نخست شیر خر که ماده کره خر نه که نر~~
چونکه داری غرابهم آمیخت بایدش روز باز برانگیخت
بکف آور نخست شیر خر که بود ماده کره خر نه که نر
قدری قند داخل آن کن آنچه گویم ترا دگر آن کن

بچه موش بخوردش باید داد
که شود پر و پر کند آزاد

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک
یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا
الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین سوره اقل عباد الله محمد حسین بن عبد الله
بتاریخ صبح یوم الثلثاء هفدهم شهر رجب المرجب
قلمی شد روز صبح عروسی میرزا محمود

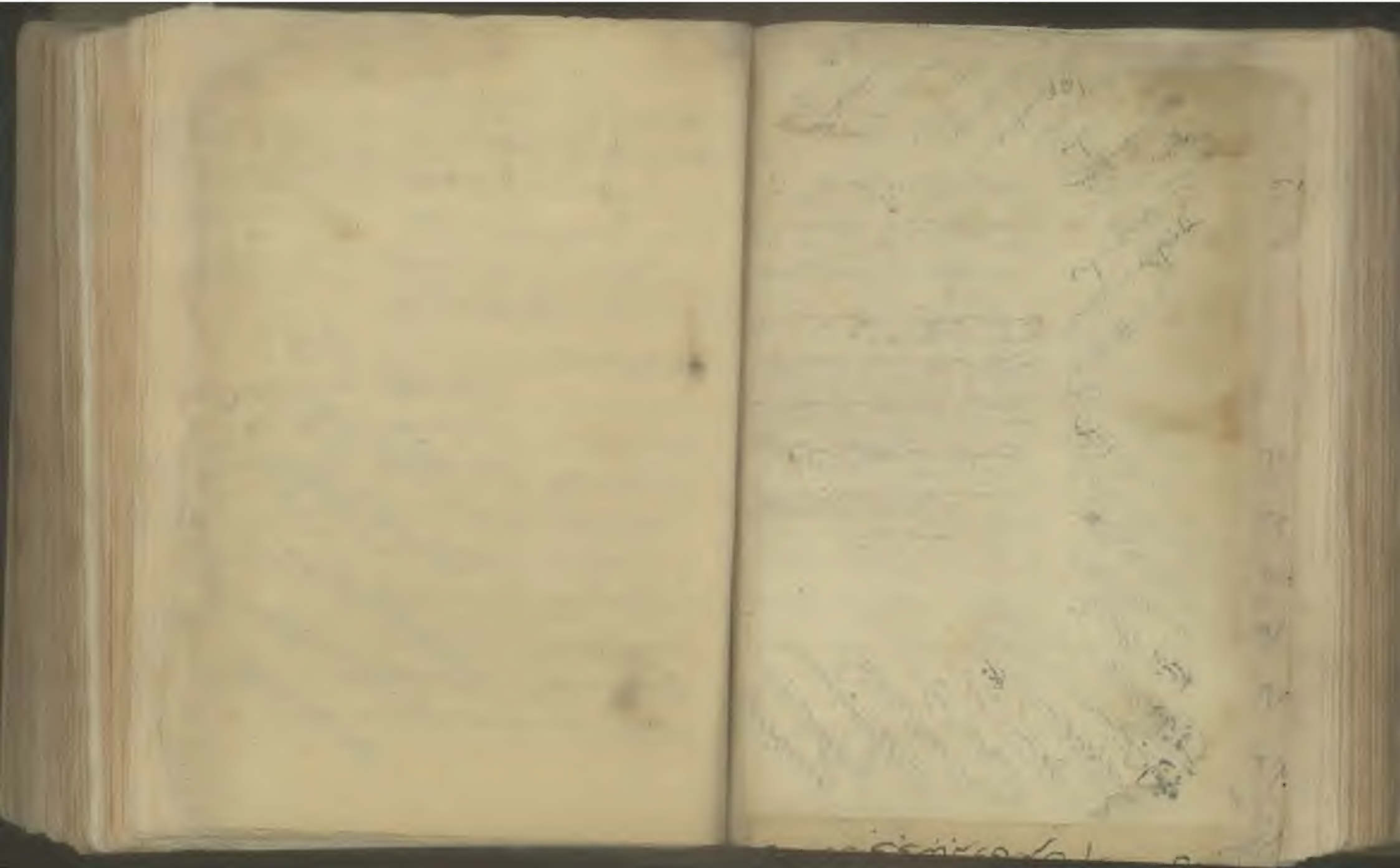

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد المصطفی وصل علی علی
المرتضی امیر المؤمنین وشافع المذنبین
وائمة الهدی اولاده المعصومین
صلوات الله علیهم اجمعین اما بعد بر سالکان
راه نجات پوشیده نماناد که مطلب اصلی و مقصد کلی
آنست که چون جمعی از برادران ایمانی و اخلاء روحانی
استدعائی ازین حقیر زار و ذره بیمقدار نمودند که اوقات

خواب است باب دوازدهم که در اماده بیند در خواب چیزهای هولناک را
سیزدهم آنکه در خواب مصحف خواندن را ببیند باب چهاردهم
آنکه خدای تعالی را در خواب بیند یعنی با او سخن گوید باب پانزدهم
چهاردهم در دیدن فرشتگان و اعیان خداست باب شانزدهم
در دیدن پیغمبران است باب هفدهم در دیدن ائمه هدی علیهم
السلام است باب هجدهم در دیدن مردان صالح و تابعین ایشان
باب نوزدهم در دیدن حاکم و وزیر است باب بیستم
در دیدن آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان باب بیست و یکم
در دیدن بادهاست باب بیست و دوم در دیدن دریاها و رود
خانه و حوض و چاه کندن است باب بیست و سوم در دیدن کشتی
و زورق و رفتن در آب باب بیست و چهارم در تاویل اسلام

صاحب حکم معظم

از زیادتی بیم است و اصلی ندارد باب پنجم در فضیلت خواب
و اختیارات خواب است چنانکه خدای تعالی در کلام مجید خود یاد کرده است
وکذلک یجتبیک ویعلمک من تاویل الاحادیث و درین
باب آیات بسیار است که خدای عز و جل در صدق خواب گفته است
و هم در فضیلت خواب رسول صلی الله علیه و آله الرؤیا الصالحة
جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة و معنی این حدیث
آنست که رسول چهل ساله بود که نبوت بر او آمد و هشت و سه سال عمر او
بود از آمدن وحی تا بیرون شدن ازین جهان بیست و سه سال و
شش ماه بود و هر چه از خدای تعالی بدو نازل شدی همه را بخواب
دیدی و چون شش ماه بگذشت جبرئیل بدو وحی آورد و چون بیست
و سه سال را بمناصفه قسمت کنی چهل و شش سال جزو باشد و هر جزو
شش ماه باشد پس بدین دلیل فرمود که خواب مؤمن بود از چهل و

که شما بندگان منید و از آن پس که هفته برآمد دید که آفتاب و ماه و
ستارگان او را سجده کردند چنانکه در کلام مجید میفرماید که انی
رأیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین
و چون نزد یعقوب بگفت قوله تعالی لا تقصص رؤیاک علی
اخوتک فیکیدوا لک کیدا یعنی این خواب را پیش برادران
مگو تا ترا آزار نکنند ابن عباس روایت میکند که حضرت رسول
فرمود بخواب دیدم که مردی نزدیک من آمد مرا بکوهی بردند و
بانگی شنیدم گفتم این چه بانگ است گفت این بانگ دوزخیان است
و خلقی عظیم را دیدم که عقوبت میکردند و گروهی را دیدم که از ایشان
بوی گنده می آمد گفتم ایشان چه کسانند گفت اینها زانیان اند
از مردان و زنان از آن بنالیدم دیدم که فرشته نزدیک من آمد

مخالف و بداندیش بود اگر دید که جویی را ببرید دلیل کند که مردی
وفات یابد از این جهت زن نسبت کرده اند که جای نشستن است
و زن شریفه کدبانوی خانه بود و طاوس ماده هم زن بود و آن
خوبی مال و جاه و جمال و بزرگی بود و اما طاوس پر عجم بود و لیکن
کبک ماده زنی بود با حسن و نا آمیزنده و نیز گفته اند که دختر
بود اسب و شتر ماده و لیکن دون همت و قاصر و اما شلوار کنیزک
بود دون زبون و عجمی و گندم روزی بود و از بهر آنکه برنج بدست
آید و آدم از او رنج کشیده و شیر تازه مال حلال بود تا که سکه
از او بیرون نیاورده باشند و اما طاوس میراث بود و لیکن
گنجد مال بسیار و از زن نیز خواسته بود و با منفعت بود و خرما
هم خواسته با نفع باشد و از رحمت کنه شرف بود و از بهر آدم بر زمین

بدین آیه که گفت علمتنی من تاویل الاحادیث و بدین معنی
که گفته اند که خواب هدیه خداست به نزدیک بنده مومن اما
معبر باید که قرآن خوان باشد و راسخ علوم باشد تا هر خواب را
بداند دانستن زیرا که مصطفی فرموده النوم اخ الموت
یعنی خواب برادر مرگ است هر گاه زلزله بیند آن کس را از سلطان
جور رسد چنانکه فرموده یا ایها الناس اتقوا ربکم ان
زلزلة الساعة شیء عظیم اگر دید که گناه کرد اما ندانست
که چه کرد آن کس در فتنه افتد چنانکه فرموده ان هی الا فتنتک
اگر دید که در خانه بگشاد آن کس حکم کننده باشد میان مردمان کما
قوله تعالی ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر
الفاتحین و اگر چنانکه میان مردمان توسط میکند بعدل این کس

گردید که سلطان بجای وی در آمد بزیادتی مرتبه رسد و اگر دید
وی را فرزندی آمد و کس از وی بستد بیمار شود والله اعلم

باب دوازدهم بدانکه و اگر کسی بیند بخواب که از جایی
بیفتاد مکروه باشد کقوله تعالی لقول النبی اکثر اجبار
اگر دید که خروس داشت وی را پسری آید و یا مؤذنی را دوست
گیرد و صحبتی کند کقول النبی الدیک صدیقی وهو یدعوا
الی الصلوة و اگر بیم و فزع در خواب بیند بر دشمنان ظفر یابد
لقول النبی علیه السلام النصرة بالرعب اما بیند
در خواب بیم کفر بود قول النبی التعبیر بالامثال اگر کسی
در خواب بیند که هیزم شکستی جاسوسی کند و تجسس اخبار مردم کند
و گزاف گوی شود و اگر بیند که کسی با وی نزدیکی کرد دشمن سفیه بود

اگر بیند که صندان باشد مثلا سگ بخواب دیدن نه چندان بود التعبیر
بالبوارج اگر آید که از مردم یا ستور یا سباع یا طیور یا وحوش
از چپ او در آمد و سوی راست بیرون شد بهمان تعبیر بود و لیکن
اگر آن چیز را بفال نیکو دارند نیکو بود و اگر نه بر ضد او بود مثلا
تازی بخواب دیدن نه چون سگ بود التعبیر بالجبیرة اگر دید
که بازی پیش وی آمد یا صورتی نیکو مراد خویش تمامی بیابد اگر چیزی
بیند چون پروانه یا چراغی یا کلاغی او را تعزیتی افتد و از محبان
دور ماند اگر دید که بامدادی کلاغی بر درخت او نشستی یا بودی
آنکس را مصیبتی افتد و زوال افتد و زوال نعمت بود و لیکن اگر دو
کلاغ بیند نظر افتد آنکس را با رنج التعبیر بالناطح والنطیح
و اگر آید که مردی یا زنی نیکو روی یا چیزی با صورت خوب

اگر گفت این خواب را بدروغ گفتم یوسف علیه السلام فرمود قضی
الامر الذی فیه تستفتیان العبر یکن الجواب
چنانکه مصطفی فرمود الرؤیا بکفاها و معنی آنست که خواب
کیفیت تعبیر باید کردن چنانکه کسی فرخ را تاویل کنیم زیرا که نام او
غنمست و سلامت را تاویل کنیم فرخ تاویل است و تاویل غنیمت کنیم
زیرا که نام او غنم است و غنیمت را تاویل کنیم زیرا که نام او سلامت
شی چیزی بود و سیاهی را مهتری تاویل کند و علم را تاویل علم کنیم
زیرا که نام او گرمابه را خویشاوند تاویل کنیم زیرا که او را بتازی
حمام گویند و اشتقاق وی از زمین که خویشاوند تاویل کنیم پس بدین
دلیل گرمابه بخواب دیدن زن بود و کنیزک و نگین فیروزه خواب
دیدن ظفر یافتن بود بر ظفر یافتن بر دشمن و یاقوت را تاویل

و اگر دید که مصحف بدزدید از نماز چیزی بدزدد و اگر دید که مصحف
بسوزانید این کس را دینش تباه شود و اگر دید که مصحف یا کتاب
درست داشت چون باز کرد هیچ نوشته در وی نبود این کس را فعل و
قول او یکی نبود و اگر دید که قرآن بر زمین می نهاد و می نویسد این ملحد
بود و اگر دید که قرآن را در حفظ داشت این کس را حافظ بود و
نگاه دارنده امانت گردد و اگر دید که قرآن میخواند و او استماع
میکرد کارش نیکو شود و مرادها یابد و اگر دید که قرآن بر سفال می نویسد
این کس بمراد برسد و اگر دید که قرآن زیر بالین گذاشته این کس در بند
قرآن و فرمان برداری نبود و اگر دید که آیت رحمت خواند چون
آیه عذاب رسید این کس در اندوه بماند و اگر دید که مصحف از وی
بستاندند علم قرآن از وی بود فصل در تاویل قرآن خواندن

سختی و عذاب بود در تاویل رعد بخواب دیدن دلیل قحط و تنگی
و بلا و فتنه و سختی و عذاب بود اگر دید که رعد آتش می بارید
دلیل ظلم و جور سلطان بود و اگر دید که باد سخت می جهد و بانگ
رعد می آید دلیل بستگی کارها و جور سلطان بود و اگر بیند که بانگ
رعد می آید و بیننده انگشت در گوش میکرد این شخص کسی را بدین
خدا خواند و اطاعت نکند و اگر بیند که از صدای رعد سقف
خانه فرود آمد دلیل است که رئیس آن شهر را زنش بمیرد و اگر دید
که رعد سخن میگفت دلیل نزدیکی بود با سلطان اگر بیند که از بانگ
رعد خانه شکست خادم این کس بمیرد و اگر بیند که از صدای رعد فرود آمد
و در آن محله زنی بمیرد و اگر دید که درختی از بانگ رعد بیفتاد
این کس را بخانه خصومت و جدائی افتد رعد خبری بود مجاور را

و جور سلطان بود و بود هرگاه دید که سیل در محله آمد و او از سیل
گریخت از پیش دشمن بگریزد بدانکه سیل در خواب دشمن بود و لشکر
و بلا و محنت در هر جا که آید اما ژاله بوقت خویش باریدن رحمت
و روزی حلال بود و بی وقت فتنه و لشکر و بلا و قتال و غارت
بود و در تاویل برف و یخ بخواب دیدن روزی حلال و عیش خوش
و شادی بر طرب و کامرانی بود و اگر ژاله و برف بهم آمیخته باشد بلا
و محنت و بیماری بود و اگر بیند که برف و یخ جمع کرد و مال حلال جمع
کند و عیش بر وی خوش گردد و اگر بیند برف میراث و مال حلال یابد
و باسانی کارش بالا گیرد و عمر دراز یابد و اگر باران و باد و
خاک و ژاله و برف و تاریکی و صاعقه بیند با همه حال در آن شهر
و ناحیت بلا و محنت و لشکر پدید آید و قحط و تنگی و مرگ بود

بجهت حصول مطالب عظیمه و نزد سلاطین رفتن هر صبح بخواند از جمله
مجربات است و اگر کسی را دشمنی باشد نه بقصد هلاک بلکه بجهت ایمنی از شر او
بعد از نماز مغرب هفت مرتبه بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی اسئلک یا رب السموات الارفعة و یا رب الارضین
الممرعة و یا رب البحار المترعة و یا رب الجبال المهرعة و یا رب
الملئکة الاربعة و یا رب محمد و الثلث محامید معه و یا رب
العلیین الاربعة و یا رب الحسنیین الشفعة و یا رب جعفر و موسی معه
اللهم انی اسئلک بتلاوة الانجیل و محاورة الاباطیل و عدد نقباء
بنی اسرائیل الصادقین القیل الذین تقبل بهم الشفاعة و علیهم
تقوم الساعة اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تتفوض
بمطلبی فی هذه الساعة الساعة الساعة لقضاء الدین روی ابن الشیخ
الطبرسی فی مکارمه عن الحسین ابن خالد قال لزمنی دین ببغداد ثلثمائة الف
و کان لی علی الناس دین او بعمائة الف فلم یدعنی غرمائی ان اقتضی دینی و اعطیهم
قال و حضر الموسم فخرجت مستترا و اردت الوصول الی ابی الحسن علیه السلام
فلم اقدر فکتبت الیه اصف له حالی و ما علی و مالی فکتب الی فی عرض کتابی

فاذا دبر کل صلوة

اللهم انی اسئلک یا لا اله الا انت بحق لا اله الا انت ان ترحمنی
بلا اله الا انت اللهم انی اسئلک یا لا اله الا انت بحق
لا اله الا انت ان ترضی عنی بلا اله الا انت اللهم انی اسئلک
یا لا اله الا انت بحق لا اله الا انت ان تغفر لی بلا اله الا انت
اعد ذلک ثلث مرات فی دبر کل صلوة فریضة فان حاجتک تقضی ان شاء الله تعالی
شرح اسرار آل محمد ص من به علة او هم او غم او خوف فلیخل نفسه فی بیت
لا یبصره احد و لیصل رکعتین به قل هو الله احد و انا انزلناه ثم یسجد و یقول
فی سجوده یا فاطمة بنت محمد ثلث مرات یا سیدتی ثلث مرات ادرکینی
ادرکینی ادرکینی فانی اشهد ان لک عند الله المقام المحمود و الشان
المعلوم و الجاه و الکرامة استغیث بک الی الله عز و جل یا الله الیک
یا الله الیک بفاطمة یا غوثاه بفاطمة بنت محمد الی الله عز و جل
ثم تقول یا الله یا الله الف مرة فان لم یقدر فعشر مرات ثم تقول
یا رب صل علی محمد و ارفع عنی هذه او الخوف او الهم او الغم فان الله تعالی
یعافیه و یقضی حاجته من ساعته اذا کان نبیه صادقه فهذا سر مکتوم
از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که هر کس را مهمی پیش آید
و خواهد که فریضه و کتابت بنویسد و با حاجت و حصول مقرون گردد پیش

از آنکه رقعه نوشته شود این آیه را بقلم خشک بر صحیفه که خواهد نوشت
بنویسد و بعد از آن رقعه را بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم ان الله وعد
المتقین الصابرین المخرج ما یخافون والرزق من حیث لا یحتسبون
جعلناه وایاکم من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ابو تراب ابو تراب
ابو تراب قال الطبرسی رحمة الله فی مکارم الاخلاق من اراد ان یکتب برقعة
او کتابة یکتب بقلم لا شیء فیه ما بین الکتاب او الرقعة المشتملة علی الحاجة لا یخلو
سطر منها من حرف من هذه الحروف محمد و علی و الخضر علیهم السلام ابو تراب بسم الله الرحمن
ان الله وعد الصابرین مخرجا مما یکرهون و رزقا من حیث لا یحتسبون ان الله
هو السمیع العلیم جعلنا الله وایاکم من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون اللهم
انی اسئلک بحق محمد و آل محمد علی و فاطمة والحسن والحسین و علی و محمد و جعفر
و موسی و علی و محمد و علی والحسن والحجة الخلف القائم المنتظر صلوات الله
علیهم وسلم تسلیما ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تیسر امری و تسهله و تعلیه
و ترزقنی خیره و تصرف عنی شره برحمتک یا ارحم الراحمین دعای تربت شفاء
باید که اول تربت را ببوسد و بر چشم نهد و انا انزلناه بخواند مرویست که این
بر خاک حضرت امام حسین ع بخواند و بیاد قدری از آن بخورد کمتر از نخود باشد
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بحق هذه التربة الطاهرة المطهرة

المبارکة وبحق الملک الذی هو خازنها والملئکة الموکلین علیها وبحق
الوصی الذی وارثه وبحق الذی هو مدفون بها اجعله لی شفاء
من کل داء و باید که ازار خود را ذکر کند یا بخاطر بگذراند و شربتی آب بنوشد
و بعد از خوردن تربت و آب این دعا را نیز بخواند اللهم اجعله رزقا
واسعا وعلما نافعا وشفاء من کل داء وسقم ایضا دعای تربت شفا
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله وبالله اللهم رب هذه التربة المبارکة
الطاهرة ورب النور الذی انزل فیه ورب الجسد الذی سکن فیه
ورب الملئکة الموکلین به اجعله لی شفاء من کل داء پس ازار خود را یکان
یکان بشمارد یا بخاطر بگذراند و شربتی آب بخورد و بعد از آن بگوید اللهم
اجعله رزقا واسعا وعلما نافعا وشفاء من کل داء وسقم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد صدق سند مخدوند بخشنده و خلیفه از جمله دوست بعلیه علم و زهد و تقوی حمیدی یوزند
در وضع و شریعت ان دون کار استاد همتاز باطن فیض بخش او هستند شهورا که سلطان حسین
میرزای والی خراسان التماس و خصت امدن قاسم از سلطان یعقوب کرد والی عراق بود تا نوق
کرشاید بیرکت قدوم و دم حضرت میرزا مومنی کرا و را ره و الطاف بشر بود شفا یابد و همت
تحصیل رخصت شاه قصبهٔ سمنان از اکه از نفایس قصبات خراسان بود بسلطان یعقوب پیشکش
نمود و چون شاه قاسم بصحبت سلطان حسین میرزا رسید و بیرکت قدوم او میرزا از ان مرض
خلاص کرید و او بکمال عظم و خدمت شاه بهم رسید تا انکه قصبهٔ بیابانک را ببود
غالبا شاه تعیین نمودند و همواره در تکریم و تعظیم او نهایة مبالغه بسر سودند و چون مشایخ
علماء متصوفه اهل سنت و جماعة خاصة شیخ الاسلام قصبات ان و ملا جامی شاهد عادل امور دین
عرف حسد و همت جاهلیة ایشان بحرکت در امدند از روی عداوت دینی در ان مقام شدند که وسیله
انگیزند و آبروی انحضرت را بخاک مذلت و زند بنابر این از حضرت میرزا التماس نمودند که چون
حضرت شاه قاسم باین ولایة تشریف اورده اند جمعی کثیر خاص و عام از برکات انفاس قدسیه
ایشان مستفیض گردند و در روز جمعه بر منبر رفته موعظه فرمایند که همگی از مواعید ایشان استفادهٔ
نمایند و معلوم ایشان بود که چون شاه قاسم در علوم رسمی دستگاه ندارد در مجلس وعظ از
هر طرف او را مواخذات کنند و سئوالات مشکله در میان اندازند تا شاید عاجز او را ظاهر سازند
چون سلطان حسین میرزا از قدیم ایشان بی خبر بود التماس ان معنی از حضرت شاه نمود و شاه هم
قبول فرمود القصه چون روز جمعه را مقرر و حضرت شاه حسب الموعود بر منبر امده بعد از حمد

وثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی و الوالیه جامی شروع در بیان فضیلت ذکر الله نمود
الا الله عود در نفس المعاذیر عبد الرحمن جامی فرصت یافته خواست که اشکال مشهوره که در رسائل
کلا طیبه واقع است القا نماید بدو گفت که در کلمه لا الله الا الله چیزی دارم
میخواهم که بر شما عرض نمایم حضرت شاه را دو جانبه حضرت شاه و الوالیه امداد و بدیهه فرمودند که در
عراق میشنیدیم که در کلمه لا الله الا الله چیزی دارند امروز توقع و در کلمه لا الله الا الله بحث داشته
از استماع ان کلام الطاف تمام حاضران انام بوجای خندیدند و حضرت شاه فاتحهٔ مجلس وعظ
بدان منتهی ساختند و در تاریخ حبیب مسطور است که شاه قاسم در زمان وفات شاه طاقت قصبهٔ
سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف اورده ان بادشاه عالیشان در تکریم و تعظیم غلو نمود
الا حرفی بسا النفس بعود و میرزا کجیک دستاویت در دامن شاه بعتش زد همواره از باطن
سیادت پناهی انفاس انوار سعادت مشهود و بعد از انکه میرزا کجیک داعی حق را لبیک اجابت گفته
وفات یافت شاه بر وفق هیت حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و در روضهٔ رضویه ساکن
گشته بمراطف و احسانش بر وجنات ساکنان انحدود نافت و چون شاه دین پناه لوای کشور کشائی
برافراخت اجناب و اکابر شرف متحول احرام بپیوستند کربانیه از صنایر سادات عالم جمع پیدا نعام و اکرام
سنیه و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظل دولت ابد پیوند الا تهال در کمال فراغ بال اوقات خجسته
ساعات میگذرانیدند و مشهور است که هفصد و هشتاد و یک بار یا ایتها النفس المطمئنة را بگوش
هوش شنیده و متوجه باطن قدسی گردیده الشیخ الفاضل الموحد العالم الصمدانی محمد بن محمد بن یحیی
الحبیب الله الحسینی الشیرازی قدس سره افضل و اعظم و اکمل خلفای حضرت سید نور بخش است اکثر جمیع سلسله
طریقهٔ نوربخشیه بلکه تمام سلسله علیه همدانیه بلکه کافهٔ سلاسل صوفیه بوجود او افتخار کنند میگویند
که شیخ بعضی از اثبات کلمش راز ذکر سلسله شریفه خود مخزون داشته و گفته که چون سخن بدین موضع رسد
الا الله و حاضران در ملاء است سلسله او مجمل شنوند ذکر سلسله الذهب مخزون که چون از سریع ارواح شهباک

احمد ذاکر هو رفاق است و الحضرت مرید شیخ علی بن لالا است و الحضرت مرید شیخ علم الدین
کبریا است و الحضرت مرید شیخ عمار بن یاسر بدلیت و الحضرت مرید شیخ ابو نجیب سهروردی است
و الحضرت مرید شیخ احمد غزالی است و الحضرت مرید شیخ ابو بکر نساج است و الحضرت مرید شیخ ابو
القاسم کرکانیست و الحضرت مرید شیخ ابو عثمان مغربی است و الحضرت مرید شیخ ابو علی کاتب است
و الحضرت مرید شیخ ابو علی رودباریست و الحضرت مرید شیخ جنید بغدادیست و الحضرت مرید شیخ
امام علی بن موسی الرضاست و الحضرت مرید حضرت امام موسی کاظم است و الحضرت مرید حضرت
امام حضرت صادقست و الحضرت مرید حضرت امام محمد باقر است و الحضرت مرید حضرت امام
زین العابدین است و الحضرت مرید حضرت امام حسین شهید است و الحضرت مرید حضرت امام
الاولیا علی المرتضی است و الحضرت مرید حضرت خاتم الانبیا است محمد مصطفی صلوات الله
وسلامه علیه و علیهم اجمعین سوانح دیده که حضرت سند مسند صدر الدین شیرازی و علامه
دوانی و در بعضی از مقامات رکاب ولایت انتساب شیخ را الدوری بقطم کرفته سوار ساخته افلا
و از بعضی نکات شنیده شد که هرکاه حضرت علامه دوانی بزیارت جناب شیخ میرفته چون بخدمت
شیخ از استقبال نهضت میفرموده اند از اسب پیاده شده چون بخدمت شیخ میرسیده بخدمت شیخ
بکرید و بعد از اعتناق مدتی محبت میورزیده و در حق یکدیگر دعای خیر میفرموده اند و در بعضی کتاب که بخدمت شیخ
نوشته تعریف او میکرده و مرا امر نموده که حضرت ارشاد پناه آیینه صفات الهی کوهر دریج ولایت افتخار دین
محمدیه واقف دقایق ناسوت عارف حقایق لاهوت صاحب فنای اتم ناسب لوای ابو الخلیفاتی
مسافر مراحل حرم و مجاور منازل ملکوت ملاذ الملکی که ملاذ سلاطین و شاه بلاد ایمان بوده و هست
شیخ زین الدین قصیده لطیفه در سلک نظم کشیده قصیده بیکاهاره هر ابیات لاله زار هر شعرات او زین بهتر
بیت اقدار تو اقطاب را صبر یا چند جلال تو او تاد را هیبتی عزت زمانه شیخ محمد که ذات او چون محمد
امده و هر امان امین نادره عالم چو رستم چشت سیاوش النور و السواد بر شد لیتنی انکو عالم است
بشیاطو اعتاب در خلعت سیاه و سیاوش لباسی ندهقان ذو ملک و کاه بر جز نکاو خدمت او بت تو سیم

در وی خطبه رجبیه مجموع عابدین سلطان متقی که ملکت حضرت صفت خاقان تو ذکر ملکت تو کرده
روز سفید چو دیده تو تاکرو مطیع شاه سیاه چرده تو را خدمتی کند بر حاصل دو کون زفان بیشتر
کاهی که در سماع برافشاند اسپرش شعر تو در لباس خط انکس که دیده است اب حیات که ظلمات شده قرین
خدمت خانقاه تو کجا متزع خلق انشا او حلوه لباس ابد امین شد طرفه طرز خلد برین خانقاه تو
وین طرفه تر که خلد برین است جم بریک رضوان برای روفتن خاکروبش جاروب بست از مژه کان حور عین
در پرتوه کذار مریدان کرده اند در اتش شاهنشا ایام مار بعین زر ساخته چو بنظر مس قلبشان
لیلک دلیل روشنشان زرد همچنین وین بس دزا بخرد تو بکسرع اورم در حب اهل خود سن عابدین
زین شعر کفتم تهور این بود ای غرض من بنده مطلقم نه مقید بان و این طاهر کم الهوا بایم ازین دیار
زیرا که هست بر سکر و راه انتن کار من از فقار بجمعی کز ذکر شعر از شعر فهم نکرده اند و بین زین
فریاد ازین جمع صفتان کو کبار کبر بوسیر نادیده شان بغیر ازین عیب مردمان
یاد بکرده باز سر چشم عیب بین از کلیات چیز ندانسته عیب جوی و نکد بار تفرج ناکرده ان همین
بودازیم فرشته سلام ملک خوش اکنون بود که سیر سرات قدیم فوت ناکرد سطح اسمان
قصف تقل نا شعار زکر زمین باد اباختیار تو موقوف سیران باد اباقتدار تو قایم ثبات این
چند انکه نماز بجمعت کند روان در رشته نهو نکشد مهره سنین و ان جمله قصانیف او شرح کتاب
طلوع البدر بر عاد شان و سمو مکان او شاهد ذی و در عدالت حمازات و هالک بسیار از عضلات
ما نقاضی بر حسین بر زدی و شاه زین الدین دامی بر نموشته اما شرح جناب شیخ ابراهیم تو چیز بغایة
المعرات در وقتیکه جناب شیخ باتمام ان شرح موفق شد نسخه از ان را در حضور جناب شیخ بطرات و ستاد چون بسوی کاباد
رسید بای او در صدد جواب کتاب تو بر آمد چند سطر شیخ رسال حوزه یا علی فقر تو بخوش ارباب خانه
خرم بجا یا طرفه تر کلش راز یکی نظر بدر سوی قلیم انداز شاید که برم ره بحقیقت ز مجاز و
مشهور است که چون حضرت شاه سعید الله انار الله برهانه بشیراز و کابه فارس و شیراز نهضت و قصد

بیرو حضرت شیخ منقول است که حضرت شیخ چون رجوع طوایف انام بود لاجرم هر گاه حنفی مذهبی و رسلک مریدان و مرتاضان او در می آمد و او را فتحی روی مینمود هدیه شیخ با او کفت که مذهب شافعی اختیار باید کرد تا تراکفوهات حاصل خود و چون از مذهب حنفی بمذهب شافعی انتقال مینمود و در نافله نیز ریاضت و فایده میدید او را از مذهب شافعی بمذهب شیعه انتقال میفرمود با او میکفت که جماعتی از درویشان که در سلوک کامل یافته اند از این قبیل اند و بنابر مصلحت حال ما را با یکبار از مذهبی که داشته باشیم بمذهب انتقال نمی نمودیم ادام الله ایام شیخ بن رکوان زید ذاره خاکسار است که چندین کرور انام نور الله مرقده در دار المؤمنین شیراز با او صحبت داشته و او را از اهل ایمان میدانسته و از کنایات که میان ایشان رفته کشف حقیقت حال شیخ بتر غایة ظهور رسانده و در مقام شرح این بیت از کتاب کلشن راز که از شیخ فاضل نصیر هر سایه که اول کشت حاصل در اوخر شد یکی دیکر مقابل اظهار سوالات حضرت شاه ولایت پرو جا کامل نموده و کفته چنانچه از بیرون و درون شید حقیقت حضرت رسالت در نقاط دوایر ارتفاع از جانب مشرق ثبوت از هر نقطه سایه معین کاملا ظهور یافته چون زمان انخفاض کروت استوا رسیده و سایه پنهان شده چون درون شید استوا در کذشته روی بجانب انحطاط در مقابل هر شخص از اشخاص انبیا علیهم السلام تعین و شخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دایره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته میباشد مثال آنکه نسبت باز نمود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بکمال جانب بنوعی که ممتاز از مشرق تصویر نموده شد هیچ یک از رسل از حضرت عیسی تا آدم علیهم السلام نسبت کرفتن اولی الناس بعیسی مریم فانه لیس بینی وبینه نبی یعنی هیچ نبیی که مادون حضرت عیسی باشد که عبارت از نبی مرسل است و از جانب مغرب که جانب طرف ولایت مقصود نموده شد مبدء ظهور سر ولایت مرتضوی علیه السلام و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده که انا مدینة العلم وعلی بابها یعنی من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است و انا منه وهو منی کل مؤمن منی و انا منه یعنی من از علی ام و علی از من است و انا قاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تاویل القرآن و ایضا قال لا یبکی کتفی و کفت علی سواء فی العدل و ایضا انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و ایضا انا و علی

بما ارتضم علی شهادة ان لا اله الا الله الا و ارتبعوتک و انا و ابته لعلی بن ابی طالب و ایضا انا
علم مدینه و علی ابته است که سلسله جمیع کاملان تا روز قیامت بآن الله تعالی میرسد و از آنحضرت
رسالت اتصال میباید شعر ماری رکاهی سلوک طریق حق باید قدم نهی بره شاه لافتی
شاه کرا بلند کند تخت بر دهد ابن بد بحال ذره کی کیقبادیا بر تخت ملک فقر چو او مطلق است
شاهان فقر جمله شاه مطلق است شاهان فقر جمله بر و کرده اقتدا وصف کمال قوت
سلوک و کشف کنوز ابنود عرضه این بعد ابنیا پس هر اینه مرتضی علی در مقابل عیسی
و مصداق این معنی که چنانچه در میان انبیا علیهم السلام بالوهیت هیچ پیغمبر چون عیسی قابل نشده اند
دیکر انکه چنانچه در قرآن کریم مذکور است چون عیسی علیه السلام میفرماید که قوله تعالی و ابئکم بما تاکلون
و ما تدخرون فی بیوتکم از نقات مرویست که مرتضی مذکور نموده که اکر نمی رسید می که شما حضرت
پیغمبر صلعم را فرو شوید اخبار شما نمودم بطریقی که حضرت در خانهای خود ذخیره کرده باشید
و از انجا قیاس سایر اولیا و انبیا علیهم السلام نمای و مناسبت بینهما تحقق کن و چون جناب
کرجناب سید نور بخش شیخ بن رکوان زاده مشتمل بر بیان مرتبه فضل و کمال آن خلاصه ارباب
ذوق و حال است لاجرم در این مقام بذکر آن اشتغال نمود میکوید که حضرت شیخ در ذیل بیان
نسبت ارادت خود از شیخ کلشن کفته که طریقا کابر طریقت که مرشدان کامل اند آنست که چون
مرید باخلاص را بعزلت و عزلت و خلوت و صحبت که ارکان اربعه ملفوظ پیر طریقت فرموده
و ان مرید بکمالی که لایق و در خور استعداد خطیر خود است رسید و بخواهد که باشاره الهی او را
بصوب خلق ارشاد مشغول سازند اشاعت ارشاد کند لابد کمال او باشد بحث و در میان نیست
فما طالبان مقابل میباشند که در حوت وارشاد او باشارت الهی و امر کامل است نه انکه مانند شیخان
متصف هوای نفس و حب جاه میخواهد که خود را شیخی سازد و او را مریدان و تابعان باشند و این
فقیر شانزده سال در خدمت آنحضرت بودم و بامر ایشان کاه بعزلت و کاه بخلوت و عزلت

شریعت بغایة تقدس وکرامت بود رساله لوایح عبدالرحمن جامی که در بیان شرح حال طریقهٔ مصنف را
شیخ مذکور و بعد از شرح هر رباعی از لوایح رباعی بر این سوال از زبان طبع وقاد خود ایراد نموده و
از زبان جواب این رباعی بدین طریق ایراد کرده ... دوست چه
وصف نام درمان نهی ... درد عشق نالان کشی خاموش کز عرض درد مندان بتری
شهادت شیخ بزرگوار در مشهد در سنهٔ اربع عشر وسبعمائه در مشهد مقدس بنابر نسبت تشیع
بحکم مذبور مردان عهد خان شیبان واقع شد در محلهٔ سراب مشهد مقدس بدفن کردند و در
همان زمان شیبک خان سر بر سر ایشان تاخت و بتیغ بیدریغ شاه اسمعیل صفوی انار الله
برهانه جان داد رحمة الله علیه ذریت الشیخ الاجل الشیخ کمال الدین الحسین والشیخ بهاء الدین
سلسلهٔ علیهٔ جهانیه بوده و ظاهر بعد از او کبرا و این طایفهٔ کرام بمقام علما و ورق نمو
والد او شیخ بهاء الدین حسین از اولاد شیخ بزرگوار بهاء الدین بلخی است که در اندجان اسوده
و پدر شیخ در زمان جوانی پیرزادهٔ بلخی را رزم رفته و در اندجان اهل نموده و جناب شیخ در اندجان متولد
شده اند پیرزادهٔ ایشان مخدوم معظم شیخ صدرالدین محمد حبیب الله و پیر طریقت شیخ عماد الدین
فضل الله مشهدی بوده که هر دو از مشایخ صوفیهٔ امامیه بوده اند چنانکه از پیش گذشت
شیخ کمال الدین حسین قدس سره فضل کرد که شیخ مسافر موده
کز آن وقت که از غرور و شرخ جوانی نوسن نفس بغایت سرکش بود و در میدان هوس
و هوس میراند عنوش می تاختم و هیچ از شرباز نمی شناختم و هیچ وادی نبود که قدم بی محابا در آن
بنهادمی میرساندم و چون این به ثبات و بی بقای سلسلهٔ هستی آن بر من معلوم شده بود
بشغل آن نپرداختم تا بیرو قت مردی رسیدم که از اقاویل علوم و فاضل در خاطر
داشت و او را بتعریف و تعیین قابلیت و شرف علم و عالم بر عالم و عالمیان بتحصیل علم مایل
گردانیده مختصری از قواعد مباحث قدما یاد داشت شغل بما طرون کرد با ندک وقت بر حفظ و ضبط
آن اقدام و سعی تمام مینمودم و لیکن هر چند روز در اصول و اعمال این استاد عالم تفحص و تفتیش

ذوالجلال است چراطریق عباد و روش پاکان و پیشه پاکبازان و رسم بندگان پیش
گیرم و بوجهت بسوی خدا و رسول خدا کنم و بطلب حق طی منازل دنیا بانها دعا صل و محو اخاکرد
من بعد استفاضه علم لدنی از مطلب ریاضات نکنم که خشک عشق اگر بقعر ثم یذکر که آلوت را
فرو برد فقد وقع اجره علی الله منور شان میکرد و اگر نوع لطف بساط ریاضت اندازد فقد فاز
فوز عظیما شان من کرد و چون آتش محبت در ضمیر منیر شان بالکلیه مخت و از حقایق طلب در باطن نور
رغبتها در تو فیق رفیق راهم شده جمیع اساسیل و جمل حیات ایا مال شده همت عالی ساخته اوراق
دفاتر قال را مدار هم نوردیده بر کنار صفت چندگاه بکرد نوشش خوش میکردیدم و بکوش هوش الهامات
اشیخ میشنیدم و بدیده قدم غایب نادیده باشان نظر الاثار رحمة الله میدیدم و بتمام جان
نعمات کلستان قرب و ریحان و جنت نعیم میشنیدم و استاد علم قال از لذات اشغال پنجگانه
اموال و صفای باطن بدانش بود هر لحظه بکمان شفقت زبان بکلام صحیح امر میداد و بدلایل واضحات
معقول و منقول مرا باقناع و وسوسه بر نقد جواهر عقل و نقل میگماشت و چون دل بشنیدن بجان
و هر مایل بود و سواس جن و ناس را مدد و تاثیری نبود شعر دل کو مایل دلدار باشد غریق
بحر دیدار باشد چنان از غیر او قطع نظر کرد که خود هم در میان اغیار باشد بضحت را در آن
عاشق تاثیر نکرد مجنون در جنگل یار باشد و الجاحظ در طلب در دل اشفته ام در تراپد و تضاعف
کشت و بنا زهای مرا بغیر و نوافل اقدام میمنودم و در کوی شان مسجد زمان منزوی میبودم و لیکن
بسیل الهام و مناسبت بفریق یاران سابقگاه کاه لاحق میگشتم و بحالهای شان اشتیاق کرفتم
در وادی در بن مرا بشان جلت اثارهٔ لایت عزاسان آمد بود و از طرف حکایتی میگفت و در لطایف
بالهام و فصاحت و بلاغت بلسنت ناکاه ازده ربنا العباد زباده ن بیانش را باین حکایت برکشاد
کفتن آغاز کرد که بکایت اسیور رفیور کردم مجلس جوانی جلالت ملک شعار دیدم کرانمایه
و والا پیدا بود و بعلو شان و عظمت اوصاف از جبین او هویدا و را چون پادشاهان در ملک جهان و جنان
او میان تسلط و تقرب تمام است امور جزئیات بعلو شان بزرگوست و اولیای

زعم اهل البیت وشیعتهم ان در مقام ترویج مذهب اهل سنت وجماعت شدند این تقسیم اتفاقی
افتاده وبیع هدایای که خلفاء فاطمیه اسمعیلیه بمغرب ومصر وشام وحلب وحجاز ودیگر
ممالک عباسیه مستولی شدند مذهب مذبذب جمیع کسانرا اهل سنت وجماعة اشکار بلکه معظم
مدینه مشرفه تمثیل است رفت جهای انکه در بقاع ام مقام هزه اضعار ایرد زبان اریدیا نماز وی باسلوب
نام عزیز هزه کزارند وجمیع صاحب شعوری را در این تردد نیست که اکر انشاء الله تعالی حرمین
شریفین زادهما الله شرفا وتعظیما در تقریف تعرف اولیای دولت ملتبسا هبه صفویه موسومه
دایمه وساعتان دیارها بقرالانوار ولوث وجود نامحمود متغلبان سلاطین روسیه عثمانیه
برداخته ایمه اربعه جمیع ارکان کعبه معظمه در تعریف شیعه معظمه خواهد بود واز اهل سنت وجماعة
کسی در بقاع طهر خواهد بود لقصور این مقدمات واهیه کر صاحب مقامات شیخ مالیقلم منسوب
داشته سخنان بطاصل بی مغزیست که هزه بسر انکشت تعجب دهم بافته وندانسته که هزه بسیار را
بکبار ان پشت کند وشیعه البقاع ان باشد که محبت نباشد وسر البقاعش باشد که آب بدست نیاید
از جمله اشعار شیخ هزه کرار قصیده ایست بلاغة آثار در مدح ائمه اطهار که دلالت واضحه بر تشیع
او ندارد بلکه هزیان از هر حرف او میبارد وخواجه عبد اللطیف تفلیسی هماز او سبقت جسته در
تشیع هزه اورا هفتم بر فضل منسوب ساخت تا انکه بعضی از اعلام ماوراء النهر انا الفقیر هاشم
کوکلتاشی ارادت شیخ بر کوارداشت بلکه بخلاف مقتضای ادب وحیای دیار رحم ایمان بر صفحه
منهم پنهان داشت تمام ایمان شیخ از او کشته واورا زیان بریده وسرش اشته والعقیدة عند
ابن جامع بروان وصاحب ناموس ولی وشریعت از ساز عبوس شهی کز نظر حاش چقدر بود
هزار ملک سلیمان وکنج وقبانوس چو ذوالفقار کرفتی بروز رزم مضاف بخاک نیفتی
هزار تن ز روس چنانکه هشام تیغ قصر براند کز شه ز فرق سر اورد زیر تا بوس
نماز روز روح در کوی بی مهری بروز حشر هزه بر ندق یابند وسالوس کا لجلود طاوس
ان ادعیه زبان کم لیلو یکز چند غراب بر طاوس اکر بنیر بقاع البقاع بن راهم کز روز رستخیز بقاع ایمان
رسول در شب اسری بر وز افلاکان طلوع انور شیخ هزه در مکان طاوس شاه هزه ان کس

مراست بین درست وقرات جهل ونفاق کر هزه را بیافته از جمله موسس زمخشری
احمد وحید وامام وای کلیت حسن بود جهت حسین شاه هزه وبیل شاه را امام آل
میا جبان کویم نه از برای زور وسیم این سرای جنوبس مکان علم وهنر با فر انکه در روزه دین
ضمیر روشن او بود شعور افانوس امام جلال ان قاضی جعفر صادق کز کشته از جمله دشمنان محمد بس
او ما بوس شاه وملت کاظم جهان وول کویم نه ملح شاه وسلاطین زاد او زرق
ولاخوام بدون وسر وبوستان رضا شهید دار انکه بود در منازل طوس
حدیث ان تقی مستق شهید ستی کر او چند صادث چکونه بر نجبوس زهد او
بتقی التجا کن از دل وجان کر روز حشر نکردی ذلیل بد نامی بس
قرین روضه پرنور عسکری باشد هزار رحمت حق بر ابید بصحبتم زنفوس
شود خانه خشم کش پیش حجتی هادی هزار شاه جهاندار چون جم وکاوس
ترا ز دستی آل مرتضی جویند بروز حشر ز بکر وعمر جزب لبوس
چو ی محبت او او مصطفی در دل بنزد عقل بهر از نعمت وتاج کاوس
ثنا ی آل علی از حبیب خدا ز می بکوش جان شنو وباد کبر ودستش بوس
مهیمنا ملکا حق الثنا بروز حشر مرا از علی بکن ما یوس
تمام دفتر دیوان من بمدح علی مزین است نه از مدح هر جکوس شمس

بسم الله الرحمن الرحیم

از قول سوا از محمد باقر مجلسی وطریقه است که در شبیکه خواب دیدا ملا حظه کند که جبلی
ما دست وبهمان عدد سوا از قرآن مجید بشمارد ودر هر سوا بکه شمرد یکی از اول
سوا ابتدا کند وایه بشمارد وآیه اخر انچه عیشد مقابل تا وید تبر خواست که دیدا شد
وبعد از هر سوا ایه اول حساب بهشت ونشر ده بیشه شد اول قرآن سوا فاتحه الکتاب است

بسم الله

وبیست هشتم ماه می‌پیوندد دوم واقعه عظیمه صحیحه که در اول و دوم و بیست و دوم و بیست و سوم ماه می‌پیوندد سوم واقعه که صحیح است و تعبیران در تعویق آنست که در چهارم و پنجم و یازدهم و دوازدهم و شانزدهم و هفدهم ماه می‌پیوندد چهارم واقعه که تعبیران عکس آنکه در پنجم و بیست سوم و بیست چهارم ماه می‌پیوندد پنجم واقعه که در نهایت خوبیست آنکه در بیست دوم ماه می‌پیوندد ششم واقعه که تعبیر آن هاست که در نهم و هفتم و پانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیست هفتم ماه می‌پیوندد

اللهم ان اسئلک بحق اسمائک التی لا یعرف منها منک یا من لا یشاء الا بک یا من هو بکل شیء محیط یا من هو علی کل شیء قدیر یا من هو بکل شیء علیم یا من هو بکل شیء خبیر یا من هو بکل شیء بصیر یا من هو بکل شیء رقیب یا من هو بکل شیء شهید یا من هو بکل شیء حفیظ یا من هو بکل شیء وکیل یا من هو بکل شیء کفیل یا من هو بکل شیء حسیب یا من هو بکل شیء حسیب یا من هو بکل شیء حسیب

خنک فلک بخود از این غصه زین سیاه — چون روی شوهرش شد از روی زمین سیاه

فیروز کرد جامه نیلی ببر ز غم — کاکا سفید کرد از این غم جبین سیاه

شاه حبشی به نیل عزا جامه رنگ کرد — سلطان زنگبار نمود [illegible] سیاه

هر جا که بود سهره خری یال و دم برید — بز کرد زین قضیه به تن پوستین سیاه

بیچاره فضه لیکه شب و روز گریه کرد — از اشک دیده کرد سر آستین سیاه

بر سر دوات هر دو اندر عزای او — مسعود و مقبل و سعد و سالمین سیاه

از بسکه سود بر رخ او روی شوهرش — گردید روی او بدم و آبستین سیاه

انداخت پیر کلاغ و قراقوش دم برید — مولان نشسته در غم ماسون از این سیاه

بوزینه های جنگل هندوستان تمام — کردند در عزاش رخ نازنین سیاه

عقرب از این قضیه گره بر گره زد — گشته جعل چه لحیه [illegible] سیاه

بختش بلند بود که عمرش تمام شد — شکر خدا که مرد و رها شد از این سیاه

[illegible] فی الحال [illegible]

[illegible] از فهرست کتاب گفته مراد

[illegible] از شاه نامه فردوسی — از مثنوی مولوی — قصاید عربی

[illegible] — سهرات — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — چاه بیژن

علوم ریاضی و نجوم و طب و حکمت

تجربات — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

لغات — علم عروض — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

قصیده از نشاط چهارتا

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب گنجینهٔ مراد

باب اول در دیباچه و مقدمهٔ کتاب در بیان عشق

باب دوم در قصاید عربی و فارسی

قصیده هوس [illegible] عرفی — قصیده خاقانی دوتا — قصیده انوری دوتا — قصیده از حکیم سنائی سه تا

قصیده [illegible] — قصیده از [illegible] — قصیده از [illegible] — قصیده از [illegible]

قصیده عربی دوتا — قصیده از رزاق — امیر خسرو دهلوی — عبرت نامه فتحعلی خان کاشی — ترجیع مد

محمد صادق خان [illegible]

باب سیم در غزلیات

سعدی چهار غزل — حافظ چهار غزل — جامی ده غزل — وصال ده غزل — عاشق

یغما — بوعلی سینا — نشاط — تجسم — سخی

یقین — شفیق — مشتاق — حسنعلی میرزا — رضای [illegible] بزبان [illegible]

باب چهارم در مثنویات

از ملای روم

حکایت [illegible] — حکایت [illegible] پادشاه — مثنوی [illegible] حکایت عاشق شدن فرخ به دختر آقای خود — حکایت [illegible] و دادن [illegible]

مثنوی [illegible] — مثنوی [illegible] — مثنوی میرزا عبد الوهاب نشاط — شیر و شکر

نان و حلوا [illegible] — شیرین و فرهاد [illegible] — لیلی و مجنون [illegible] — [illegible] نامه حافظ

از همه نظامی

گنبد مشکین — حکایت بهرام و کنیزک — مخزن الاسرار

از شاهنامه فردوسی

[illegible] — حکایت [illegible] — حکایت [illegible] — حکایت [illegible]

۳۰۶

باب پنجم در قطعات

سراپای سید علی هنری — قطعات از باقی شعرا

باب ششم در مرثیه

دو الفقر بند محتشم — چهارده بند وصال — بیش خوانی مقبل — بیش خوانی مرعش شوشتری

باب هفتم در نصاب و شرح آن و علم عروض

باب هشتم در رباعیات و افراد

باب نهم در منشآت

از میرزا مهدی خان — از نشاط — متفرقه از — رقعه قاضی مجد الدین

باب دهم در هزلیات و هجا از نظم و نثر

مضحکات شیخ — بحر طویل ملا دری — هجای انوری — هجای یغما

هجای متفرقه — عبرت نامه

باب یازدهم در علم موسیقی و رساله و دایره او

دایره از حکیم اول — معلم ثانی — رساله

باب دوازدهم در تعبیر خواب

باب سیزدهم در بازنامه

باب چهاردهم در فرس نامه

باب پانزدهم در زیارات و آداب سفر

زیارت شمس — زیارت عاشورا با دعای خاتمه — زیارت جامعه — زیارت عاشورا

زیارت جناب رسول — زیارت ائمه بقیع — زیارت امام رضا — زیارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

زیارت جناب سید الشهدا — زیارت عباس — زیارت کاظمین علیه السلام — زیارت سامره

باب شانزدهم در عمل سه ماهه و آنچه در لیالی قدر خوانده شود

سوره قرآن — سوره یس — سوره کهف — جوشن کبیر

دعای توبه — دعای مکارم الاخلاق — دعای ابو حمزه ثمالی

باب هفدهم در واجبات نماز و روزه

شکیات نماز — سهویات — طهارت

باب هجدهم در مناسک حج

[illegible]

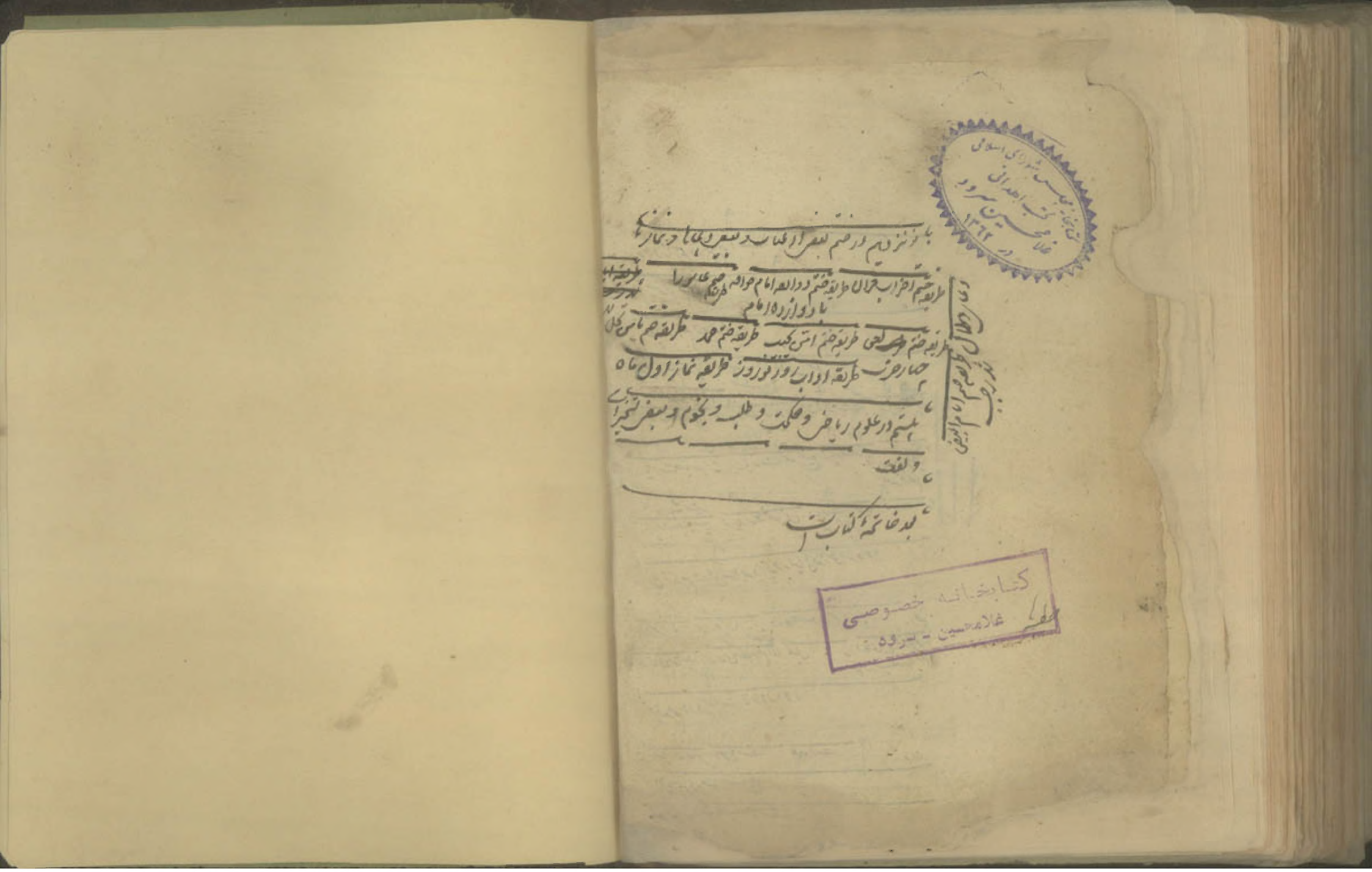

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲

باز نزدیم در ختم بعضی از کتاب و بعضی دعاها و نمازها

طریقه ختم احزاب قرآن طریقه ختم دوازده امام خواجه طریقه ختم عاشورا

با دوازده امام

طریقه ختم لعن طریقه ختم امن یجیب طریقه ختم حمد طریقه ختم یا من کل

چهار حزب طریقه آداب روز نوروز طریقه نماز اول ماه

هشتم در علوم ریاضی و حکمت و طب و نجوم و بعضی تسخیرات

و لغت

بعد خاتمه کتاب است

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروه